



Ketabton.com

اختصار وقایع مهم هفته

در کشور

معادل بیش از سی و هفت ملیون افغانی کودکیماوی وگندم اصلاح شده بساری بمنظور بلندرفتن سطح محصولات زراعتی طور عرضه بدسترس زارعین و لایت ننگرهار گذاشته شده است .

• • •

هفت هزارو سه صدتن زغال سنگ طی هشت ماه گذشته امسال از معدن زغال سنگ دره صوف ولایت سمنگان استخراج گردیده است .

• • •

بمقصد تنظیم بهتر امور بس رانی درشهر ورفاهیت همشهریان تصدی ملی بس درنظر دارد يك تعداد بسپای مربوط خویش را بین سیدنور محمدشاه مینه و خیرخانه مینه و نادرشاه مینه و میرویس میدان بکار انداخته و به این ترتیب دوستم انتهای شهر را با هم وصل نماید .

در جهان

رهبران (۶) قدرت بزرگ غیرسوسیالیستی جهان روز ۲۴ عرپ درامبویه واقع جنوب پاریس جمع شدند تا بگویند که بزرگترین مشکلات اقتصادی دنیای غرب را حل نمایند .

• • •

حکومت لبنان باز با مشکل حفظ نظم و امنیت درسراک ها وخیابان ها مواجه شده است .

• • •

نمایندگان بی بی سی و فرانسسیرس در راولپندی اطلاع داده اند که اسامبله ملی پاکستان باردیگر هنگامی دستخوش بینظمی و تشنج گردید که حکومت لایحه حاوی يك سلسله تعدیلات درقانون اساسی را بمجلس پیش کرد . اعضای مخالف حکومت و نمایندگان احزاب اقلیت اعتراض کردند که چون ستره محکمه پاکستان صلاحیت تعدیل درقانون اساسی را دارد بنا بران لایحه باید بدانجا راجع شود .

بناغلی ادوارد و گو لمبریس سفیر کبیر غیر مقیم ارجنتاین در افغانستان ساعت ۱۱ قبل ازظهر روز ۲۴ عرپ اعتماد نامه اش را به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم مطابق مراسم معمول در قصر ریاست جمهوری تقدیم نمود .

• • •

کتاب پالیسی کلتوری جمهوری افغانستان به لسان انگلیسی بسلسله مطالعات و اسناد در مورد پالیسی های کلتوری اخیرا توسط یونسکو طبع و در يك صدو چهل و يك کشور عضو آن موسسه توزیع شده است .

• • •

بمنظور جلو گیری از صعود قیمت چوب محرو قاتی باروالی کابل تصمیم گرفته تا مقدار کافی چوب را برای همشهریان فعلا در دو موضع شهر عرضه نماید . منبع گفت چوب بلوط ازقرار فی کیلو يك افغانی و بیست و پنج پسل و چوب ارچه از قرار فی کیلو يك افغانی و ده پول بدسترس اهالی گذاشته میشود .

• • •

قرار داد ساختمان فابریکه پروسس و کنسرو زیتون به ظرفیت ۸ هزار تن زیتون درسال ، که در آینده قابل توسعه میباشد روز ۲۲ عرپ بین وزارت زراعت دولت جمهوری افغانستان و مشاوریت سفارت کبرای شوروی به امضاء رسید .

• • •

قرار داد تهیه وسایط ساختمانی بهره برداری و پرسونل تخنیک برای اكمال پروژه سرده بین افغانستان و اتحاد شوروی عقد شد .

• • •

پوهاند عبدالقیوم وزیر معارف روز ۲۴ عرپ از کورسپای حرفوی و مسلکی دیدن نمود که از طرف ریاست تدریسات مسلکی تحت اداره و نظارت متخصصین و استادان آن ریاست برای آئنده شانگردانیکه سال گذشته در امتحان کانکور صنوف هشتم موفق نشده اند دایر شده است .

عکس ها از بالا به پائین:

• بناغلی رئیس دولت و صدراعظم موقعیکه سفیر کبیر غیر مقیم ارجنتاین درافغانستان را برای تقدیم اعتماد نامه اش درقصر ریاست جمهوری پذیرفتند .

• بناغلی محمد نعیم با نماینده خاص صدراعظم هند درحال ملاقات .

• پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور موقعیکه از نمایشگاه عکاسی چکوسلواکیا دیدن میکند .



پیک ژوندون

فهرفته

دولت جمهوري سا ختما نهای عامه را مطابق به مقتضیات و شرایط عصر بوجود خواهد آورد. فعالیت های خانه سازی را تسریع خواهد کرد و به بی خانه و مستحقین واقعی قرار مقررات آن توزیع خواهد کرد.

(از بیانات شاعلی رئیس دولت و صدراعظم)

تهیه و تامین مسکن

پنجشنبه ۲۹ عرپ ۱۳۵۴ - ۱۶ ذیقعدہ ۱۳۹۵ - ۲۰ نو مبر ۱۹۷۵

یکی از عمده ترین نیاز مندی هاییکه توجه زیاد را بخود معطوف داشته مساله مسکن و منزل است که در پهلوی سایر احتیاجات اساسی در قدم نخستین قرار دارد. تهیه سر پناه امروز در بسیاری از کشور ها و بخصوص مسکن رويه انکشاف برای اکثریت يك سوال است و يك معضله بزرگ است. ساختن ابتدایی ترین منزل برای بسیاری از مردم از آنجهت دشوار است و حتی نا ممکن که ایجاب مصارف نسبتاً زیاد را مینماید. برابلم تهیه مسکن و جای رهایش همیشه بحیث يك مشکل موجود بوده است. روی همیسن ملحوظ تب وتلاش های زیاد هم درین راه صورت گرفته است تا اگر این معضله به نحوی از انحا برای همه حل شود. ازین رو مفکوره تهیه مسکن ساده کالونی ها و مکروریا ن ها باخاطر مر فوع ساختن همین مشکل بوجود آمده است.

مساله مسکن و مشکلا تیکه ازین ناحیه موجود است، موضوعی است که دولت جمهوري بان توجه

زیاد دارد. توسعه و گسترش پروژه های خانه سازی و مکروریا نها و استملاك زمین هاییکه برای پروژه های جدید سا ختمانی از آن استفاده می شود از جمله اقداماتی است که دولت برای رفع مشکل بیخانگی روید ست گرفته است. چنانچه به تاسی از همین مفکوره اخیراً قانون زمین های خوشحال خان مینه نشر و نافذ گردیده است که بموجب این قانون دولت زمین های پروژه خوشحال خان مینه را به منظور انکشاف شهر و تامین مسکن برای مستحقان استملاك می نماید.

البته همانطور که در بخش منضمه نحوه و چگونگی توزیع زمین های خوشحال خان مینه توضیح گردیده است، این زمین ها برای کسانی داده میشود که زمین و یا خانه نداشته باشند. بدین ترتیب با توزیع زمین های خوشحال مینه معضله یکتعداد از شهریان که با مشکل بی خانگی مواجه اند برطرف شده و صاحب زمین و سر پناهی میشود. اگرچه پروژه سا ختمانی مقررات آن توزیع خواهد کرد.

بهمین ترتیب در نظر گرفتن سایر نیاز مندی ها مطابق به مقتضیات امروز نه تنها درین پروژه بلکه در سایر پروژه های شهر سازی و خانه سازی از جمله ضروریات عمده و مبرم شمرده میشود. چنانچه شاعلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم در بیاتیه خطاب بمردم می فرمایند «دولت جمهوري سا ختمان های عامه را مطابق به مقتضیات و شرایط عصر بوجود خواهد آورد، فعالیت های خانه سازی را تسریع خواهد کرد و به بی خانه و مستحقین واقعی قرار مقررات آن توزیع خواهد کرد».

برای واری امور صحتی حجاج و تطبیق پروگرام های صحت عامه تیم های مجبیز صحتی از طرف وزارت صحت، بوختون و امریت خدمات صحتی اردو گمانته شده است.

دکتر محمد آصف نروال رئیس طب معالجوی وزارت صحت ضمن ارائه این مطلب گفت برای بر آورده شدن این مامول پرسونل طبی امسال نسبت بسا لسی کشته هم از نظر تعداد هم از نگاه تجهیزات و ادویه مکملتر و مجبیز تر می باشد.

امسال بیست و هفت نفر پرسونل طبی ام از دکور داخله، جراحی صحت عامه و غیره منسوبین آن بداخل نه گروپ برای انجام خدمات صحتی موظف گردیده اند.

وی افزود بر علاوه وقایه حجاج در زمینه جیجک، کولرا و مکره و حفظ دیگر برنسیب های امور صحتی بین المللی يك سلسله تدابیر دیگر برای تنویر اذهان حجاج مخصوصاً در ساحه صحت عامه و حفظ الصحت محلی نشریه های نیز چاپ و بدسترس حجاج مذکور قرار داده می شود تا از آن حسب ضرورت استفاده نمایند.

• • •

قانون خاص استملاك زمینهای سر وژه خوشحال خان مینه بعد از تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری شاعلی رئیس دولت و صدراعظم در شماره سیزده جریده رسمی نشر و نافذ گردید.

بموجب این قانون دولت زمینهای پروژه خوشحال خان مینه را منظور انکشاف شهر و تامین مسکن برای مستحقین استملاك می نماید.

در قانون خاص استملاك زمینهای پروژه خوشحال خان مینه که در هفت ماده بادو ورق جدول منضمه تدوین گردیده چگونگی استملاك زمین های پروژه مذکور توضیح شده است.

متن کامل این قانون برای اطلاع عامه در روزنامه هانشر می شود.

سی ملی متر مختلف النوع میباشد که در ساحه عمل استفاده دستسه جمعی مشکلات عظیم را بار می آورد. برای اینکه این چهل نوع توپ در محاربه مورد استفاده قرار گیرد باید چهل نوع جبه خانه مختلف تهیه گردد. در حقیقت برای هر يك از این جبه خانه ها باید يك كشتی جداگانه در نظر گرفته شود تا در صحنه محاربه مشکلات خلق نکرده.

همچنان ناتو دارای سیزده نوع طیارات جنگی و ترانسپورتی میباشد. هر کدام اینها توسط يك کمپنی جداگانه ساخته شده و ریزه های آنها بهم سازش ندارند.

مشکل مهم

قدرت سیاسی و بهره بر داری اقتصادی در عنصر مهمی است که در موضوع تنوع اسلحه ناتو نقش مهم را بازی کرده است. هر يك از اعضای ناتو کوشش دارند با داشتن اسلحه تولیدی خود شان قدرت را حفظ نموده و هم پرستیژ ملی را از دست ندهند. بعضی از اعضای اروپای غربی ناتو بیشتر متوجه امریکا اند تا فرانسه.

يك نمونه این توجه (معامله قرن) بود که شش ماه قبل به منقعت امریکا تمام شده چهار عضو ناتو میخواستند طیارات جدید جنگی برای خسود خریداری کنند. فرانسه مساعسی زیاد بخرج داد تا اگر امکان داشته باشد طیاره نوع میراژ را بالای این چهار عضو ناتو که جمعاً سه صد طیاره جنگی به قیمت مجموعی اش از پانزده بلیون دالر خریدار بودند بفروشند. امریکا میخواست طیاره نوع (اف ۱۶) جنگی خود را که آنرا رقیب میراژ میدانند بفروش برسانند.



توانیم همه سیاسی هفته

از شفیع راحل

انواع اسلحه و ناتو

مذاکرات عالی بین ممالک عضو پکت ناتو برای حل کردن معضله ای که (ستندرد ایزیشن) یا هم جنس و هم نوع ساختن اسلحه پکت ناتو خوانده شده در هفته اخیر در جریان انداخته شده است.

اعضای ناتو مدعی اند که تنوع در جنس سلاح دست داشته مشکل بزرگ سوق الجیشی را در صنعت عسکری بار آورده است. قدمه های مختلف اردو های مشترک این پکت با اسلحه مختلف النوع مجبزه اند.

ما نوره اخیر که توسط ناتو صورت گرفت طبق راپور های منابع غربی نشان داد که هر يك از فرقه های ممالک عضو دارای اسلحه تولیدی ممالک خود شان بودند. مثلاً يك فرقه تانک عساکر دنمارك در چین انداخت با قلت جبه خانه مواجه شد ولی نظر به اینکه تانک های دست داشته شان ساخت دنمارك بسود نتوانستند از جبه خانه آلمان استفاده نمایند.

قوای ناتو دارای (۳۶) نوع رادار های مختلف. هر يك ساخت يك کمپنی جداگانه میباشد. همچنان قسوای بحری ناتو دارای چهل نوع توپ های

پیام‌نخوانندگان

یکی از عناصر اساسی نظام زندگی ملی ما همانا چگونگی سطح حیات کتله‌های مختلف مردم ماست که باید ضرور و متدرجا بهبود و انکشاف یابد.

دو مرتبه عوامل متشکله سطح حیات مردم همانا سواد و مطبوعات و اقعا دوجز مؤثر است که بدل‌مساعی بی‌میرودا منه‌داری را التزام میکند و باز خود این دو عامل نیز در عین حال لازم و ملزوم یکدیگرند و تعمیم سواد شرط ضروری انکشاف مطبوعات است و انکشاف مطبوعات نیز دوام و مؤثریت نقش سواد را در پیشبرد و انکشاف سطح حیات مردم ضمانت میکند.

دولت جمهوری برای آنست که هما هنگ و هم‌دیف‌سایر مساعی که تاکنون در جهت انکشاف سطح حیات مردم بعمل آمده و یابد آینده رویدست گرفته میشود علیه بیسوادی نیز در دوجبه مبارزه بعمل آید. باین‌معنی که از یکطرف تعداد مشمولین مکاتب ابتدا تبه و دهاتی چندانگه مقدور است افزایش یابد و از سوی هم درجهت تعمیم سواد بین‌کتله‌ها نیروی گسار خارج مکتب چنانکه علما و عمال مقنضی بنماید تلاش صورت گیرد.

باین اساس دولت جمهوری در اواسط سال ۱۳۵۲ اداره ملی مبارزه با بیسوادی را در چوکات وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به اساسات علمی و بسادر نظر داشت و تعاریب حاصله از سایر کشور هائیکه از لحاظ موقف مبارزه با بیسوادی با وطن ما وجه مشترک دارند عملیات سواد آموزی را بشکل حیاتی و مرحله به مرحله با فعالیت‌های پروژه‌های منتخبه انکشافی بیامیزد و متدرجا دامنه این مبارزه را در سراسر مملکت بشکل یک‌مبارزه ملی گسترش دهد.

البته تعمیم سواد در مسیر انکشاف افق نظر وجود دانش مردم معضلیست که در نخستین است. تامین اهداف مراحل بعدی آنرا همانا مطبوعات ماه‌عمده دارد که از طریق نشرات رادیویی و سایر وسایل سمعی و بصری و انتشار مواد مطبوعه مخصوص کم‌سوادان و تاسیس کتابخانه‌های عامه و شبکه‌های وسیع کتابخانه‌های سیار برای مناطق روستایی درجهت تعمیم اطلاعات عامه و معلومات اخلاقی و مفید مورد ضرورت انکشاف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به مؤثرترین شیوه هائش و رزد.

دین شماره

فستیوال موسیقی در چمن‌زیوم	ص ۶	رپوراز: طارق گوه گدا
شعر، آفریده جان و آئین زندگی کامل	ص ۸	مصاحبه از: الف زلمی
پرواز نمایشی طیاره بوئنگ ۷۴۷	ص ۹	از: ن. ر
گزارش خبر نویسان از سراسر جهان	ص ۱۰	ترجمه: میرحسام الدین
روزاکنیدی ۸۵ ساله ...	ص ۱۲	ترجمه: پرومند
دموسیقی الی اود هغو چو وونکی	ص ۱۴	دمتین ژاپره
باگام‌های آهسته بسوی هالیوود	ص ۱۶	ترجمه: زلیخانورانی
دوغ	ص ۱۸	ترجمه: رز
یادی از پروفیسور غلام محمد مصور	ص ۲۰	عنایت الله
مسئولیت‌های زنان در اجتماع	ص ۲۱	نوشته: ازرا حله راسخ
تونی گرتیس	ص ۲۲	ترجمه: داود زهدی
هنردولابلی قربیا	ص ۲۶	تبع از حامد نوید
جمهوریت لبنان	ص ۲۸	ترجمه: گوه گدا
خانه کرائی دارین؟	ص ۳۶	نوشته: جلال نورانی
لمر	ص ۳۸	درحمت خیرزوی ژاپره
سقوط	ص ۵۴	دامین افغانپور لیکنه
زبان آریایی	ص ۶۲	نوشته: فاروق نیل آب رحیمی

بیگله شهنواز متعلمه صنف یازدهم لیسه سوریا انانسر پروگرام که اخیرا به مناسبت سال بین‌المللی زن در آن لیسه برگذار شده بود.





گوشه از اشتراك كنندگان در فستیوال موسیقی

گزارش: طارق كوه گدا

فستیوال موسیقی برای نخستین بار در کشور با اشتراك گروه های هنری اسکواپر از کشور سریلانکا، ستاره ها و چهار برادر از افغانستان روز ۱۶ عقرب از طرف هتل انترکانتی- ننتال در جمناز یوم پو هنتون کابل برپا شد.

درین فستیوال موسیقی که باشور و هیجان زیادی بر گزار شد ۴۵۰ نفر اشتراك کرده بودند.

این فستیوال موسیقی برای آن آغاز شد تا طرفدارانش برای برگزاری برنامه های بعدی معلوم شود و با وجودیکه در برنامه صبح این پروگرام تعداد علاقمندان اندک بود ولی در برنامه عصر آن تعداد علاقمندان آن افزایش یافت.

در آغاز پروگرام را گروه هنری اسکواپر با موسیقی پرسر و صدا خوشی شروع کردند و جمعی از پسران به پایکوبی پرداخته و کف زدند نهی تماشا چیان بدرقه آنها گردید.

پس از یکساعت نوبت به گروه هنری ستاره ها رسید. گروه هنری ستاره ها بر هنری

فستیوال موسیقی در

تماشاگران با گرمی زیادی

گیتار مینواخت وهم «جاز با ند» را بصدا درمی آورد، احمد شاه تار های بیس گیتار را با اختیار داشت.

هاشم بها چند پارچه فلکلوریک (تورده جان)، (کمر باریک) و همچنان ترانه های مشهور کشور را خواند که باصطلاح خود شان در نواختن آهنگ آن « دست زده بودند». گروه هنری ستاره ها با لباسهای سیاه ظاهر شدند با استقبال پر شور همه مواجه گردیدند.

جمال معصومی که پوهنخی انجنیری را خوانده مدتی در ایالات متحده مشغول تحصیل دانش بود و در ضمن خود را برموز موسیقی غربی آشنا ساخته است و زمانی که در مکتب حبیبیه درس میخواند، در جریان درس کنسرت های مکتب مذکور را رونق زیادی داده و همینکه شامل پوهنخی انجنیری شد، در جشن جوانان که از طرف جوانان پالندوی پوهنتون برپا شد او

خویش فضای جمناز یوم را بلرزه در آورده بود. هاشم بها هم آواز می خواند وهم

جمال معصومی از شش سال باینسو راهش را در میان مردم باز کرده و درین فستیوال این گروه با آواز گرم



ستاره ها در فستیوال موسیقی و آواز خوانی

ولی نوبت به گروه هنری چهار برادر رسید .

گروه هنری چهار برادر متشکل بود از مصطفی لید گیتاریست ، فرید آرگنیست ، بصیر و فریدون بانکو نواز ، همایون درم نواز و مصطفی و فرید آواز خوانها .

در این فستیوال این گروه برادر است در گذشته براسستی «چهار برادر» ، اعضای آن بودند ولی حالا سه برادر باقی مانده و سه تن دیگر دران عضویت یافته اند .

که در این فستیوال این گروه مورد استقبال گرم تماشاچیان قرار گرفتند .

ساعت شش شام این فستیوال موسیقی باقره کشی جوایزی برای اشتراک کنندگان به پایان رسید .

تکت ادخال درین فستیوال هفتاد و پنج افغانی تعیین شده بود و همین علت و سردی هوا بود که در پروگرام صبح آن تعداد کوچک مردم اشتراک نمودند ولی اگر قیمت تکت ادخال خصوصا برای محصلان پوهنتون و شاگردان معارف تخفیف داده میشد ، امکان اشتراک گروه کثیر مردم را مساعد میساخت و هم اگر این نوع فستیوال های موسیقی افزایش یافته و شرایط جوی محل بر گزاری آن مدنظر گرفته شود مزایای بیشماری دارد و از جمله : گروههای هنری گرچه هر کدام در رستورانها و هونلها مصروف اجرای کنسرت هستند ، در صورت اشتراک شان درین نوع محافل ، مردم با آنها بیشتر آشنا میشوند و وسیله سرگرمی و تفریح سالم جوانان ما را که تشنه این نوع برنامه ها هستند ، مساعد میسازد .

درین فستیوال گروه هنری ستاره ها پارچه های مختلفی اجرا کردند که چند تای آن تازه و مربوط بامسال بود ولی اگر بمثابه کشور های دیگر این فستیوال بمدت چندین روز بر پا میشود گروهها را مجبور به نوآوری و عرضه آهنگهای جدید میسازد . درحالیکه مثلا ستاره هادو آواز خوان برارنده چون جمال معصومی و هاشم بها دارد و دیگرانش ازین نعمت چندان بهره نداشتند .

این فستیوال موسیقی که برای نخستین بار بشکل آزمایشی بر پا شده بود ، امید است بدنبال خود برنامه های بهتر و همه جانبه تری را داشته و مشکلات موجود حل و اتمام گروه های هنری برای اشتراک در پروگرامهای نظیر این فستیوال دعوت صورت بگیرد .



گروه هنری اسکوایر

دو روز از آن استقبالی کردند

دو روز از آن استقبالی کردند

چند پارچه غربی اجرا نمود و همچنان با رهنمایش گروه هنری پوهنتون از وجود او بهره میگرفت . هاشم بها که لیسانس پوهنتون زراعت و هم اکنون عضو کادر تدریسی آن پوهنتون است مدتی گروه هنری شکوفه ها را به همراه انداخت و ولی حالا باجمال معصومی و دو عضو دیگر ستاره ها دست بدست هم داده و این گروه را باوج از عقب آلات موسیقی جا خالی نمایند .



گروه هنری چهار برادر



سریر شاعر معاصر کشور در مورد شعر ابراز نظر می کند.

مصاحبه از الف زلمی

شعر، آفریده جان و آیین زندگی کامل

شعرا (آفریده جان و آیین زندگی کامل) میدانند. بهر صورت، در مجموع با در نظر داشت و جوهر مشترک آرای صاحب نظران متقدم و معاصر، می توان گفت که شعر شناخت و برداشت شاعر از واقعیت های زندگی است، که به نحو کلام مرتب با وزن و هم آهنگ باشد. حال اینکه این واقعیت چگونگی است و از کدام پهلوهای زندگانی نشأت گرفته باشد شرایط زمان و مکان فرق می کند. به عقیده من شعر احساس و ادراک خاص شاعر از واقعیتهاست که در محدوده ای کلمات زیبا و دل انگیز بیرون میریزد و نمایانگر گیرش فکری و از پدیده های متنوع محیط زندگانی می باشد. اما در با راهی وظیفه شعر باید گفت که از بدو، پیدایش تا امروز و در آینده نیز شعر وظیفه اصلی و قطعی اش را که رهبری بشر به آیین زندگانیست چه در جمع انسانهای مغاره نشین و چه در میان بشر عصر اتم انجام داده خواهد داد. همچنان بخش و

(باقی دارد)

نیک محمد سریر شاعر خود شاد و قی است. شاعری که کم شعر می گوید و کمتر بدست نشر می سپارد. او گاهی به روش گذشتگان شعر می گوید و زمانی هم آهنگت و همراه بانو گرایان شعر نو میسراید. سی و شش سال عمر دارد، در رشته مناسبات بین المللی از پوهنشی حقوق و علوم سیاسی فارغ گردیده، و در رشته اقتصاد و پلان گذاری در کانادا نیز به تحصیل پرداخته است. زبان فرانسوی را خوب می داند، به انگلیسی آشنا می دارد. فعلا منشی دیوان حرب قوایکار است. سریر دو کتاب یکی اصول اقتصاد سیاسی را از فرانسوی و دیگر کتاب شرح حال و فلسفه غزالی را که از تالیفات علامه شبلی نعمانی است از اردو به دوزی در آورده است. تازه ترجمه کتابی را در روان شناسی از زبان فرانسوی به پایان رسانیده و در هنر واد بیات در تالیف مشخصی در مقایسه گلستان سعدی و بهارستان جامی دارد. هم چنان از بیست و دو سال به این طرف با مطبوعات کشور همکاری داشته و هم مقالات متعدد در زمینه های حقوقی، اقتصادی، اجتماعی و ادبی نوشته است.

است و نظامی عروضی شعرا را صنعت اتساق مقدمات موهمه والتیام قیاسات منتحبه، دانسته و شمس- قیس رازی آنرا چنین تعریف کرده است: «شعر از روی اصطلاح سخنی است اندیشیده، مرتب، معنوی، موزون، متکرر، متساوی و حرف آخرین آن به یکدیگر مانده». سن ژون برس شاعر شهیر فرانسه

خوانندگان عزیز! صحبت این هفته در مورد شعر و شاعری همراه با یک تن دیگر از شاعران کشور ماست.

می پرسیم

شما در باره اینکه شعر چیست و چه وظیفه دارد چه نظر دارید؟

بنظر میرسد که منتظر چنین سوالی بوده، بلا فاصله می گوید:

مشکل است برای شعر تعریف واحد و مشخصی را قابل شد. یا اینکه در قالب ردیفی از کلمات معین مفهوم و معنی شعر را بصورت محدود گنجانیده و آنرا همیشه و به یکسان بیان کرد. زیرا شعر از ابتدای تاریخ ادبیات تا امروز تعریفهای ناممکن و مختلف از یکدیگر شده و البته هر کدام از آنها متعلق به یکی از صاحب نظران هنروران و شاعرانی است که خود در رشته ای از رشته های علم و ادب دانش، بینش و گرایش خاص داشته اند. چنانچه از سطر شعر را (سخن شور انگیز) گفته و بوعلی سینا آنرا «کلام مخیل خوانده



طیاره اس، پی ۲۴۷ با وسایل مختلف راحتی مجهز است

پرواز نمایشی بوئینگ اس پی ۷۴۷ در کابل

نویسد که در داخل طیاره قبل از پرواز سلاید های نمایش داده شد و یکی از کارکنان آن در مورد ویژگی ها این طیاره و فعالیت ها و اجراءات اس، پی ۷۴۷ به حاضرین معلومات داده بعدا کپتان و پیلوت طیاره در تخنیکسی آن به حاضران معلومات داد. بعدا طیاره مورد نحوه پرواز سرعت و خصوصیات بر فراز شهر زیبای کابل به پرواز درآمد و بعد از گردش مختصر روی با میان و منظره زیبای بند امیروارد فضای لوگر گردید. جایکه درآینده قرار است میدان هوایی بین المللی با مدرن ترین وسایل برای میدان ساخته شود.

بعد از آن طیاره به آرامی در میدان هوایی بین المللی کابل فرود آمد.

طیاره رابه آسانی پرواز دهند. طیاره اس، پی ۷۴۷ دارای د و منزل بوده که منزل فوقانی آن بشکل يك سالون باچوکی راحت ساخته شده است که کلاس اول درین منزل قرار دارد.

خبرنگار ژوندون که در پرواز نمایشی اس، پی ۷۴۷ حاضر بود می

طیاره بوئینگ ۷۴۷ اس، پی که ظرفیت بیش از ۳۰۰ مسافر را دارد به سلسله پرواز های نمایشی به بعضی کشور اخیراً وارد کابل گردید. این بوئینگ که از نوع سوپرسونیک است دارای دو طبقه بوده و در حدود چهل میلیون افغانی قیمت دارد.

طیاره بوئینگ ۷۴۷ اس، پی یکی از پیلوت های طیارات دآریانا افغان هوایی شرکت گفت که طیاره اس، پی ۷۴۷ دارای تخنیک میباشد که با طیارات آریانا بسیار کم تفاوت دارد و پیلوت های آریانا میتوانند این

مجهز میباشد.



طیاره اس، پی ۷۴۷ در حال پرواز



این طیاره در راه مسافرتش به کشور های مورد نظر تا بحال ۱۳ فروند از همین نوع را بفروشی رسانیده است. بوئینگ ۷۴۷ دارای خصوصیات است که این طیاره را از سایر طیارات مسافربری متمایز میسازد.

طیاره بوئینگ ۷۴۷ اس، پی که يك پرواز نمایشی تالوگر و بندامیر انجام داد بسیار راحت بوده و با

طیاره اس، پی ۷۴۷ دارای دو منزل می باشد.

گزارش خبر نویسان از سر اسر جهان

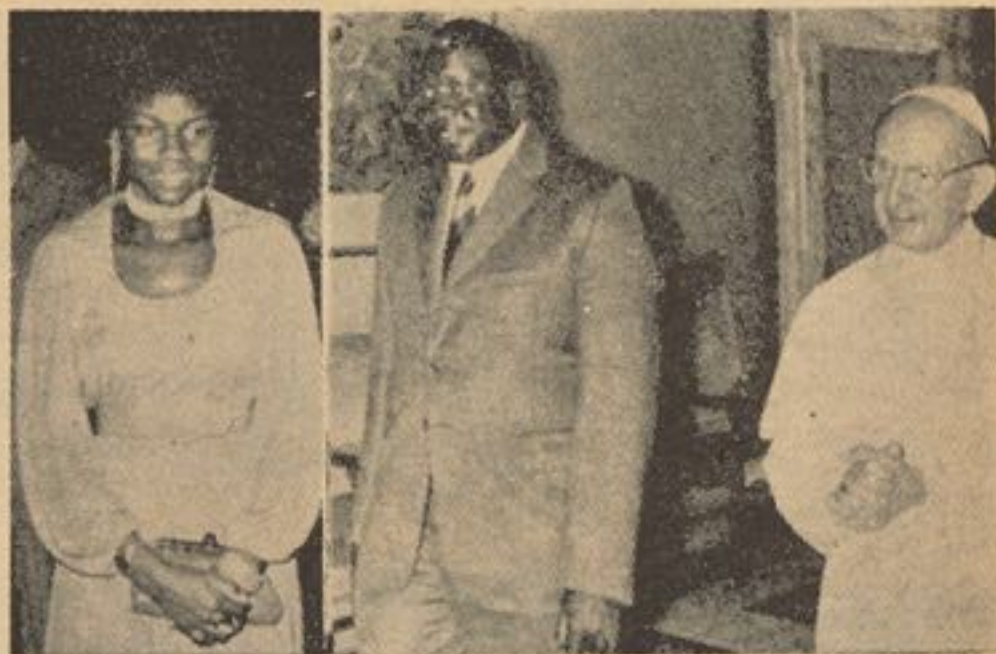
عید ایامین در دعوت پاپ پال ششم

خدمت برای

والدین بی فرزند

عیدی امین رئیس جمهور یوگندا و پاپ پال ششم رهبر رو من کاتولیک ها ، در دعوتی که از طرف پاپ ترتیب داده شده بود مقابل هم نشستند و بیست دقیقه تمام بدون کدام ترجمان صمیمانه باهم حرف زدند . این دعوت که در واقع یک دعوت خصوصی بود علاوه بر عیدی امین خانم جوانسارا، سفیر کشورش (برناردت علفو) و بسا از وزرای یوگندا نیز درین دعوت حضور داشتند و برای مدت هشتاد دقیقه با هم

قصیدی نسبت به او دارند ، این موضوع تازه ماننی ادامه یافت که پاپ متوجه شد که شخص عیدی امین کدام بدینی نسبت به وی ندارد از طرف دیگر چون پاپ حیات عیدی امین را بخاطر تحریک های بیگیر چهار ملیون کاتولیک در خطر میدید برای اینکه فاجعه بار نیامده باشد خواست با عیدی امین صلح نماید و در امور عید یگر تشریک مساعی داشته باشند و بدینگونه به کاتولیک ها تقمیم نماید که رهبر شان بارئیس جمهور یوگندا -



صحنه ای از صمیمیت عیدی امین و پاپ پال ششم پس از کشیدگی ها

صحبت کردند .
اینکه چرا پاپ از عیدی امین دعوت بعمل آورد خیلی ها مهم است ، زیرا پاپ دریکی از مسافرت هایش که به اساس اشتراک در یک محفل عروسی صورت گرفته بود احساس کرد که مردم یوگنداسو مخالفتی ندارد .
این دعوت یک امید واری دیگر هم به رئیس جمهور یوگندابخشید و آن اینکه ممکنست در جریان همین امسال بین عیدی امین و مردم واتیکان نیز فضای صلح و صمیمیت ایجاد شود.

در اثر مطالعات دکتران
معالج تطبیق این دوا با گذشت
زمان شکل موثرتری بخود گرفت
چنانچه یکن از افریقای جنوبی
پس از آبتن به کمک این دوی
مشر در سال ۱۹۷۴ صا حبشش
طفل شد که شش گانگی های مذکور
همه تاکنون دارای صحت کامل
اند.

درین او اخر دینسی و جبری-
دافینز زن وشوهر تکزاسی که
خیلی ها خود را بد بخت احساس
میکردند دافینز بابکار بردن داری
دیگری بنام (سلو میت) که توسط
متخصصین آلمانی آماده گردیده
برای اولین بار پنج طفل سالم بدنیا
آوردوزن نوزادان مذکور متفاوت
بوده واز (۸۵۰) الی (۱۶۵۰) گرام
میرسد.



«دافینز» زن تکزاسی که از شوهرش
دینی پنج طفل سالم دنیا آورد.



رنج های بی پایانی را متقبل می
شوند حتی بسیاری از والدین
در تمام عمر شان صاحب یک
فرزند هم نمی شوند . در سال -
(۱۹۶۱) یک پرو فیسور سویدنی
موسوم به (گمیسل) موفق به
ساختن داروی گردید که همچو -
مادران با خوردن آن بار دار می
شدند و در نتیجه (۵۰) فیصد این
مادران شش تا هفت طفل بدنیا می
آوردند اما این نوزاد های هفت
گانگی و شش گانگی بزودی تلف
میشدند.

آواز خوانان روی جاده



استیوارت و فوندا حین اجرای کنسرت .

مردم بادل و جان خوانان پذیرش آن بودند خود را وارد ساختند اکنون بحیث آواز خوانان و نوازندگان آماتور جاده ها و پارکهای نیویارک را میگردند کنسرت میدهند و بدین ترتیب تنها به آرزوی دیرین شان که کسب شهرت بود میرسند بلکه روزانه هزار دالر به عشوان نطفه دریافت میدارند .

جیمز استیوارت در جواب نامه نگاری گفت: که در نظر دارند بزودی جاده ها و پارک را به سوی تیاتر ها ترک بگویند .

درین روزها در جاده ها و پارکهای مزدحم شهر نیویارک دهنرپیشه معروف مصروف هنرنمایی هستند و با اجرای کنسرت های سیار تقریباً عده کثیری از راهروان نیویارک را به سوی خود کشانده اند و در هر کجا سخن از هانری فوندا و جیمز استیوارت که دارای سنین (۷۰) و (۶۰) میباشند است .

این دو مرد از چهل سال بدین طرف عاشق شهرت و آوازه اند و اما هیچ نتوانستند گمنامی را رها و بر تبه پیروزی بیایند، پس از اینکه در هنر موسیقی، موسیقی اصیل نیویارک که

خواننده دوره گرد

بر آشوب خودش .. دنیای آواره گی و آواز خوانی او با مصر ف (۳۵) افغانی غیجکی ساخت و خواست سوز و گدازش را انعکاس دهد .

بهمه حال این خواننده دوره گرد و تقریباً محبوب مدعی است که اکنون عاشق دختر زیبا روی دیگری شده و این عشق بایان آواره گی و غیجک نوازی او خواهد بود .



محمد نسیم غیجک بدست خواننده آواره و پریشان عکسی یاد گاری گرفته .

درین روزها عصرها در بعضی از نقاط شهر کابل از قبیل پارک شهر نو، پارک زرنگار مخصوصاً در تحت بلاک های مکروریا ن آواز ساز و خواندن پسر جوانی همه را بحیرت میفکند که شور و شعف خاصی در خود نهفته دارد شوری که از یک عشق آتشین حکایه میکند این خواننده دوره گرد که از نخستین لحظات صبح تا آخرین دقایق شام تفرجگاه ها و پارک ها و چمن ها را زیر پا میگذرد و گاهی درین باره زمانی در آن پارک و بلاک زمزمه سر میدهد و ساز و سرود را راه می اندازد و عده ایرا بدورش جمع میکند محمد نسیم نام دارد و میگوید که زندگی پر حادثه ای دارد .

او در ابتدا یک کاسب بود و درآمد خوبی داشت اما با دیدن دختر زیبایی که صرف او را برای یکبار دید دل از کف داد و بدین ترتیب مسیر زندگیش عوض شد و بخاطر فراموش نمودن این رنج بز رگش بدنای دیگری پناه آورد ، دنیای



جرالد فورد از انگلیز دعوت کرد تا با او برقصد

جرالد فورد دورقص بال

رئیس جمهور فورد را از رقصوی بی نهایت خو شش آمد، بلا فاصله درخواست و از وی دعوت نمود تا همایش برقصد .

انجیلیز در حالیکه از فرط خوشی سر از پانمی شناخت گفت: بار قبل با همغری نایب شما نما یش دو گانه رقص اجرا کردم و از اینکه اکنون شخص شما از من دعوت نموده اید برای من جای بس افتخار و مباهات است که رقص مرا یک شخصیت برجسته جهانی می پسندد .

جرالد فورد رئیس جمهور آمریکا ضمن آخرین سفر شردرین در دعوتی اشتراک کرد که به افتخارش ترتیب داده شده بود، اتفاقاً رقص های دسته جمعی و رقص بال جز پرو گرام این محفل بود وعده بی ازرقاصه های حرفوی بیوسته در تلاش آن بودند تا با اجرای نما یشات جالب رقص و وسایل سرگرمی جرال د فورد را فراهم آورند . در میان رقاصه های یکی هم (انجیلیز) رقصه چیره دست شهر و تنبرک آلمان بود که

می توان حمل وی را که بیش از (۱۳۰) کیلو وزن دارد، داشته باشد، بسجز از اسب (دیمیروزوس) .



سارق اسب دیمیز مردیست با (۱۳۰) کیلو وزن :

درین شب و روز (دیمیروزوس) رهبر بوزیک پاپ سرگردان دنبال (ارتیمز) اسب شنگش که هزاران فرانک ارزش دارد، در بندر بیگردد و همه نقاط پاریس و لاس انجلس را بیرو رو کرده است تا مبادا اثری از اسب سرقت شده اش که آنرا چون جان دوست داشت باید اومیگوید: تمام خوشبختی جهان برای من اینست که سوار اسب خود بوده و همه جارا با آن طی کنم و احساس کنم که یک خانستم .

عده بی از خبرنگاران معتقدند که سارق (ارتیمز) این اسب افسانوی مردی بنام جوگای می باشد که این اسب را در یکی از ویله های شهر آتن مغفی داشته است ، جوگای در زندگیش یک پروبلم دارد و آن اینکه اسب شعیف خودش و نه هیچ اسب دیگر شماره ۳۵



در هشتاد و پنجمین سالگروه روزاکنیدی همه کنیدی های کوچک اشتراک کرده بودند .

روزا کنیدی ۸۵ ساله خو درا تنها احساس میکند

ترجمه: میر حسام الدین برومند / از مجله بونته :

سالگره شاننداری که ۲۷ کنیدی کوچک در آن سهم داشتند



بودند، این سالگره بانمره ها شادمانی هاوشور وشعف ۲۷نواسه روزا کنیدی بیشتر دل انگیز و - خاطره آفرین شده بود وفریاد های کنیدی های کوچک تقریبا تمام فضای (هیا نیز پورت) را پر کرده بود، نواسه های روزا مشغولیت های گوناگون چون تینس، تینس روی میز، انواع بازیهای روی چمن آبیازی و غیره برایشان فرا هم کرده بودند، همد یگر رادر آبمی انداختند همسالان با همد یگر می رزمیدند ودر صورت پر دو باخت قبیلوقال را راه می انداختندوروزا منحیث یگزین مجرب ومهر بانباهر کدام صمیمانه حرف میزدو بنای مزاح وشوخی را میگذاشت .

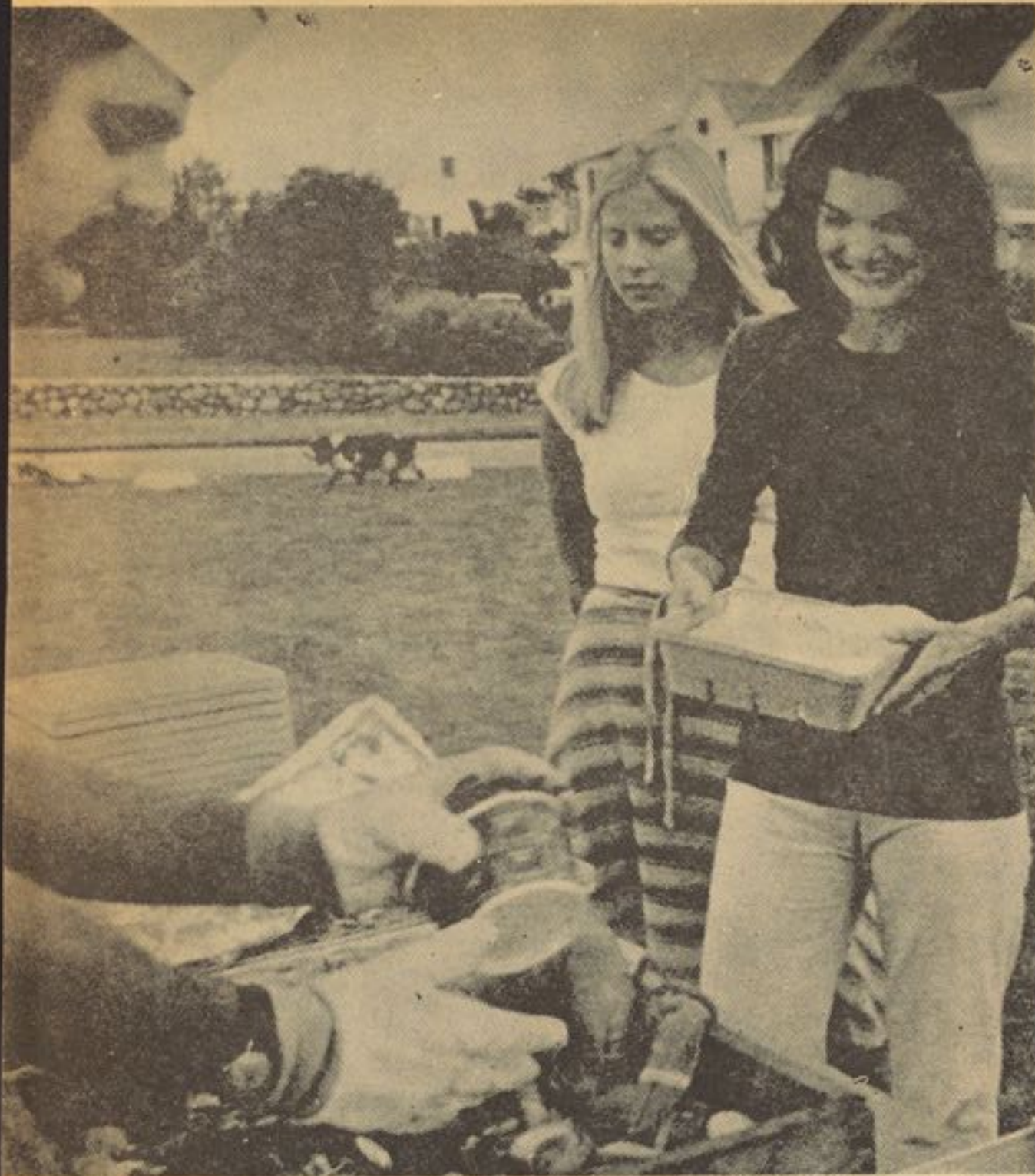
(ایتل کنیدی) پسر ار شد رابر ت کنیدی با دوسه تن دیگر



نواسه های روز کنیدی باهمدیگر
علاقه خاص دارند

- اخیرا تقریبا تمام اعضا و وابستگان فامیل کنیدی در تفرجگاه شهر (هیا نیز پورت) گرد آمده بودند تا از هشتاد و پنجمین سالگره (روزا کنیدی) مادر - رابر ت کنیدی و جان کنیدی فقید بوجه احسن و بی سابقه تجلیل بعمل آرند .
ترتیبات این سالگره قبلا بوسیله سناتور ادوارد کنیدی یگانه بسر روزا کنیدی چیده شده بود، وی میخواست تفرجگاه قشنگی که خانه باشکوه و ییلاقی اورا در (هیا نیز پورت) احاطه کرده بود بز مگاه خوبی برای مدعوین باشد وبه اساس همین ترتیبات قبلی وپیش بینی شده عده کثیری از کنیدی ها که قسمت عمد آنها نواسه های روزا

- درحین جوش و خروش مجلس سناتور ادوارد کنیدی با قیافه مملو از سرور خودش را کنار مادرش رسانیده ودر حالیکه سرو صورتش را غرق در بوسه ساخته بود او رادر آغوش کشیده و ظفر مندانه فریاد پر آورد: (عمر ت راشکوفانی وزندگیت را باسعادت میخواست هم مادر!)
- یقینا این سالگره در نوع خود یک جشن بود، جشن باشکوه که شهر کوچک (هیا نیز پورت) مقر زندگانی میلو نران ونامورا نهرگز شاهد چنین صحنه سرور آفرین نبود، درین سالگره مجموعاً (۳۵) کنیدی در نزدیک سا حل (انگلیند جدید) حضور بهم رسانیده



درینجا ژاکلین انا سیس در تلاش است تا با تهیه تعایف و خوراکه های لذیذ وسایل ر ضا بیست روزا کنیدی رافرا هم سازد .

ساده خویش برای همد یگر سر گرمی تو لید می نمودند .
 سالگره روزا نواسه هایش در فکر تدوین کتابی شدند این کتاب که با پور تربیت ها و اشعار نغز و دلکش بوسیله اطفال، بزبان ساده و معصومانه که بیاناگر احساس صادقانه نواسه هابه مادر کلان شان می باشد کتاب بیست درخور توجه ، وروزا در میان تصاویر ، میناتورهای هاو پور تربیت هاو اشعارنواسه هایش عظیم تر و باشکوه تر از همیشه ترسیم شده است این کتاب لحظه بی تقدیم روزا شد که مادر کلانش اورامانع قطع کردن کیک شد واین شوخیهای بی آیشانه بیشتر بشدت گرمی و حرارت سالگره می افزود : در ساعات اخیر ورود ناگهانی یو لیس بدین بزم پایان بخشید ، یو لیس مذکور با لباس ملکی خویش از ابتدا یی شروع مجلس ناظر و مراقب بود بیوسته از اکناف و گوشه و کنار بقیه در صفحه ۵۰

یک بزرگ سالگره رانواسه های روزا کنیدی بشکل تازه تهیه کرده بودند ، در گرداگرد کیک نام تمام شان باشیوه خاصی بصورت خوانا نقش یافته بود ودر وسط کیک نام روزا جلب نظر میکرد ، این کیک توسط کنیدیهای کوچک که در پیشاپیش آنان ژاکلین انا سیس قرار داشت به میدان آورده شد و تا یکی از نواسه هایش خواست همان قسمت کیک را که تا مش نقش بود قطع کرده و بر دارد روزا باز هم صمیمانه گفت : عزیزم تو صرف و قش می توانی ازین کیک نوش جان کنی که من برایت قطع کنم .
 روزا در واقع سالخورده ترین فامیل کنیدی ها بوده و از منتهای احترام و ایستگانش بر خوردار می باشد و بارعایت همین علاقمندی و اخلاص از یکسال بدینسو یعنی

کار لونی کنیدی ۱۷ ساله وایتل ۱۲ ساله نواسه های روزا کنیدی در سالگره مادر کلان شان بیشتر ازهم خوش بنظر می آمدند بحدی که هر لحظه برقص و پایکو بی می پرداختند .

فرصت را غنیمت یافته و در کلوب مشهوری که دو شیزگان قشنگی جمع شده بودند شتا فتند ، یکی از خصوصیات بارز و عالی اعضای این بارتی بی آیشی و پاکدلی شان بود ، درین محفل فروشندگان بازار خوبی داشتند زیرا تمام فرصت را غنیمت یافته و در کلوب مشهوری که دو شیزگان قشنگی جمع شده بودند شتا فتند ، یکی از خصوصیات بارز و عالی اعضای این بارتی بی آیشی و پاکدلی شان بود ، درین محفل فروشندگان بازار خوبی داشتند زیرا تمام

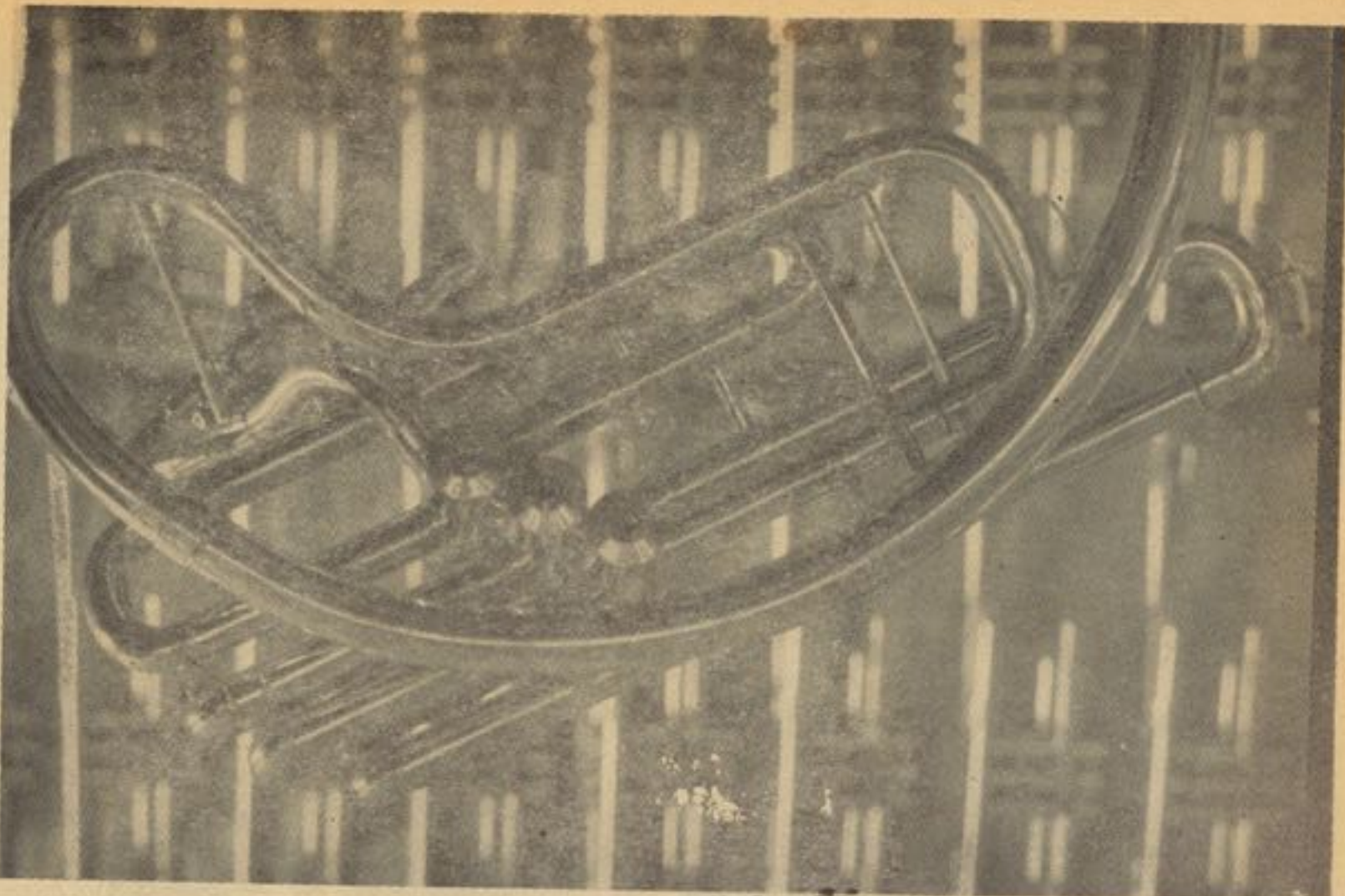
دبیانو پلورل ۲۰۵ ر ۲۱۴ اودارگ یوازی
پولک پنخه خلویبنت زروته رسیده ،
دموسیقی نوری لس آللی چه دنوزو
نهزیاتی به امریکی کبسی به کارپیری
دادی:

کلازیت، طبله، ترومپت، آکور
دیون، ساکسو فون، وایلسون او
فلوت.

به دی هیواد کبسی دمو سیقی
نتونه، دموسیقی فرعی لسوازم اود
موسیقی خود آموز زیات پلسورل
کپیری، که خهم خوانان دمو سیقی
کار شوی آللی دارزانی به علت زیات
اخلی خو به سلو کبسی ۶۴ دموسیقی
وسایل چه هر کال پلورل کپیری نوی
دی.

امریکایی صنعتگران دمو سیقی
لوازم خورا ظریف او ینکلی جوړوی
خود موسیقی ارزان بیه لوازم هم
جوړوی دامریکی دموسیقی ټولنه چه
پوه غیر انتفاعی مؤسسه ده دیوی
خپرنی په ترخ کبسی چه په ۱۹۷۲ کال
کبسی بی سرته ورسوله دی نتیجی
تهور سیده چه دموسیقی دیوی آللی
غزول دتفریح او مشغو لتیا خورا
بیه وسیله ده چه یو کو چنسی
کولی شی دهم ترپای پوری بی ولری،
له همدی کبله دمدرسی به ارکستر
کبسی گبون دزده کوونکی دودی
نیشانه گهله کپیری .

به امریکی کبسی اووه ملیونه تنه
خوانان دمدرسی دمو سیقی به پرو-
گرامونو کبسی برخه اخلی داتیا زره
دولتی اوملی لیسو له جملی نه په
سلو کبسی پنخه شپیته بی دموسیقی
دزده کری ټولگی لری اود دغو



دمکنا واکتس شرکت دبر نجی، لرگیو او پلاستیکی بادی موسیقی آلو دجوړولو له نظره زیات شهرت
لری، دموسیقی ددغی آللی جوړو ل دخامو موادو دبرابرولو نه تر پای پوری نوی ورخی وخت نیسی خود
یوخورانبه کلازیت جوړول له اتومیاشتو نه تر یو کال پوری وخت نیسی داموده ترزیاته حده پو ری
دهغه وخت به خاطر ده چه دهغه آللی باید جوړی شی، کله چه دهغه خو له جوړه شوه بیانو هغه نبوی او صیقل
کپیری .

دمتین ژباړه

دموسیقی الی اودهغو جوړوونکی

ملیونه ارگ غزوو نکی دی، په
۱۹۷۱ کال کبسی دموسیقی آلو به
تیره بیا گیتار له ټولو نه زیات
طرفداران لرل، په دی کال کبسی
خه دپاسه ۲۵ ملیونه خلکو گیتار
وپیروده به داسی حال کبسی چه

اویاکلنی پوری لږ تر لږه دمو سیقی
پوه آله غزوی، په امریکی کبسی ۵۰
۱۰ ملیونه تنه دموسیقی دیوی آللی
نه دزیاتو آلو په غزولو کی مهارت
لری او ۲۷ ملیونه تنه بی دموسیقی
خه دپاسه نیمایی تنه چه خه دپاسه یو-
دی او ددغو آماتور موسیقی پو هانو
خه دپاسه نیمایی تنه خه دپاسه یو-
ویشتم کلن دی او به سلو کبسی ۵۷
بی بشخی دی.

دغه کسان دموسیقی داسی آللی
اوسیلی لری چه ارخبنت بی خه
دپاسه پنخلس ملیاردو ډالرو ته
رسیپری او په دغو آلو کبسی هغه
وسیلی شاملی نه دی چه په فرهنگي
مذهبی اود موسیقی به کسبی مؤسسو
پوری اړه لری .

دموسیقی ددغو آلاتو زیاته برخه
په خپله په امریکی کبسی جوړی پیری
امریکا بیان به لومړی درجه کبسی
دبیانو سره وروسته دگیتار اوارگ
سره علاقه لری، په امریکی کبسی ۱۵
ملیونه تنه بیانو غزوو نکی، او وه
ملیونه تنه گیتار غزوو نکی او خلور

لومړنیو انسا نانو دخپلو لاسونو
به پر کولو اود طبلی سره دسندرو
به پر کولو او طبلی سره دسندر و
نه وروسته دهغوی راتلو نکو پرله
پسی هغه کری ده چه دموسیقی د
پرمختک دپاره هم دپراختیا له نظره
اوهم دهغی دکیفیت له نظره لاری
ولټوی، ددغو هلو خلو به نتیجه کی
له پخوانی گیتار نه نیولی دموسیقی
تر الکترونیکي نو یو و سیلو پوری
دموسیقی ډول ډول وسیلی او آللی
جوړی شوی اود موسیقی دایجاد
دپاره دانسان شوق او علاقه هینخ
کله لږه شوی نه ده .

په امریکا کبسی ۲۴۵ ملیو نه
تنه آماتور موسیقی غزوونکی شته،
په بل عبارت دامریکی دکورنیو دنیو دی
په سلو کبسی ۴۲ تنو له جملی نه لږ
تر لږه یوتن موسیقی پوه دی چه
نسبت دووتیرو کلونو ته په سلو
کبسی دولس زیاتوالی نیسی .

له هرو پنخو تنو امریکا بیا نو
خه یوتن دپنخه کلنی نه تر پنخه



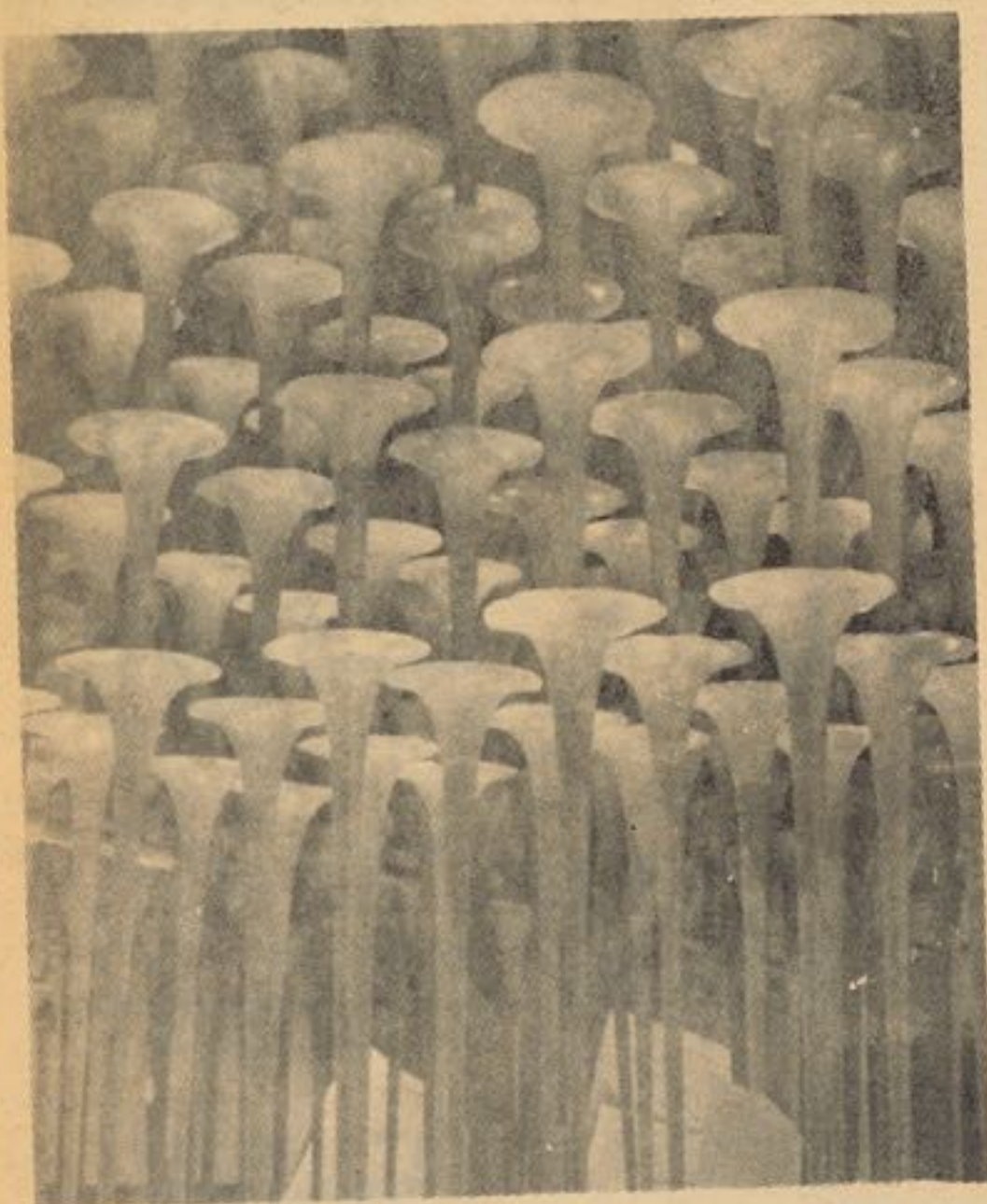
دجمعین هاردت شم کست د ډول ډول فلوت او بیکو لو په جوړو و لو
کبسی زیات شهرت او پوره مهارت لری اود موسیقی ددغو آلو
دجوړولو ستر شرکت دی، فلوت له زیاتو کوچنیو ټوټو پنخه جوړی پیری
او کله کله دهغو دټوټو په جوړو لو کبسی دسرو زرو او سپینو زرو په
خیر دقیمتی فلزاتو خخه هم استفاده کپیری .



خوانان زیاتره پیاو دمو سیقی بادی آلی اخلی او لویان بیسادی الکترو نیک داخیستلو سره علاقه لری او ددی دلیل دادی چه دالکترونیک موسیقی آلو غزول زده کړی ته ډیر ضرورت نه لری .



دلودویک دصنایعو شرکت په امریکای کښی دطبلی جوړولو ستر شرکت دی چه تولیدات یی دنړی په یونوی هیوادونو کښی پلورل کیږی .



د امریکای دهر و شمیر کورنیونه په یوه کورنی کښی یو گیتار پیدا کیږی اود موسیقی ددغی آلی ستر جوړوونکی ونکی دهاز مونی شرکت دی چه هر کال نیم ملیونه گیتارو نه جوړوی سره لدی چه دهاز مونی شرکت کښی زیات گیتارونه په لاس جوړیږی خو دهغو بیه یو څه مناسبه ده .

ټولی ډلی دخلکو اود مو سیقی شته اولکه چه ددی مخونو عکسونه دعلاقه مندانو دعلاقی وړدی او په یی خرگند وی دمو سیقی د آلو عمومی ډول په امریکای کښی څه جوړوونکی غږووونکی دمو سیقی دپاسه شپيته زره دمو سیقی ډلی په خورا بندو آلو او وسیلو سمبالوی .

ښوونځیو یو په پنځمه برخه ارکستر کښی او یا په خصوصی ټولگیو کښی لری .

خود امریکای په فرهنگی سیستم دمو سیقی دلوازمو او وسا یلو کښی د موسیقی ستره او اصلی یوزیات شمیر پلورنځی مو سیقی اده دیرش زره دولتی او ملیسی زده کوونکو ته د موسیقی آلی په ښوونځی دی .

چه ۲۲۵۰۰ دمارش مو سیقی ډلی لری چه ۱۵ ملیونه تنه غږی لری، سر ډیره به دی په نوموړو ښوونځیو کوی چه عمر یی په منځنی توگه د

کښی پنځه ویش زره ارکستر په څوارلسو کالونو په شاو خوا کښی هماغه شمیر غږی لری او ۳۰۰۰۰ دی .

که څه هم دښوونځیو دمو سیقی په پروگرامونو کښی دهلگانو شمیر لهجونو څخه زیات دی خو زیات یی نجونی په خصوصی ټولگیو کښی موسیقی زده کوی .

دکنسرت، جاز او مارش دمو سیقی په دولتی ښوونځیو کښی دمو سیقی دوپیا زده کړی نه علاوه یو زیات شمیر یی خصوصی ښوونکی دی چه یا پخپلو کورونو

باگام‌های آهسته بسوی هالیوود

آنا مانیانی هنرمندی از ایتالیا که

شهر تش در آنسو اقیانوس

بیشتر از کشورش بود

مانیانی و فلم‌نامه های تنسی و ویلیامز

آنا مانیانی از معروفترین چهره‌های سینمای ایتالیاست. او چهره جذاب و بسیار دلربایی چون کلودیا کاردیناله و یاسوفیا لورن ندارد ولی به‌مقام هنری او معروفترین هنرشناسان و منتقدین سینما سر تعظیم فرود آورده‌اند. یکی از اخیر نگاران خارجی زمانیکه این هنرمند را در مجلات مختلف سینما می‌که مربوط کشورهای مختلف است در هر کدام چیزهای متفاوتی راجع به شما نوشته‌اند.



آنا گرچه در هالیوود مورد توجه زیاد تنسی ویلیامز قرار گرفت ولی او بیشتر البرتو-سوراویارا می‌پسندد و نوشته‌هایش را ارج می‌گذارد

هنرمند محبوب سینما در پاسخ خبرنگار لبخندی زده گفت: اگر به مطالب مجلات سینمایی اعتقاد داشته باشم و آنرا باور کنم به این حساب من حداقل با بیست و دو بیست و سه مختلف تولد شده باشم حتی در دیکشنری سینمایی چاپ ایتالیا مرا طوری معرفی کرده‌اند که من بخودم هم مشتبه شده‌ام در دیکشنری مذکور مرا اهل اسکندریه و پدرم را مصری معرفی نموده‌اند در حالیکه من از پدر و مادر ایتالیایی هستم و در محله فقیر نشین روم تولد شده‌ام مادرم نیز رومی اصیل میباشد.



آنا مانیانی یک چهره آرام و پر قدرت سینمای ایتالیا

سختی داشتیم و پدر کافی‌گر سنگی کشیدم. چرا خواستید آرتیست شوید و رهنماهای شما درین راه چه کسانی بودند؟ آنا مانیانی در برابر این سوال پاسخ داد: «فانتزی و تقلید کردن در وجود من از زمان کودکی وجود داشت و روز بروز قوت میگرفت همین احساس مرا بسوی هنر میکشاند. آرزوی داشتم در قالب هر تیبی داخل شوم. مادرم زنهای دیگر فروشنده‌ها خانمهای متشخص، خدمه‌ها و خلاصه تمام تیب‌ها توجه مرا بخود جلب می‌کرد من هر لحظه خودم را بجای یکی از آنها می‌گذاشتم و به تقلیدشان می‌پرداختم. از استاد و رهنمای من پرسیدید، سوال جا لبز هم در تیاتر بازی کنم. طبعاً در آنوقت زندگی من درین اگادمی یکسال درس خواندم، بعد از آن مجبور گردیدم تا خودم مخارج خود را تامین نمایم در تیاتر کوچکی پارچه کوچکی را می‌خواندم و تمثیل میکردم تا پولی بمن بدهند و من بسیار آرزو داشتم غیر از آواز خوانی نقش‌های را هم در تیاتر بازی کنم. طبعاً در آنوقت زندگی



نایدیر همیشه بخاطر تماشا گرانی که آن
فلم را دیده اند خواهد ماند .

آنا مانیانی معتقد است که هر هنرمند
باید نقشی را بازی کند که میتواند از عهده
ایجابی آن بدر شود ، بطور مثال او اعتراف
میکند که عیو قوت نخواهد توانست ، نقشی
آنا کارینینا را در فلم مذکور بازی نماید .

بازی آنا مانیانی بطور کامل مورد قبول
رژیسور فلم « روم شهر آزاد » واقع شد و از
همین جهت رژیسور مذکور در فلم دیگری
که بنام « عشق » تهیه کرد ، باز هم نقش اول
فلم را به آنا مانیانی داد .

آنا مانیانی در فلم « مادرم روم » نقش یک
زن بدکاره را بازی کرد . خودش این نقش
خود را نیز از موفق ترین کار های هنری
خود میدانند در فلم « فرشته پاک » نیز نقش
جالبی بر عهده این هنرمند محبوب گذاشته
شد .

فلم « گل های پرپر شده » که در حال یوود
تهیه شد به اثر توانائی هنری آنا مانیانی
موفقیت کم نظیری کسب نمود . فلمنامه مذکور

راتسی ویلیامز نوشته است ، تنسی ویلیامز
اصلا این نمایش را بشکل درام نوشته بود
ولی چون آنامانیانی به زبان انگلیسی آشنایی
کامل نداشت نمایشنامه مذکور را بشکل
سناریوی فلم درآوردند تا آنامانیانی بتواند
نقش مذکور را بروی پرده سینما بازی کند
آنامانیانی از اینکه درست انگلیسی نمی دانست
رنج میبرد ولی دایر کتر فلم از او خواست تا
مشکل زبان را فرا موش کرده فقط نقش مذکور را
همانطوریکه میخواهد بازی کند .

در حال یوود کار دیگری هنری او باز هم در فلمی
بود از روی یک داستان دیگر تنسی ویلیامز

همه را میخوام .
سایان سیرت زود سراغ تان آمدند ؟
کارتانرا در سینما چه وقت آغاز نمودید ؟
آنامانیا نی در جواب این سوالات گفت :

ساولین نقشی را که بازی کردم شانزده سال
داستم رول یک کار سون را در تیاتر میلان
بازی میکردم . نقشی کوتاهی بود ، فقط داخل
سن میشدم که مکتوبی را بکسی بدهم . اما
زمانیکه باید دو باره از سن خارج میشدم راه
خود را گم کردم و دروازه را نیافتم . از بس
خود را درین نقش ضعیف یافتم بعوض
خودم دلم به بسار تزم سوخت که با هنر
پیشه ضعیف و تازه کاری مثل من طرف
شده است .

من بدلهای شهرت را بکنند بی مودم و درین
راه به دشواری ها و زحمات زیادی رو برو
شدم . گرسنگی و بی پولی سالیهای زیادی
رفیق و همراز من بودند . بازی کردن نقش
زنان بدبخت و زجر کشیده با حرکات تند
اولین روزنه های موفقیت و شهرت را بروی
من باز کرد .

در سینما اولین بار در سال ۱۶۳۴ راه یافتم
گرچه همه تهیه کنندگان و دایر کترها به
استعداد من باور نداشتند حتی بعضی شان
به من توصیه میکردند تا دنبال کار دیگری
را بگیرم .

بشتر من خو بترین فلمی که در آن بازی
کرده ام ، فلم کمدی « تریزا و نیروی » بوده که
در آن من نقش یک هنر پشه دوره گرد را
بازی می نمودم ، فلم دیگر من بنام « روم شهر
آزاد » به کارگردانی « روبرتو رو سلینی » بود
درین فلم من نقش اول را بر عهده داشتم .
واقعا نقشی را که آنامانیانی در فلم « روم
شهر آزاد » بازی کرده بسان یک نقش تکرار

است تعجب نکنید اگر بگویم بهترین استاد من
(کوچه) بود بلی . کوچه با آدم های قسما قسما
و خود زندگی که آموزگار همه میتواند باشد .
هر کسی میتواند نقشی را بازی کند چه در سینما
و چه در تیاتر و انوقت میتوان چنین کسی را
هنرمند گفت . اما نه هنر مند بزرگ ، به نظر من
هنرمند بزرگ هنرمندی است که فراموش کند
که نقش بازی میکند .

من مردم را دوست دارم ، میخواهم زندگی شان
را انعکاس بدهم . به همین علت من هنر را
دوست دارم ، یعنی هنر را دوست میدارم بغا طر
اینکه من فرصت میدهد تا (مردم) بانم .

من به حیث یک هنرمند حس تشخیص فوی
دارم ، خوبی بدی ، پاکدلی و بددلی را زود درک
میکم . یکی صمیمیت و راستی برای من الهام
بخش است و از آن خوشم می آید . بدین جهت
که این خصوصیات زیبایی آفرین است ولی
نمیتوانند اکتسابی باشد . این خصوصیات ترا نه
آدم بکسی اموختانده میتواند و نه از کس فرا
میگردد بلکه به طریق دیگری که من نمیتوانم

شرح بدهم به شکل یک احساس در وجود خلق
میشود و یا از دست میرود . بس همین

علت است که من نمی توانم
کس را به حیث استاد و رهنمای خود معرفی کنم
من در هنر که مجموعه ایست از احساسات لطیف
و دلچسبند ، رهنما ، استاد و سیستم را قبول نه
دارم ، نقشی را که بازی میکنم میخواهم هر و حاسا
در همان قالب داخل شوم . همان احساسی را که
صاحب آن سرکتر دارد درک کنم و مثل او
بیاندیشم .

اگر همانطوریکه گفتم روحا آماده پذیرش
همان تیپ نیانم هیچکس من نمیتواند کمک
کند ، نه دایر کتر نه تهیه کننده و نه دیگر کارکنان
سینمایی . از آن نقش صرف نظر میکنم و عسدر



تعجب نکنید اگر بگویم بهترین استاد من کوچه بود .

آنا مانیانی : بنظر من هنرمند بزرگ هنرمندی
است که فراموش کند نقش بازی میکند .

به کارگردانی « سد نی لومت » همچنان
دایر کتر دیگری از عالی یوود از آنا مانیانی برای
بازی در فلم « هوای طوفانی » دعوت کرد .

در مورد آنا مانیانی تنسی ویلیامز چنین
نوشت :

« آنا مانیانی از جمله همان هنر پیشگان
نادری است که در زمان خود سراغ داریم ،
او نقش یک زن دهقان و یک شهبزاده خانم را
قادر است چنان مو فغانه بازی کند که شاید
هیچ هنر مند دیگری به اندازه او سرکتر های
متفاوت را تبارز داده نتواند . »

آخرین نقش سینمایی او یک فلم فرانسوی
است که اتفاقا آنامانیانی از آن راضی نیست او
میگوید : متاسفانه زمانی که کار فلم برداری تمام
شد من بی بردم که بی جهت درین فلم اشتراک
ورزیده ام از همین جهت من مدت زیادی از بازی
در فلم کناره گرفتم و شاید مدتی انزو اختیار
کنم تنها یک نقش فوق العاده در یک فلم
فوق العاده بار دیگر مرا بروی پرده سینما خواهد
کشید .

آنامانیانی به « البرتومور اویا » نویسنده
کتاب « زنی از روم » علاقه و احترام عمیقی دارد و
همیشه آرزویش اینست تا در فلمی که از
روی یکی از داستان های این نویسنده تهیه
شود نقشی را ایفا کند .

او موفقترین دایر کتران « روسینی » « گازان »
(وسکونتی) « دزنیوی کستیلیانی » که کار میرنی
مانی ، چیلیلی ، رالزایتالیا و دایر کتر فلم
خانم و سگ ملولش از شوروی را نام میبرد .

دروغ

ادبیات جهان بریتانیا

از: مدن کسیدی
ترجمه: (روز)

(جان مک آردل) بانام مستعار (مدن کسیدی) داستان مینویسد. وی اصلاً ایرلندیست. وقتی در لندن کورس زبان میخواندم. مدن کسیدی معلم صنف ما بود. هنگامی که کورس به پایان رسید برای خدا حافظی پیش او رفتم. پرسید:

چه وقت از مهمانی خلاص میشوی؟

گفتم:

- فردا.

گفت:

- پس باید امشب راجش بگیریم.

گفتم:

- امشب جای مهمان هستم.

پرسید:

جواب دادم:

- در حدود ساعت ده شب.

گفت:

- بعد از ساعت ده منتظرت هستم.

آنشب تا خانه اش رفتم، ساعت یازده شد. دیدم منتظر است تا نزدیک های صبح بیدار بودیم و رباعیات خیام خواندیم. فردا رفتم به ویلز. در آنجا مجموعه داستانهای او را به نام (مخروم) که تازه چاپ شده بود. دریافت کردم داستان (دروغ) از همین مجموعه است. (مترجم)

بدمه و برای تمرین خوبتر آماده باشم. در نتیجه، در تمام جهان فقط شش پنس دیگر برایم باقی ماند.

تولیدگر من مرد جوانی بود که تازه پیشرفت کرده بود. شعله هوشیاری و استعداد در وجودش زبانه میکشید. در هر چه میکردم، به نظراو گنجایش بهتر شدن وجود داشت. هیچ چیزم کاملاً رضایت او را فراهم نمیکرد. انگار اگر خوشنودیش را نشان میداد، اینکار دلیل ضعف او بود. سه روز میشد که نوشتهام را بی هم دستکاری میکردم و هر جمله را بارها برایش میخواندم تا آسری را که او میخواست به وجود آورم. ولی او هر دفعه میگفت:

- نه، اینطورنی. باید اینطور باشد...

بعد خودش جمله را دادا میکرد. کاملاً به همان شکلی که من قبلاً آدا کرده بودم. و من ناگزیر مشلم جمله ها را یک بار دیگر به شکلی که او میخواست تکرار کنم.

وقتی جمله ها به پایان میرسید، جرات نمیکردم از پشت شیشه استدیو به تولیدگر جوان نظر اندازم. هنگامی که نوشته به پایان میرسید، خیلی خلاصه میگفت:

- یک دفعه دیگر تمرین کنید!

اگر میتوانستم این مرد جوان و سختگیر را راضی سازم، داستانم از رادیو پخش میشد. و این، پیروزی بزرگی میبود. شاید هم قرارداد یک سلسله داستانها را با من می بستند. به چنین قراردادی سخت نیازمند بودم، برای اینکه داستانهای زیادی آماده داشتم.

اما یک چیز مهم وجود نداشت: من از کسانی هستم که تنها بر مبنای تماس شخصی کار کرده میتوانم. من همواره نیازمند آن بودهام

که با کسانی که کار میکنم رابطه شخصی برقرار سازم و آنان را به حیث اسرار انسان بشناسم. در غیر این، کارهایم هرگز شکل موفق و واقعی به خود نمیگیرد. ولی با این مرد جوان چگونه تماس میتوانستم داشت!

تنها رابطه مانوسه من بود بوس. وقتی نوشته را به او تسلیم میکردم، او را دیده بودم. اما این نوشته را شکل رادیویی داده بودیم و رویش کار میکردیم. اگر من خوش طالع میبودم، نوشتهام ثبت و پخش میشد. در غیر این دیگر چیزی نداشتیم. اما با تولیدگر قبلی، (برجر) سالخورده، رابطه ام کاملاً فرق داشت. بعد از آنکه دو داستانم زیر نظر او پخش شد، با هم دوست شدیم. در پایان اولین تمرین او از من خواهش کرد که همراهش چیزی بنوشم. آدم در خاموشیهای کوتاه لابلای جرعه های بیرهم صحبتش را خیلی خوب می شناسد. این خاموشیها آدمها را بهم سرش می کند. چنین دوستیها بی زندگی را قابل تحمل و کارآمد میسازد. اما (برجر) سالخورده با این تولیدگر جوان هیچ شباهتی نداشت در واقع، نتایجی که این مرد جوان از من میگرفت، در خیال (برجر) پیرو خود من نمیگنجید.

سومین روز تعطیل روزه پایان داشت. ساعت پنج عصر بود. تولیدگر جوان به زودی تصمیمش را میگرفت. یک بار دیگر نوشته را از سر خواندم. او گفت:

- دیگر کافیست!

من خاموش ماندم. و او افزود:

- من قبلاً از شعبه مراقبت پروگرامها وقت گرفته ام.

از تعجب خشک ماندم. گفتم:

- همین حالبت میکنیم. چطور، موافق هستید؟

من سری تکان دادم و کوشیدم زیاد سپاسگذاری خودم را نشان ندهم. وقتی او به همکاران تخنیکي تلفون میکرد، با خودم اندیشیدم که فردا نامم به دفتر محاسبه خواهد رسید. شاید هم همین اکنون رسیده باشد. آخر (بی.بی.سی) پول خوبی میدهد. به زودی پولدار میشدم. حداقل برای مدت کوتاهی. آنروز تنها برای یکمده غذا پول داشتم و پس. اگر این داستان به موفقیت میرسد، شاید برای یک سلسله داستانهای با من قرار داد می بستند. داستانها که آماده بود. ماه هاروی این داستانها کار کرده بودم و این یگانه راه فروش آنها بود. حالا همه چیز تا اندازه زیادی به این تولیدگر جوان مربوط بود.

شاید اوصاف هانوشته دیگر در اختیار داشت که داستان آینده را از میان آنها انتخاب کند. کم از کم یک داستان از میان این داستانها به خوبی نوشته های من میتوانست پیدا کند. کاشکه میتوانستم به شکلی از اشکال دافقتی با او برقرار سازم. درست است که اینکار موجب موجب آن نمیشد که نوشته مرا بر نوشته

های بهتری ترجیح دهد. ولی با اینهمه دریافتم که تشویب و نداشتن پول غذا، به خصوص تلاش برای گتمان ناداری، به من وضعیت مفروانه و غیر دوستانه می داده است.

تولیدگر جوان مثل همیشه گفت:

- خیلی خوب، حالا آواز تان را کاملاً راحت بگذارید و نوشته را مانند دفعه های بیشتر بخوانید.

صدایش غیر دوستانه نبود. در واقع، هیچ وقت صدایش غیر دوستانه نبود. کار ثبت به خوبی پایان یافت. اما با پوشتایمان را برداشتیم که برویم. تولیدگر جوان گفت:

- می آید گیلانی با هم بنویسیم؟

این فرصتی بود که در انتظارش میسوختم ولی نمیتوانستم ازین فرصت استفاده برم. من با کسی چیزی نمیتوانم مگر اینکه خودم پول بپردازم، یا اینکه گیلانی دوم را من بخرم. در حالیکه میکو سیم، درسیام چیزی خوانده نشود، به دروغ گفتم:

- میفهمید، حقیقتش این است که من عجله دارم. با کسی وعده گذاشته ام. بعد، به چشمبایش تگریستم و افزودم:

- خیلی خوشحال میشوم که روز دیگری این کار را کنیم.

با هم خدا حافظی کردیم و من به سوی (آکسفورد استریت) به راه افتادم. در یتحال دستم در جیبم بود و انگشتبایم یگانه سکه کوچکی را که درین دنیادر اختیار داشتم، با التیاب میفشرد.

به خودم و به طالع لعنت میفرستادم: چرا به اوحیقت را نگفتم! غرور مانع شد. به احساس ناراحتی که در حضور اشخاص بر تاثیر به من دست میداد، لعنت گفتم. کاشکه دیروز آن قطی لوییا را نمیخریدم! ولی خیلی ارزان بود. قطی بزرگی بود که دو وعده آدم را سیر میکرد. نتوانستم در برابر آن مقاومت کنم. کاش تمام راه را با سرویس نمی آمدم. کاشکه، کاشکه، کاشکه، باز هم کاشکه. فایده اینهمه کاشکه چه بود. اگر میتوانستم تا (میدان ترافالگار) و (هوایت هال) پیاده بروم، امکان داشت از (وست منستر) تا (کلافام) با شش پنس سوار سرویس شوم. تصمیم گرفتم از (سوهو) بگذرم و بدینصورت در (پیکادلی) از روزه روشن بانبوه کارگران که تازه رخصت شده بودند اجتناب ورزم.

(داردور استریت) وضعیت یکشب زمستانی را داشت: پیش خدمتهای نیم تنه پوش کنار دروازه های رستورانها ایستاده بودند. بوی غذاهای یونانی، ایتالیایی و چینی آدم را دیوانه میساخت. در هر چند قدم آواز های دعوتگرانه روسیای بلند بود:

- عزیزم سلام!

- عزیزم، میخواهی وقت خوشی داشته باشی؟

آنان با آواز های آهسته بی این جملهها را

تکرار میکردند به خاطر این که توجه پولیس را جلب نکنند و شاید به خاطر اینکه تأثیر همراه کننده بی داشته باشد. حرکتی نمیکردند تا سلامهایشان بر تأثیر باشد. همه شان سالمند و بی کشش معلوم میشدند. فکر کردم جای تعجب است اگر در پاریس و ماریسی کارشان بازار نداشته بوده باشد.

در پیش روی دختر جوانی توجهم را جلب کرد که از سرگذشت و بارهگذری چیزی گفت. دیدم که دخترک اندام زیبایی دارد. رهگذر که به نظرمی آمد ناراحت شده است، با عجله دور شد. با خودم گفتم که دخترک خودش را به خطر میاندازد. همانطور که جلوگیری کنم، او به سوی آمد. رویه روی هم ایستادیم. شگفتی زده گفتم:

- (چین)، خیلی خوشحالم که میبیتت او گفتم:

- (مدن) فهمیدم که شما هستید. منتظر یکی از دوستانم بودم که نیامد. شاید ... برای اینکه راحتش کرده باشم، بدون وقفه به کپ زدن شروع کردم:

- چه سعادتی که تمامی بینم. همین لحظه فکر میکردم که کاش یکی از دوستان قدیمم استرالیای را ملاقات کنم. چقدر تعجب آوراست! جهان چه کوچک شده!

ناگهان سوالی در ذهنم شکل گرفت:

- تودولندن چه کار میکنی؟ برای تمرین بالت آمده ای؟

ولی بدون آنکه بگذارم جوابی بدهد، دنباله صحبت را گرفتم:

- فکر میکردم که توهنوز در استرالیاهستی. عجیب ..

در تمام این مدت غمنامی بزرگی که ایمن موجود زیبا را از استرالیای به کوچه های لندن کشانیده است، در خاطر من میچرخید.

او گفتم که برای آموختن بالت به لندن آمده و حالا دو سال میشود که درین شهر است. همینطور که صحبت میکردیم، به سویی که من میرفتم، آرام آرام به راه التادیم. به شوخی گفتم:

- فکر میکنم که یک رقاصه درجه اول شده باشی!

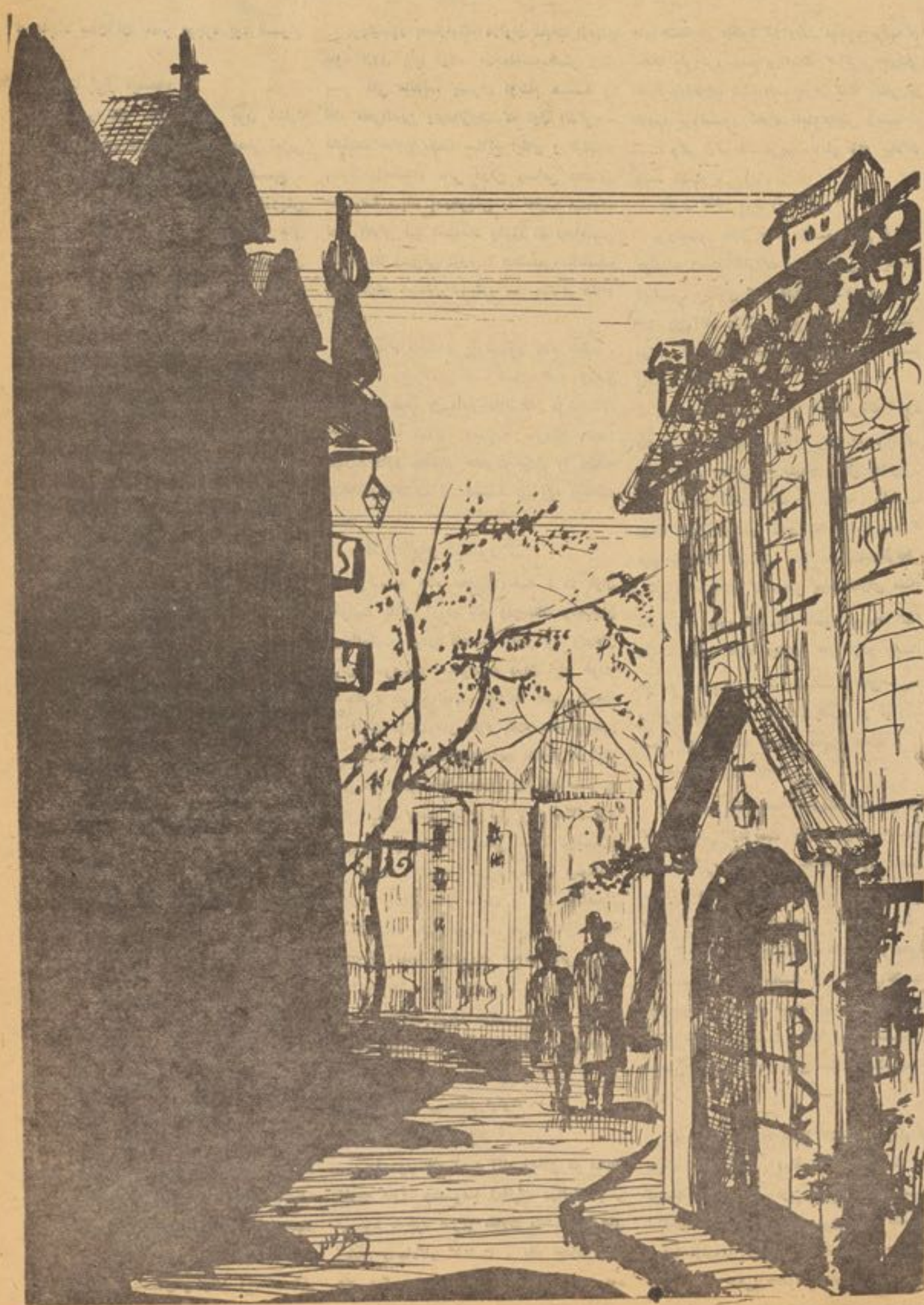
در جوابی که داد، شوخی خوانده نمیشد. آوازش عمیق بود و کلمه هایش معانی مختلفی داشت:

- رقاصه درجه اول شدن آسان نیست. عجیب است که آدم در یک لحظه کوتاه میتواند مقدار زیادی فکر کند: در (یونی) واقع استرالیای، همه کس همه کس را میبوسید.

روابط غیرجندی همیشه ادامه داشت تقریباً هر پسر جوان با هر دختر جوان یکبار بیرون رفته بود. ماهی مان جوان، تندوست و بی خیال بودیم. ولی (چین) با هیچ پسری و عده ملاقات نمیکذاشت او یک صنف از ماجلوتی بود. هر کس

ولی حالا! همانطور که قدم میزدیم، بسوی محترم بیامد. عشق او بالست بود. همواره زندگینامه های رقاصه های بالت را با خودش میداشت. در حالیکه ما در کنار ساحل میله میکردیم، او لحظه های دوازدهمین سپری مینمود. ما میدانستیم که وی، همانند همه جوانان استرالیایی که تمایلات هنری دارند، به لندن خواهد رفت و فکر میکردیم که اگر نودونه درصد این جوانان ناکام نشوند، او کامیاب خواهد شد.

وی را میستود، ولی دست کسی بهش نمیرسید. زیبا و احترام انگیز بود. سادگی و شیرینی داشت. دوازده دسترس هر کسی بود. باری یکی از بچه ها در صنف چیز نادروستی به او گفت. ولی او با زور تکی تمام، چیزی که در دختران استرالیایی بسیار نادر است، خودش و آن پسر را از سر زبانها رها نید. او دختر با هوش و مصممی بود. دختری بود که هر چه میخواست، به دست می آورد. ولی با اینهمه در خواستش



یادی از پرو فیسور

غلام محمد مصور



که تا چند سال آن تعبیر موجود بود قرار داشت .
وفات پرو فیسور :

پروفیسور غلام محمد مصور چون ستارۀ تابناکی در آسمان هنر نقاشی تابید و هنر نمایی هائی زیادی نمود، او شخص ظریف طبع ، خوش خلق ، بی آرایش ، بی تکلف و درویش صفت بود. تاجائیکه در آوان پیروی کار های خود را خود انجام میداد، طور مثال بوت های خود را خودش پالش و رنگ میداد . چهره استاد بزرگ پس جالب و جذاب و دلپسند بود، هر کس او را بسیار دوست داشت . نگاه های بسیار عمیق داشت . گویی که او هر چه را که میدید باید بدین می سپرد و می توانست که او را ترسیم نماید. دایم آهسته صحبت میکرد، با آنکه در مجالس خموشی را پیشه خود ساخته بود و اشعار ابوالعالی بیدل را در باره خموشی عملا اجرا میکرد چنانچه که بیدل گفته بود :
گوش پیداکن که بیدل از کتاب
خا مشان

معنی کز هیچکس نتوان شنود
آورده است

پختگی دیکت سخن را باز میدارد جوش
تا خموشی نیست بیدل مدعا خام
است و بس

بیدل
و یائیکه (خموشی معنی دارد که در گفتن نمی کنند) و یائیکه بتابد لسان الفی سب
حافظه که گفته :

این دیکت ز خامیست که در جوش
و خروش است
چون پخته شد و دم یافت خموش
است

حافظ
خموشی را بخود اختیار نمیکرد . مگر استاد عالی مقام در هر مجلس بیش از یک یاد و سخن طنز آمیز نمیگفته و چون اولفظ شوخی باز میکرد مجلس را گرم خنده مینموده، استاد بزرگ کوتاه، جسامت میانه و دارای انگشتان باریک بود. عینک استعمال مینمود و کلاه بسر داشت. بدبختانه آن آفتاب فروزان و تابنده بروز چهار شنبه پنجم قوس ۱۳۱۴ داعی اجل را لبیک گفت و جسداودر عاشقان و عارفان (ع) کسابل دفن گردید .

بازماندگان پرو فیسور :

صفحه ۲۰

پروفیسور بعد از اینکه در آوان شباب ازدواج نمود از وی پنج اولاد، از جمله سه دختر و دو پسر باقی ماندند، پسران او بنام های غلام معی الدین و عبدالروف که اول الذکر بعد هابحیث معاون مکتب صنایع ایفای و قیفه میکرد و استعداد عالی در فن رسامی داشت و مخصوصا سبک پدر خویش را تعقیب مینمود. ثانی الذکر نیز استعداد و ذوق در رسامی داشت اما شپرتی در زمینه نداشت ، با تاسف باید گفت که ایشان نیز یکی بعد دیگری وفات یافتند .

یکی از بازماندگان پروفیسور غلام محمد ، عبارت از غلام علی امید است که او نیز از رسامان خوب و پر مایه افغانستان عزیز است، وی علاوه بر دراکت و درامه سرودن اشعار مهارت دارد و اشعار حضرت بیدل را مطالعه میکند و بتوصیف آن قصیده ای نیز پرداخته است .

اهضاء پرو فیسور :

پروفیسور غلام محمد از اینکه (در آوان طفولیت بکابل آورده شد و دوستان و همبازان دود طفولیت خود را از دست داده بود و در حال فراق بسر میبرد. میخواست در آن ایام خود را (مبتمنی) معرفی نماید، چنانچه تا قبل از رفتن به آلمان در تابلوهای خود (غلام محمد میتمنی) می نوشت ، اما بعد از بازگشت از آلمان در تابلو های خود تنها (غلام محمد) را برنگ سرخ نقش میکرد و معنی سرخ نیز نزد او آشکار بود. پروفیسور علاوه از رسامی قدرت نویسندگی نیز داشته . شعر می سرود و مقالات مینوشت، چنانچه رساله بنام صرف و نحو رسامی (پرسپکتیف یعنی دور نما) تحریر نموده است، و مقالات زیادی را بطوریکه قبلا هم ذکر گردید در آلمان بقلم خود بزبان جرمنی انتشار داد . معمولا تخلص خود را در شعر «مصور» می آورد. چنانچه درین مصرع (غنی گریستم (مصور) بودم بهتر) . وی بزبان های ازبکی ، دری آلمانی و انگلیسی تکلم میکرد .

آثار پرو فیسور :

پروفیسور غلام محمد بطوریکه قبلا نیز ذکر گردید پیش از عزیمت بخارج زیاد تر به سبک های ریالیزم و میناتورری علاقه از خود نشان میداد، کارهای را که نزد استاد میرحسام الدین انجام داد بیشتر به اسلوب میناتورری است . تاثیراتی را که از (جان گری) حاصل کرد بطرف ریالستی هم میلان داشته و به اسلوب کلاسیک در آن وقت نیز اندک توجه مینموده، اما بعد از اینکه از اروپا برگشت مطلقا روش هنری خویش را تغییر داد و بیرو سبک کلاسیک گردید .

با گردیدن استاد به سبک کلاسیک و قبول آن بحث شیوه هنرش در تقویه آن بیش از حد کوتید تا اینکه یکی از بزرگترین شخص سبک شناخته شد. گرچه پروفیسور سبک کلاسیک خود را از اروپا گرفت ، اما احساس او سراپا افغانی بود. یکی از خصوصیات خاص پروفیسور اینست که آنچه را که تخیل میگرد او را می توانست بروی صفحه بیاورد و این قدرت

در رسامی انتهای کار است ، چنانچه در باره قدرت کلاک او مرحوم شایق جمال چنین میگوید :

پروفیسور بطن رسم و تصویر
چو مانی در زمان خویش استاد
کل تصویر او از عطر مملو

نهال نقش کلکش میوه ایجاد
نفوذ پروفیسور در هنر شاگردان:
او واقعا یک افغان بود، یک افغانیکه فقط میخواست افغانها هنرمندان بزرگ باشند ، چنانچه مکتب صنایع نفیسه را در کابل تاسیس کرد، و خود را سخت مصروف خدمت ساخت . باشاگردان خود علاقمند بود ، تاجائیکه هنرمندان عقیده دارند و میگویند شاگردان خود را از اولاد هایش در بعضی مواقع ترجیح میداد و بابت این قول قصه های در زمینه موجود است .

عده از رسامان موجوده کشور مستقیما سبک او را تعقیب می کنند ولی زیاد تر هنرمندان حاضر به سبک ریالیزم و نیورئالیزم رجوع نموده اند، تا گفته نباید گذاشت که پروفیسور علاوه از هنرمندی مصروفیت های اداری و رسامی در خانواده های بانفوذ نیز داشت و از آن سبب نمیتوانست به شاگردان برسد روی این دلیل

سبک وی بصورت اعلی تعقیب نگردید . در سبک شاگردان آن وقت و استادان این وقت علاوه از تاثیر استادان داخلی تاثیرات استادان خارجی از قبیل دونفر هنر مند بنام های (ماستر دین) و (ماستر عبدالعزیز) یک نفر بنام (لاروق) از ترکیه و سه نفر از ایران در زمینه دخیل بوده است .

پروفیسور و تابلو هایش :

پروفیسور تابلو های ارزنده می کشید . و هیچ یک از آثار خود را بصورت عاجل کار نمیکرد، هر موی قلمش بذات خود دارای معنی و مفهومی بود که او بروی کاغذ میکشید ، پروفیسور آثار خویش را فوق العاده دوست داشت و به آن تابلوهاییکه بلوق خود کار میکرد نسبت به دیگران ترجیح میداد .

پروفیسور میخواست تابلو های زیادی که بتواند مثل افغانستان آن زمان شود بیاورد بگذارد، اما متاسفانه مصروفیت های اداری و



مسئولیت‌های زنان

در اجتماع

نوشته : راحله راسخ

زنان قشر نو ساز و مبتکر اجتماع را تشکیل میدهند نقش سازندگی ایشان در ادوار مختلف تاریخ خیلی برجسته و متبارز است .

زنان همه وقت و در همه شرایط در آزمون نگاه نبرد روزگار با متانت و حوصله و شکیبایی مجادله نموده و در شکستن سد های اسارت و موانع روزگار از هیچگونه مبارزه و مجاهده دریغ نکرده اند .

قبول مسئولیت برای زنان به حیث سازندگان اجتماع و بنیانگذاران خانواده، نسبت به احساس مسئولیت مردان فرق دارد، زیرا زن موجودیست باعاطفه و مهربان ، از آنجائیکه مادر است طفلش را با عطف و نوازشش میکند و چون مربیست در امر تربیه و پرورش ذهنی و جسمی اطفال نقش

برجسته و برارنده دارد ، همچنان در امور اداره منزل با تدبیر و درایت خاص معاون و مددگار شوهر و سایر اعضای فامیل است ، بنا بر آن زنان با این احساس و درک مسئولیت در طریق انجام امور و اجرای کار های مفید و با ارزش سعی و کوشش کرده و سعی شان برین است تا با استفاده از حقوق مدنی و انسانی و با تبارز دادن استعداد و خلاقیت خود در محیط و جامعه اش بزندگی محدود در چار چوب خانه اکتفا نکنند پرواز گاهی فراخ و سالم برای خود جستجو نماید از قفس های طلائی فرار کند و با نیروی قوی به ساختن پایه های محکم اقتصادی و اجتماعی جا معهه بپردازد و در راه بهبود وضع زندگی اجتماعی و محیطی خود تلاش و تیش ورزد و شایستگی خود را بطور شایسته و باید تبارز دهد .

برای شناخت شخصیت معنوی و

مردان مصدر خدمات برارنده و شایان برای جوامع بشری و نسل های آینده گردند با آنهم پروایت تاریخ نقش زن در شکل و سازماندهی اجتماعی و رشد اقتصاد و فرهنگ بشری با ارزش و قابل ستایش بوده زیرا زنان همیشه کوشیده اند تا با اشتراک مساعی همه جانبه با مردان در تمام فعالیت های

اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی همکاری باشند و همکاران بزرگ انسانیت و نمر بخش ایشان ضایع گردد و به هدر رود و بایک جنبش و جهش سریع همراه با کاروان تمدن به پیش گام نهاده و خود را با آهنک عصر و زمان همخوان ساختند و با تصمیم و اراده آهنین و بدون توجه به روش های منفی و عقب مانده با شهامت و شجاعت پیش رفته و با طنیت باک و خلوص نیت در خدمت مردم و اجتماع داشته اند ، و لیاقت و برارندگی خود را منحیث اعضای فعال در همه شقوق و بخش ها به وجهی شایسته نمایانده اند .

آن روز گارائیکه زنان را در عقب دیوار ها چون کبوتران بر شکسته محبوس و محصور نگه میداشتند سپری شده و اکنون فرصت آنست تا فعالانه در همه امور تولیدی و اجتماعی سهم گیرند، زنان امروز توانسته اند علم برابری و مساوات با مردان را بر افرازند و جهان نیز با این واقعیت و حقیقت که زن نیمه از بیکو اجتماع است اعتراف نموده وزن را عضو مساوی الحقوق و مکمل فعالیت های مردان در همه امور و شئون دانسته اند .

ارزش باطنی زن کافی است اگر گفته شود که زن سازنده اجتماع بشری و ممد تولیدات اجتماعی و اقتصادیست . اما برای شناخت بهتر و بیشتر زنان و موقف انسانی و اجتماعی ایشان باید نظری به گذشته ها نمود و شخصیت زن را در لابلای اوراق و صفحات زرین تاریخ جستجو نمود و تغییر و تحول و نشیب و فراز زندگی و شرایط نا همگون زیست او را در جوامع بشری مطالعه کرد. زن با همه مشکلات و موانع هر وقت با استفاده فرصت به نیکوترین وجهی در اجتماع تبارز نموده است، از زمانه های دور تا کنون مخالفان نهضت زنان کوشیده اند تا مانع تبارز شخصیت و اهلیت زنان در ساحات مختلف اجتماعی، سیاسی ، اقتصادی ، کلتوری و غیره شوند تا زن در چار دیوار تعصب و او هام باقی بماند .

اما زنان ، این قشر جوامع بشری لحظه آرام نگرفته و دائماً با جدوجهد خستگی ناپذیر در مقابل مشکلات و ناملایمات دست و پنجه نرم نموده و برای بدست آوردن حقوق حقه خویش به مبارزه بیگیر و دوامدار آغاز و خواسته اند دوشا دوشی

پشتی کشتی

ترجمه: داؤد زهدی

داستان زندگی معروفترین و مصر و فترین هنرمندها لیود بقلم خودش

از زمانیکه کودکی بیش نبودم، در نیویارک با مادرم به سینما میرفتم و به جهان سینما عشق و علاقه سرشاری داشتم. یک روز در حالیکه با مادرم بطرف هالیوود میرفتم و در جهانی از افکار و تصورات بیگانه غرق بودم مادرم بزبان هنگری پرسید:

تونی! در آینده چه میخواهی شوی؟
- میل دارم یکی از کارکنان سینما شوم.
زیرا فکر میکنم که درین کار موفق خواهم شد.

این آرزوی من ثابت بود و در راه رسیدن به آن از هرگونه بدل و مسمای دریغ نکرده ام.
تا زمانیکه انسان خود رستن باشد کارها،

آدمها و داشتن زندگانی عالی برای او خیلی بزرگ جلوه میکند اما همین که به سن و سال مافزوده شد و در زندگی بموفقیت های نایب آمدم و شخصیتی برای خویش کسب نمودم دیگر مفهوم کارها در زندما تغییر میکند ارزش آدمها نظریه شخصیت آنان سنجیده میشود و زندگی برای انجام خدمات عالی و کسب افتخارات خواسته میشود نه محض برای جمع آوری پول و داشتن زندگانی اشرافی.

من تا زمانیکه بچه بودم و دست بکاری نزده بودم از نگاه اقتصادی تا اندازه ای دچار مشکلات بودم. اما همین که شامل کار شد و بکامیابی های درکارم روبرو گردیدم و دیری نگذشت که دویست هزار دالر بدست آوردم به بیماری ستون فقرات گرفتار شدم و معده ام تعادل خود را از کف داد مرض شدید کم خونی بمن روی آورد. با دردها و بیماری ها ساختم نسا امید را بخود راه ندادم بکارها و فعالیت های هنریم ادامه دادم و بمعالجه ام نیز پرداختم. از یکطرف روز بروز درکار های هنریم پیشرفت کردم و از جانب دیگر بیماری هایم روبره تقلیل

گذاشت و سرانجام به نیروی تازه جوانی و عشق و محبت در فعالیت های هنری بیماری را به عقب نشینی کلی، مجبور ساختم.

در یکی از تابستانها برای نخستین بار با یکی از رفقایم بنام (مارگولیس) چند تن از نویسندگان را استخدام کردیم و به نمایش، ترتیب و تمثیل نمایشنامه ای چار پرده ای اقدام نمودیم. درین نمایش از یک رستوران از یک مغازه فروش لباس مردانه و از یک کمپنی ثبت آواز کمک گرفتیم. اما این هم درین نمایش خودناگام بودیم. زیرا دیکور صحنه خوب نبود آدمها بشمول خودم در ایفای نقشها یشان موفق نبودند و فضای تئاتر سرد و تماشایان کم بود.

اما اکنون که روی آخرین فلم خود (با راجر مور) کار میکنم فکر میکنم که کارها همان خیلی بموفقیت پیش میرود. این فلم را که اینچادر لندن میسازیم امکان دارد بعد از پنجسال به انجام برسد و در سراسر جهان بنمایش گذاشته شود و بیش از پنجاه میلیون نفر از آن دیدن نماید.

چطور به هالیوود راه یافتیم؟
من روز هادرین فکر غرق بودم که روزی بتوانم به هالیوود راه یابم و به هر کاری که در آنجا برآیم داده شود اشتغال ورزم. همان بود که با (یوگانت ول) آشنا گردیدم و توسط وی به جهان سینما قدم گذاشتم.

نخستین بار در فلم (فرسا اگر آنها جنگی را پیشنهاد کنند اما هیچکس بمقابله آنان برنخیزد) اشتراک نمودم و در آن موفقیت های کسب نمودم درین فلم نقش یک مرد مبارز سیاه پوست بمن داده شده بود.

همکاری با راجر مور هنرمند بزرگوار خیلی ارزنده و مفید است زیرا او مرد بزرگ است و اوصاف عالی دارد او مردم دوست است و با مردم صداقت دارد من از مدتهاست که با راجر دوست هستم و بیکجا کار میکنم و در طول این

فرصت وی را یگانه شخصیتی یافته ام که میشود بالای او اعتماد و باور سازش کرد. راجر از اشرافیان انگلستان بشمار میرود و من امریکایی میباشم.

دینی وایلد کیست؟
دینی وایلد و من در یک محیط تربیه شدیم و رشد نمودیم. همین که من به شخصیت او بیشتر پی بردم و کارهای او را معقول دانستم به تعقیب او پرداختم.

دینی وایلد مرد آزادیست که خویش را مفید بسرحداات کشور هانمیداند و روی هدف خاصی در محیط های مختلف سیاحت مینماید. او در شیر نیویارک بدنی آمده در ماجرا های گوناگون پول زیادی بدست آورده و امروز زندگی غرق در خوشی و تنوع را میگذراند و گمان میکنم او به مردم و مردم باو علاقه فراوانی دارند. در هر جگه که خواسته باشد سکونت اختیار مینماید و هیچکس در هیچ جامانع بود و باش وی نمیرسد. عجیب این است که این مرد آزاده تاکنون با کسی رابطه جنسی برقرار نکرده است زیرا او زمانی با دوشیزه ای نرد عشق و علاقه باخته و معشوقه اش زندگانی را بدرود گفته است. شاید این اولین زنی بوده که دینی وایلد با وی آشنا گردیده بود و ممکن در آینده کسی را دوست نداشته باشد زیرا او یگانه مردیست که با آنکه با دختران زیادی در تماس است مگر تحت تاثیر تمایل جنسی قرار نمیگیرد. و این یک موضوع حالت است و انسان باید او را بشناسد. زیرا او دارای ارزشهای گوناگون است که مجموعه این ارزشها شخصیت بخصوصی باو بخشیده و شناختن او را مشکل ساخته است.

آیا منم که ترس به دنی وایلد شباهتی دارد؟
در حالیکه وقتی موضوعی نزده لایحل باشد او در حال آن مهارت بسزایی داشته و در راه پیشبرد مقاصدش مشکلی نمی شناسد.

تونی ساعت شش و سی دقیقه بستر خواب را ترک میگوید و ساعت هشت بکارهای هنریش می پردازد و تا هشتگام صرف نان چاشت مصروف کاری ماند. بعد از خوردن نان چاشت ساعتی استراحت میکند و بعد واپس بکارش می پردازد و تا ساعت شش عصر و حتی تا بعد از ساعت مذکور مشغول کار می باشد.

من از زندگی ام خیلی لذت می برم درست مثل وایلد. زیرا یگانه آرزویم در زندگی این بوده که من باید هنرمند سینما شوم و ششم و بیشتر و بزرگتر و محبوبتر از آنچه که فکر میکردم بار آمدم.

در سال ۱۹۶۱ من با خانم دوم خود (کریستین) در ارچنتاین ملاقات نمودم مناسبات من بسیار پیش ازین ملاقات با (جینت لی) برهم خورده بود و همین که کار من با جینت لی به طلاق دادن و طلاق گرفتن کشید. من و کریستین موقع را از دست نداده با هم برای بار دوم ازدواج نمودیم و زندگی را از سر گرفتیم. در ماه های اول این ازدواج بود که مورد انتقادات زیاد و شدیدی قرار گرفتم و تعدادی از مردم فلمهای مرا و کارهای هنری مرا بی روح و غیرتماشایی قلم داد کردند. و من برای آنان پاسخ دادم: کسانی که از فلما و هنر نمایی من خوشش می آید پس رفقا یشان را هم بتماشای آن دعوت نمایند و آنانی که فلمها و هنر نمایی های مرا بدون ارزش قلمداد مینمایند بهتر است اوقات گرانبهایشان را در تگریستن آنها تلف نکنند. در اوایل سالهای ۶۸ و ۶۹ (الگسرا) و (الکزاندر) بدنی آمدند برای من سالهای مذکور سالهای نوید بخشی در جهان سینما بود زیرا ازین سالها شهرت و محبوبیت من اوج گرفت و بیروز بهای زیادی را در یکی دو فلم سکسی خصوصا در فلم بنام (بوی شیرین موفقیت) بدست آوردم.

من خانم اولیام را زیاد دوست داشتم و

هنگامیکه بین من و او جدایی افتاد و باکرستان ازدواج کردم گاه گاهی بسیار روز گساری می افتادم که با او درجهانی از بخش و محبت سپری نموده بودم و حسرت و ندامت از دست دادن آن روزگاران را میخوردم.
آری :

برای من فسخ ازدواج با خانم اولی ام که ستاره نمایشنامه های یکی از تئاترها بود چنان سخت و دردناک تمام شد که بیمار شدم و روزها به بستر افتادم .

زندگی سینمایی فعالیت های پیگیر و مسافرت های زیادی را ایجاب میکند زیرا اکثر فلما در سرزمین های دور و حتی در ممالک خارج برداشته شود و هنرمند سینما باید جهت ایفای نقشش به آنجاها برود که ایسن جدایی مفاصله ای را بین زن و شوهر سینمایی بوجود می آورد و آن هنرمند سینما که بکارش

علاقه دارد هرگز حاضر نمیشود مسلکش راو آرزوهای را که در جهان سینما دارد فدای درکنار ماندن همسرش نماید . خانم اولی ام بهمین دلیل که من اکثر اوقات اورا تنها میگذارم از من درخواست طلاق کرد و جدا شد .

آرزو های یک ستاره سینما زیاد و فراوان است او در پهلوی آنکه میخواهد در فلماش زیبا و درخشان بدرخشد و شهرت و محبوبیت جهانی را برایش کسب نماید آرزو دارد در زندگی او موجودی هم وجود داشته باشد که وی را دوست بدارد همانطوریکه هر انسانی احتیاج به محبت دارد . من هم همیشه به موجودی نیازمندم که مرادوست داشته باشد و در لحظات فراغت، آنگاهی که از فعالیت های سینمایی ام فارغ میشوم در آغوشم بگیرد و عشق و محبتش را بی غرضانه و بی دریغانه نثارم سازد و زندگانیاش را واقف همسری و

پرستاریم گرداند .

اما افسوس که من نه از محبت خانم اولی ونه از عشق همسر دومی ام بهره مند شدم خانمهایم هرگز مرادک نکردند و آرزو هایم را برآورده نساختند چندی را با خانم دومی ام نیز سپری کردم اما سرانجام رنجشها و مناقشاتی بین ما پدید آمد و ناچار از هم جدا شدیم .

عشق واقعی :

در زمانیکه من مصروف فعالیت های هنری در فلما (باستن ستر نیلگر) بودم خانم از من طلاق گرفت و مجددا تنها شدم . درین وقت من بعیث یک هنرمند کمیدی شهرت و محبوبیت زیادی پیدا نموده بودم .

همزمان مصروفیتم در فلما (ستر نیلگر) سخجری فلما میخواست فلما تپیه نماید در فلما او فعالیت های سه هفته ای (دایرته فرایز)

و چندین کارگردان بناگامی انجامید و از من دعوت بعمل آمد تا در فلما مطلوب فلما حصه بگیرم . دعوت سخجری را پذیرفتم و در یک زمان مصروف فعالیت در فلما گردیدم و هنوز این فلما بی پایه تکمیل نرسیده بود که من در فلما سخجری فلما بموفقیتهای زیاد و پرو گردیدم و فلایژیکی از ستارگان معروف یکی از تیاترها، از نیویارک بمن تیلفون کرد و کامیابی را در فلما مذکور برایم تبریک گفت . من و فلایشر در هنگام تپیه فلما (ستر نیلگر) چندین بار با هم دیده بودیم و عشق و علاقه ای بین ما پیدا شده بود که این عشق و علاقه روز بروز زیاد گردید تا آنکه در سال ۱۹۶۸ با هم ازدواج کردیم و با این وصلت برای نخستین بار در عمرم طعم کیف انگیز محبت را بصورت واقعی درک نمودم .

بقیه در صفحه ۵۰



تونی کرتیس هنرمند برکار عالی بود با فامیل اش

زندگی امروز



تهیه و نگارش: فریحه پرجوش اسحق

از مادرم گله‌ها دارم!

... من دو برادر دارم یکی بزرگتر از خودم که مجبورم تمام امور مربوط او را سوای کارهای شخصی ام انجام دهم چه من از طرفی دختر هشتم و از جانبی هم خورد تر از او !! و برادر دو می که خورد تر از من است باز هم حقی بر من دارد به همان دلیل، یعنی بخاطریکه هم دختر هشتم و هم بزرگتر از او...!! می بینید که درین دو مورد یک یکی آن کاملاً مشترک و منطبق هم اند (دختر بودن) در حالیکه آن دوی دیگر هیچگونه وجه تشابهی نداشته حتی با هم متضادند (خوردتر بودن و بزرگتر بودن).

بنا برین چنین نتیجه میگیریم که در مسأله فوق، یعنی مسأله ایکه من با یست هم به امور مربوط به برادر بزرگترم بپر دارم و هم به کارهای برادر کوچکترم رسیدگی نمائیم، یک دلیل مشترک و عمده وجود و بس و هیچ کدام دلیل دیگری مطلوب نیست.

واضح تر میگویم چون من دختر هستم و آنها پسر، مادرم مجبورم میسازد تا بر علاوه کارهای شخصی و امور درسی و صنفی خودم، رسیدگی به امور خانه و کمک به مادر، به کارهای کاملاً شخصی و جزئی برادران نیز بپر دارم.

آنها به اندازه‌ای تنبل و بیکاره بار آمده اند که به اصطلاح یک کیلاس آب هم بدون کمک دیگران نمی نوشند و حتی کم مانده نوتتهای خانگی شانرا نیز من بنویسم....(۱)

خلاصه ازین مثالها زیاد است ولی گله من از آنها نیست، من از مادرم گله دارم، گله نه، بلکه گله ها...

هرگاه مادرم چنین نمی خواست، اگر مادرم آنها را ناز دانه و بیکاره نمی ساخت، و اگر مادرم مرا به نظر شان اینقدر خورد و حقیر جلوه نمیداد و یا... آنها هرگز چنین بار نمی آمدند.

مطالبی را که خواندید، قسمتی بود از نامه پرگله دختری که از روش تبعیضی مادریه مقابل خود برادرانش شاکی است.

اما، او تنها دختری نیست که از مادرش و از نحوه تربیت در خانه میانه دختر و پسر فامیل و از تبعیض طلبی والدین میان فرزندان گله دارد. درد او و گله او در حقیقت درد و شکایت هزاران هزار دختر امثال اوست که ازین ناحیه رنج برده و میبرند.

بسیار دیده و شنیده شده که دختران و زنان داد از تساوی حقوق اجتماعی زن و مرد زده اند در حالیکه در میان فامیل و چار دیواری خانه عکس خواسته شان عمل کرده اند و بادستان خویش بنیاد عدم مساوات را مستحکم نموده و با تربیت نادرست و دوگانه دختر و پسر این طرح را دامن زده اند.

میگویند نه... پس چسرا دختران تانرا به گناه بی گناهی دختر بودن میگیرید و مجبورشان میسازید که اوامر برادر یا برادر هایشانرا

مواظب لبها باشید

لبها بارزترین عضو در چهره اندونهایت هم مؤثر در زیبایی صورت گر چه نقش چشمان بیشتر از همه است، ولی رول لبها نیز کمتر از آن نیست و نباید آنها را فراموش کرد.

لبهای خوش فرم و آرایش، مکمل زیبایی صورت هستند بخصوص وقتی که توام با لبخند نمکین و جذاب باشند.

هرگاه میخواهید لبهای زیبایی آفرینی در چهره داشته باشید و جذابتر بنما نید از لب و دهان خوب نگهداری کنید و هرگز لبخند ملیح را از یاد نبرید و حتی بکوشید خنده رو بودن را عادت خود سازید. حفاظت از لب و دندان نیازمند دقت و صرف وقت زیاد است. به ویژه وقتی دهان بوی بد دارد بوی بدمن فوق العاده آزار دهنده و زننده است. خاصه برای اطرافیان. برعلاوه از شخصیت انسان نیز میگذرد. برای رفع این حالت زننده، قبل از همه بایست علت بیداش آنرا جویند. بوی بد دهان یا

به اثر جرمین شدن زیر دندانها و بیره عابوجود می آید و یا اینکه ناشی از اختلال معنوی می باشد که این هر دو را می توان با مراجعه به داکتر و گرفتن دوا، در مان و تدای کرد و منشاء آنرا از میان برد.

پس از دندانها و بوی بد دهان، شفافیت و صافی لبها در زیبا نمایی آنها تاثیر زیادی دارد. برای داشتن لب های قشنگ و گمرا باید بدقت و وسواس از خشک شدن، ترک خوردن و پوسته گردیدن آنها جلو گیری شما نید.

اگر دارای لبهای خشک و نازک هستید بهتر است، آنها را روز چند بار با کریم های مخصوص چرب کنید و بخصوص شبانه قبل از خواب اینکار را فراموش نکنید.

در آرایش لبها بهتر است قبل از همه فرم و ساختمان لبها را در یاد بگیرید. معمولاً لبها این فرم هارا دارند: نازک، کلفت غیر متعادل و یا معمولی. اگر بدرستی تشخیص دهید که فرم لب شما چگونه است کمک بزرگی به درک رموز آرایش آن خواهید کرد.

برای پیدا کردن لبانی گمرا و جذاب برای بر طرف کردن نقص لبها بدان این دستورات را رعایت کنید.

۱- هر روز صبح چند دقیقه لبها را با مسواک یا برس نرم دندان مساز دهید تا جریان گردش خون در آن سریعتر گردد و در نتیجه لبهای شما خوش رنگ خواهند شد.

۲- هر روز بعد از برس کردن دندانها با یک لیمو تمام بیره ها، دندانها و لبان خود را پاک کنید.

۳- برای داشتن دهانی زیبا و خوش فرم و همچنین از بین بردن چین و چروک اطراف لبها می توانید هر روز سی تا چهل بار جلو آینه لبها را به سرعت جمع و باز کنید و آنها را بوسله باز بسته کردن و بیا بی ورزش دهید.

بقیه در صفحه ۵۷



بخش آشپزی

دربخش آشپزی این هفته طریق پختن دونه کلچه (کلچه کاکو داروکلچه چارمغزی کشمش دار) را برای شما تهیه نموده ایم.
کلچه کاکودار

مواد لازم :

شش قاشق نانغوری روغن ، شش قاشق نانغوری کاکو ، یک پیاله بوره ، دوعدد تخم مرغ سهونیم پیاله آرد میده بیزی شده ، نیم قاشق چایغوری بکنیک پودر ، نیم قاشق چایغوری نمک نیم پیاله چارمغز و خسته میده شده و یک قاشق چایغوری ونیل .
طریق پخت :

روغن را در یک ظرف آب کرده و کاکو را به آن مخلوط کنید بگذارید که سرد شود . تخم ها را زده و بوره را به آن بتدریج علاوه کرده و باز هم بزنید که تا خوب مخلوط گردد



کلچه چارمغزی کشمش دار:

مواد لازم :

دوعدد تخم ، نیم پیاله بوره ، نیم قاشق چایغوری ونیل ، نیم پیاله آرد میده بیزی شده ، نیم قاشق چایغوری بکنیک پودر ، نیم قاشق چایغوری نمک ، یک پیاله چارمغز میده شده و دو پیاله کشمش ریزه شده می .
طریق پخت :

تخم ها را به هم بزنید تا قف گردد بعد بوره و ونیل را به آن علاوه کرده

آرد ، بکنیک پودر و نمک را یکجا میده بیزی کرده و در مخلوط تخم بیندازید . بعد ونیل و چارمغز را به آن علاوه کنید روی یک قالب چرب شده بیست سانتی متر مربع آنرا هموار کرده و در دوش که حرارت آن ۳۵۰ درجه فارنهایت باشد برای ۳۰ یا ۳۵ دقیقه بگذارید تا که روی آن قدری بسته گردد و پس آنرا بتدریج سرد کرده و توسط کارد به پارچه های مربع آنرا ببرید .

و خوب مخلوط کنید پس آرد بکنیک بو در و نمک میده بیزی شده را به آن انداخته خوب شور داده و مخلوط کنید . اکنون چار مغز و کشمش را به آن مخلوط کرده و روی یک قالب چرب شده ۲۰ سانتی متر مربع آنرا هموار کنید و در دوش که درجه ۳۲۵ درجه فارنهایت باشد برای مدت ۲۵ یا ۳۰ دقیقه آنرا بپزید تا که روی آن بسته شود .

حالا به پارچه های مربع آنرا برید . بگذارید تا سرد شود و وقتی که سرد شد آنرا از قالب بکشید کلچه آماده است .

غرفه در گل حتی در سرما!

زمستان و سوز سرما دشمن گلهاست . با آمد آمد زمستان ، فصل مرگ گلها نیز فرا میرسد . بدن ظریف و لطیف گل تا ب مجادله با سردی رانداورد و برای همین هم است که قبل از رسیدن زمستان ، رخت سفر می بندند ، پیرمی شوند و از بین میروند .

بدین ترتیب گلندانی که زمانی زینت بخش اتاق و منزل ما بود پژمرده گردیده طراوت و زیبایی خودش را میبازد و از زینت اتاق می گاهد .

برای اینکه در فصل زمستان هم اتاق خود را با گل ها زینت داده باشیم می توانیم جای خالی گل های تازه و طبیعی را با گل های مصنوعی ساخته دست خود پر سازیم .
گرچه این نوع گلها تازه نمی و بوی خوش

گل های زیبای طبیعی راندا رند و بی بود بر جان اندوکی با انهم می توانند زیبایی آفرین باشند و هرگاه بدقت و توجه بیشتر ساخته شوند شاید با گل های طبیعی چندان متمایز نگردند .

از تیر و در اینجا نمونه ساختن چند از گل های مصنوعی را به شما شرح میدهم تا اگر علاقه داشته باشید ، از آنها بسازید .

از محسنات هنر گلسازی یکی هم همانا ارزان بودن قیمت تمام شدن است .

سامان و لوازم کار :

افزاری را که در ساختن گل مصنوعی لازم دارید اینها اند : دوعدد قیچی خرد و بزرگ ، پلاس ، یک عدد سوزن کوچک فولاد با فی ، تکه باهر جنسی که میل دارید مانند : چرم ،

پلاستیک و امثال اینها ، سرش سفید ، رنگ و برس آن ، سیم به ضخامت های مختلف برای بستن گلها و برگها .

اندازه ها یا پاتن ها :

اولین قدم در راه ساختن گل های مصنوعی بوجود آوردن پاتن ها و اندازه ها مناسب است برای برش قسمت های لازم . این اندازه ها را می توان از گل های طبیعی بوجود آورد . برای این منظور باید دو عدد گل را بکار برد . یکی از آنها را به عنوان مدل جهت طراحی اولین گل . گل طبیعی دیگر را نیز باید بدقت پرپر ساخت و برگها و گلبرگهایش را جهت ساختن پاتن مورد استفاده قرار داد .

برای ساختن اندازه گل های مصنوعی باید از کاغذ محکم استفاده نمود .
طریق کار :

پس از تهیه مورد اولیه لوازم مورد نیاز نمونه های اصلی را باید برای برش قسمت ها تهیه کرده و بعد از آنکه تمام قسمت ها آماده و بریده شدند آنها را دسته کرد .

در اکثر موارد عمل دسته کردن و پیوستن قسمتهای مختلفه گل از قسمت مرکزی گل (تخمهای وسط گل ، دانه هسته و غیره) شروع میشود و تدریجا به قسمتهای پائین و بالا ترتیب دادن بر گهای دور گل ختم می گردد .

قدم بعدی دوساختن گل پیوستن و پوشاندن ساقه ها و افزودن برگها و غنچه هاست . پس از آنکه گل ها ساخته و آماده

نگهداری تخم مرغ :

اگر میخواهید مدت بیشتری از زرده تخم مرغ استفاده کنید آنرا در ظروفی ریخته و روی آن آب سرد اضافه کنید و در یخچال قرار دهید بدین ترتیب زرده تخم مرغ برای چند روزی تازه میماند .
شوری و شیرینی غذا :

اگر در آخرین فرصت دیدید که خوراکیان از حد لازم اضافه ترشیرین شده اند کمی نمک به آن اضافه کنید و همچنان اگر شور شده باشد یک مقدار قند در آن بیافزاید .

یخچال یا جای خنک :

اگر میخواهید پیاز ، کچالو و بادجان را چند روزی تازه نگهدارید آنها را در یخچال قرار ندهید زیرا اینها در گوشه خنک در خانه بهتر از یخچال تازه خواهد ماند .





مغز در آبلای قرینها

تتبع و نگارش: حامد نوید

در شماره گذشته بحثی در مورد پیدایش هنر و خصایص آن در دوره «پلو لیتیک» یا دوره سنگ قدیم داشتیم. چگونگی انعکاس محیط ضروریات اساسی انسان او لیه، خواسته ها و تصو راتش که به عقیده بعضی از مورخین هنر آن دوره را بسوی سحر و جادو گری گرانیده ساختند مورد بحث قرار گرفت. اکنون می پردازیم به شرح دنباله موضوع و مقایسه هنر دوره سنگ قدیم با هنر جوامعیکه از نگاه ذهنی، طرز دید هنری و سویه حیاتی بصورت کلی تاکنون انکشاف نکرده و برای مدت های مدیدی در یک حالت رکود قرار داشته اند.



مرد نیزه دار و کانگروها (هنر پریمیتیف) نقاشی بالای پوسست درخت، آر نهملند غربی واقع در استرالیا ی شمالی که در قرن ۱۹ نقاشی شده است.

نزدیکی نقش حیوانات مشا هنده میشود. عده از علما را به این فکر انداخت که شاید این لکه ها ناشی از ضربات چماق ها و سنگ های باشد که بسوی تصویر این حیوانات پرتاب شده است و این امکان میسر گردید تا فکر شود که شاید انسان اولیه اینکار را برای مشق و تمرین شکار می کرده است مخصوصاً اینکه اکثریت داغ ها ولکه ها در قسمت های حساس نقاشی ها چون سر، کله و تیره پشت حیوان قرار دارد گمان رفته می تواند که انسان های اولیه برای تمرین شکار این نقاط را بالای تصویر ها نشانه گیری کرده باشند تا عملیه شکار بزرگترین پرابلم انسانهای اولیه را تشکیل میداد سهل تر گردد.

پیوسته بگذشته:

نظر دوم راجع به انگیزه های دیگر یکه در پهلوی سحر و جادو انسان اولیه را و میداشته تا نقش حیواناتی به بزرگی یک حیوان طبیعی بیا فرزند اینست: بعضاً عدم موجودیت شکار یا خطراتی چون حملات دسته جمعی حیوانات و حشی و حادثات طبیعی چون سیل، زلزله و رعد و برق انسان های اولی را مجبور میساخت تا برای مدت درازی در مغازه ها یشان محبوس بمانند و به فعالیت های بیرونی نپردازند و این فرصتی خوبی بود برای تفکر و جستجو و اندیشه برای یافتن آسایش بیشتر. فرو رفتگی ها و داغ های عمیقیکه در دیوار های مغاره ها مخصوصاً در



پیکر مردیکه کلاه پرنده‌ای دارد :
این پیکر از چوب در اواخر قرن ۱۹ و شروع قرن بیست تراش
یافته و از قسمت های رودخانه سپیک واقع در نیو گینی بدست آمده و در
پوهنتون واشنگتن محفوظ است .



پیکره‌ایکه از سنگ تراش یافته و بنام « وینوس و میندرو ف » مشهور
است . این پیکره که در حوالی هزاره پانزدهم و یازدهم ق . م ایجاد گردیده
باشد سمبول شادابی برای انسان اولیه بوده . طول آن به چار انچ
میرسد و در موزه آثار طبیعی و یانا محفوظ است .



شدن سنگ شان می شوند و بعد از
مدتی جستجو آواز سنگ از درون
مقاره می شنوند و به دنبال سنگ
داخل مقاره تنگ و تاریکی می گردند
که منتهی به محوطه و سیعتری
می گردد و در آنجا خود را مقابل
به نقاشی های بزرگ حیوانات
می بینند این حادثه که در سال ۱۹۴۰
وقوع یافت زمینه کاوشهای باستان
بقیه در صفحه ۳۱



خودچنگی ، از جنوب شرق
آلاسکا : که از چوب در اوایل قرن
۱۹ تراش یافته . با ارتفاع ۱۲- انچ
واقع در موزیم آثار طبیعی آمریکا
نیو یورک

اگر این نظر درست باشد :
انگیزه اولی برای ترسیم نقاشی
بیشتر اساس مادی داشته تا اساس
روحی و تولد هنر و دیگر تصورات
انسانی بر پایه های ضرورت های
اولیه انسان استوار بوده است .
از همین روست که نقش‌ها به شکل
ریالستیک ظهور کردند و حتی به
بررگی حیوان طبیعی تهیه گردیدند
اکثر نقاشی ها در قسمت های
اخیر مقاره ها ترسیم گردیده و برای
مدت های مدیدی در زیر توده های
سنگ پنهان بودند از همین جاست
که تا سال ۱۹۴۰ کسی از وجود آنها

اطلاعی نداشت کشف او لاین نقاشی
مقاره در مسکو دره ادون فرانسه
قرار دارد مطلقاً مربوط به يك حادثه
بود یعنی هنگامیکه يك عده از
اطفال محله در تبه های نزد يك
مشغول بازی بودند متوجه معبود



یکی از جاده های شهر کهنه بیروت که زندگی روزمره مردم را نشان میدهد .

باملل گیتی آشناشوید .

ترجمه و تهیه : انجنیر عزیز کبکچیان

آشفته ترین کشور فعلی جهان

مهمترین راه هوای شرق و غرب

جمهوری لبنان

کافی هنوز هم موجود است بر علاوه ازین محل سکه های قدیم ، ادبیات ، آثار تاریخی ، دایرة المعارف ، مکاتیب ، دکترینی ها و بعضی کتب دیگری را نیز بدست آوردند که شاهد کلتور باستانی این کشور میباشد و امروز همین عقاید فنیقی ها اهالی لبنان استفاده های خوبی نموده خود را در جهان پولی پیش قدم گردانیدند و اهمیت پول را بدرستی شناختند کنون درد کابین کوچکی که در گرد و نواحی بیروت وجود دارد انواع و اقسام این سکه ها و سایر سکه های قدیمه و جدیده جهان را به آسانی میتوان بدست آورد . در جاده مرکزی بیروت و سایر شهر های لبنان در هر لحظه که خواسته باشیم بدون کدام کاغذی میتوان هر نوع پولی را مبادله کرد در پایتخت ۶۰۰ ساله بیروت ۷۳ بانک مختلفه جهان در فعالیت اند ولی سرمایه بزرگ را بانکهای امریکایی بدست دارند . لبنانی ها با مهارتی که دارند بهترین تجار جهان محسوب میشوند و کسی فوق العاده زیرک و مشتری را از یاد هوا شکار نموده با هزاران چرب زبانی متاع خود را بفروش میرسانند . در سوپرمارکت ها ، فروشگاهها و مغازه های بیروت که همه عصری و مدرن میباشد تماما اشیای که امروز در مارکت های جهان خرید و فروش میشود میتوان بوجه خوبی بدست آورد .

با آنکه رول بانکداری بین المللی و تجارت آزاد در لبنان عمومیت دارد ولی مردل بهمان اندازه ای که عایدات بدست می آورند مصارف نداشته ، بلکه مردمان پرخرجی اند چه در کشورهاییکه پول ارزش زیادی داشته و مردم عایدات سرشاری بدست می آورند بهمان اندازه در مصرف آن محتاط می باشند .

قصر بزرگ شاهی که ساحه ۱۰ هزار متر مربع را احتوا میکند سکه های مذکور بشکل

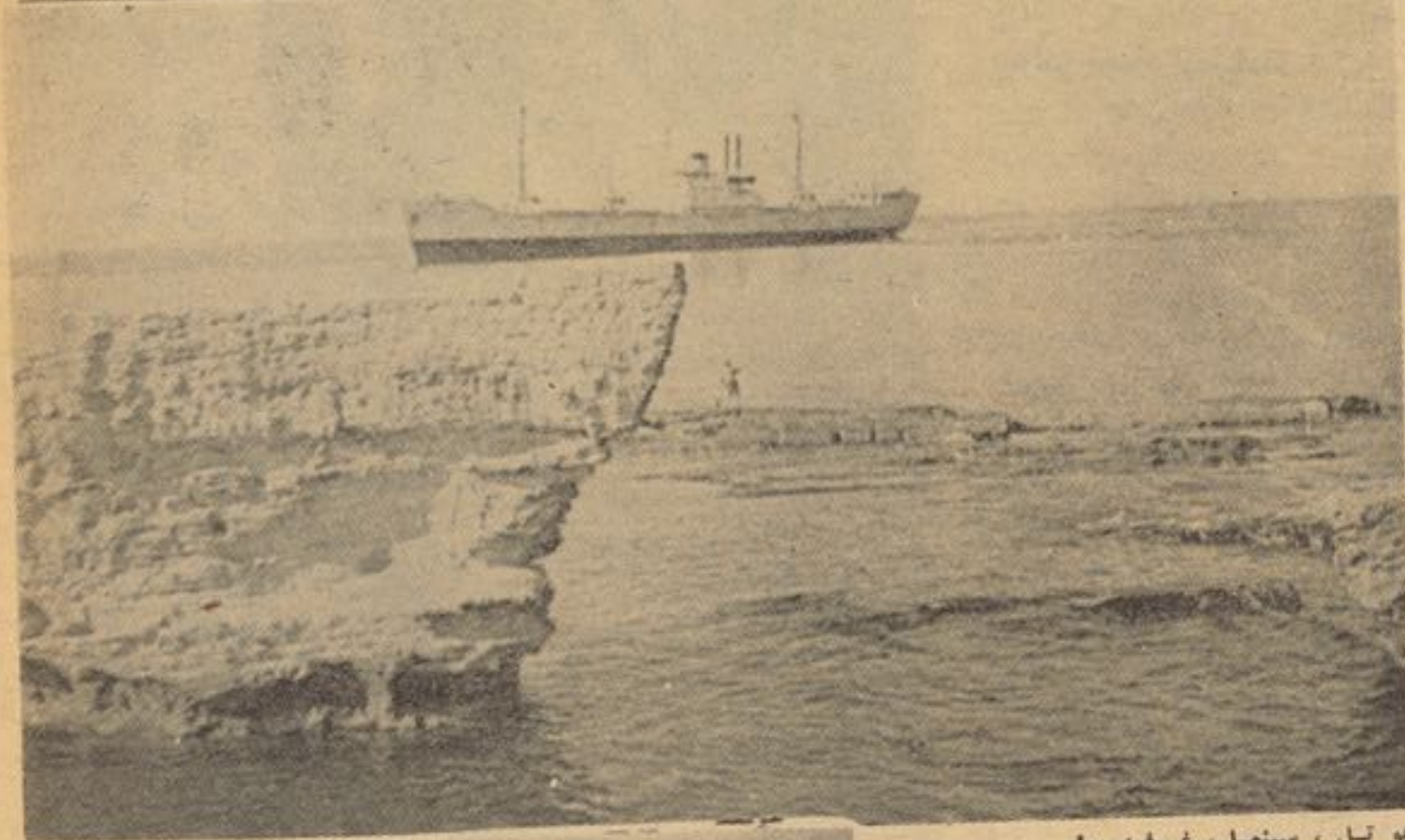


منظره فضای شهر بیروت که اکنون در اثر جنگ های داخلی ویران شده است . ژوندون

در این هفته کشور جمهوری کوچکی را از شمال غرب ایشیا برای خوانندگان گرامسی ژوندون معرفی میکنیم که تصادمات مسلحانه و جنگهای داخلی از شش ماه باین طرف در آنجا جریان داشته توجه جهانیان را بسوی خود جلب نموده است این کشور جمهوری لبنان است که با ۱۰۴۰۰ کیلومتر مربع ساحه در کنار بحیره مدیترانه بین کشور های سوریه و اسرائیل موقعیت دارد. شهر ساحلی بیروت پایتخت و مرکز اغشاشات فعلی از بهترین شهرهای لبنان بوده دارای ۹۰۰ هزار جمعیت است این کشور کوچک آسیایی دارای ۲۸۷۰ میلیون جمعیت بوده در یک کیلومتر مربع خاک آن ۲۷۸ نفر سکونت دارد. نود درصد اهالی این کشور را عرب هاشکبل میدهد منجمه ۱۸۰ هزار نفر فلسطینی و ۱۳۰ هزار آنرا سوریایی در بر گرفته است بر علاوه ارمنی، یونانی، کرد و غیره نیز قسمتی از جمعیت این کشور را تشکیل میدهند از طرف دیگر ۵۲ فیصد اهالی را عیسوی مذهب و ۴۸ فیصد را مسلمانان فرا گرفته است . در بیروت ۶۰۰ هزار نفر مشغول به وظایف مختلفه و زراعت بوده که ۲۲۰ هزار نفر در صنایع ماشینی، دستی و ساختمانی مصروف اند . تجارت ترانسپورت و بانکداری ۷۹ هزار نفر را بخود مشغول نموده است . عایدات ملی فی نفر سالانه به ۳۷۵ دالر میرسد که این رقم بنابر استندرد بین المللی لبنان را از قطار کشور های جهان سوم خارج نموده است .

تریپولی (طرابلس) وسیدا از بزرگترین شهر های این جمهوری محسوب و بیشتر اهمیت تجارتی دارند. تقسیمات اداری لبنان به پنج ولایت قسمت یافته لسان رسمی کشور مذکور عربی انتخاب گردیده است . پول رایجه لبنان (پوند لبنانی) بوده که مساوی به ۱۰۰ پیاستر میشود . بیست و دوم نوامبر روز ملی و سالگرد جمهوری است (از ۱۹۴۳ باین طرف) در این کشور میباشد .

فنیقی ها با آنکه مخترع حروف و پیش قدم اندولی پول را نامی شناختند، اما نمونه های پول را (از قرون ۱۴ میلادی) در موزیم دمشق میتوان یافت . در نزدیکی بندر لاناکیا نزدیکی دمشق هر لحظه گاهی این پولها بدست آمده میتواند که شاهد این موضوع است . در بقایای



در حالیکه در لبنان تشدد است، لبنانی‌ها بکار مخصوصاً تجارت علاقه مندی زیادی دارند روزها از صبح تا ناهفت شب کار می‌کنند ولی روزیکشنبه رابسر وسیله ایکه میشود از کارکناره وحتما اعضای فامیلی رابا خودگرفته در دستورات ویاغونلی‌چیت صرف غدامیروند. کافی ، کابارا، هتل از جاهای مورد نیاز ودوست داشتنی آنهاست که اگر کدام همراهی نداشته باشند همسایگان خویش را با خود گرفته بدانجا میروند . هنگام تابستان وگرمای سوزان اهالی حتما شهر راترك ویکوهستانات نزدیک شهرچیت تفریح واستراحت میبرایند. مردم این کشور میدانندکه درطول سال بحالت بسیار دشوار ومشکلی درخارج ازکشورخویش بسربرند مشروط براینکه در آنجا پول بدست شان بیاید حتی درآخرین نقطه افریقا تجارت لبنانی شتافته تاجنس رابا خود چیت تجارت به لبنان بیاورند بنابراین لبنانی ها مردم بسیار ظریف وچالاکمی بنظرمیخورندمخصوصاراندگان سرویس های لینی ودیوران تکسی که مالک بهترین وجدیدترین موترها میباشند آنهافقط و فقط انتظار خارجی رادارندکه بخاک لبنان قدم بگذارند سپس بهروسیله ایکه باشداوراسوار موتر خود ساخته باهزاران چرب زبانی راکبین رابدست آورده ودر مقابل اضافه‌ستانی حتی نموده بدین منوال ازبی اطلاعی سیاح استفاده میکنند . ولی متاسفانه ازاین پولها دیوران استفاده خوبی نکرده زود ازدستشان میرود چنانچه رانندگان بعضی اوقات راکبین خودرابه نوشیدن (عرق) دعوت نموده وهمان پولهاییکه بدست آورده قربان عرق وخود راکب میکند .

برای سیاحتیکه درشهر های لبنان در حرکت شود سوالاتی پیدا میشود طو ریکه تکسی هامعمولا دارای تکسی میتربوده ومسافر بهاعتبار آن سوار عراده میشوند ولیدرمحل مطلوب ازراکبین پول بیشتری اخذ می کنند ولی کسانیکه ازاین موضوع واقف اند ازسپس های معرو فیکه سمت لینی دارند استفاده میکنند. شهر بیروت ساختمان عجیبی دارد وهرکوچه دارای چندین اسم که دریافتن آن‌کار آسانی نیست اگر برای یافتن محلی بلان شهری رابدست آورد سرکها دارای اسمی میباشند که چنه رسمی دارد ولی درنزدعوام مانند کشور ما بنامهای مختلفه یاد میشوند . چنانچه جاده نژدعه‌ای باسم میدانی وعده آنرا بنام بکرت یاد میکنند وبرخلاف طبقه ای گردونواحی آن کوچه مذکور رابنام (روانفرد نسکاخی) وبالاخره تابلوی درکنار داده او را باسم (رو۸۳) مسمی کرده است .

هو تل ، سینما ، غرفه پولیس وسپس علامات توپوگرافی وبالاخره نزدیک منزل دکاکین سامان برق فروشی ویاسلمانی و یا کلا نتر محل شخص ریش سفید وغیره یگانه علایمی میباشد تا محل مطلوب را دریافت نماید .

اهالی لبنان نه تنها بزبان عربی بلکه به لسانهای فرانسوی وانگلیسی نیز تکلم میکنند وبزبانهای قدیمی که دراین سر زمین رایج بود ازقبیل ارمنی وغیره اکنون تکلم نمیکنند. اوکیولوجیا بالبات رسانیده اندکه اوکاریتها به هشت لسان تکلم میکنند ازقبیل یونانی، لاتین وغیره .

باقیدارد

- شرح عکس ها از بالا به پائین :
- * منظره شهر بیروت وساختمان‌های مدرن آن که بیروت رادرجهله شهرهای مهم شرقیه‌ایه درآورده است .
- * گوشه ازسواحل زیبای لبنان که درآن بنادر خیلی مهم میباشد .
- * بنه یکی از اقلام مهم صادراتی لبنان را تشکیل میدهد .

اگر از موضوع دور نرویم اکثر منازل در پایتخت لبنان دارای نمبر نبوده و صرف باسم صاحب منزل وباشخصی مهم فامیل معروفاند وامروز بلاکهای جدید عصری بوجود آمده است که قطار موتر های شخصی اطراف آنرا گسرا گرفته باز هم در یافت آدرس سهل نگردیده دریافتن محلی توسط نشانی

بجواب نامه‌های شما

درین هفته نامه های داریم از بناغلی احمد ضیاء از پوهنخی طب ننگر هار ویغلو نسرین، مهناسز وستاره از لیسه آریانا که تقریباً سوالات و نظریات یکسان و مشترکی در مورد عکس‌هاییکه در صفحات متن ژوندون به نشر میرسد، دارند.

مثلاً آنها میپرسند که چرا بعضی از عکسها بی رنگ و خیره چاپ میشود؟

بجواب این خوانندگان باید گفته آید، که عکس‌هاییکه در مجله بچاپ میرسد اکثراً خوب گلپشته شده و خوب هم چاپ میشود و رنگ میگیرد. ولی بعضی از عکس‌هاییکه از مجلات مخصوصاً از روزنامه‌های خارجی کتنگ شده و در پهلوی مضمون ترجمه شده آن بچاپ میرسد، خیره و بیرنگ می‌آید، زیرا کاغذ بسیاری ازین روزنامه‌ها نازک و خراب بوده و عکس‌هاییکه روی آن چاپ شده است، اصلاً خیره و خراب میباشد. از آن گذشته بسیاری ازین عکسها از طریق «تیلی فوتو» فرستاده و نشر میشود.

حالا سوال اینست که چرا همچو

عکس‌های را ژوندون به نشر میرساند؟

بخاطر اینکه، مطلب مربوط به عکس موضوع خوانی و جالب است. که این نقص عکسها در بسیاری از نشریه‌های دیگر نیز موجود میباشد.

پیغله آزاده زارع :

یس از تعارف بسیار و توصیف از مجله ژوندون و اظهار لطف بر کارکنان می‌نویسند که بایست مجله ژوندون مانند گذشته دو صفحه فوتو رومان داشته باشد.

آنها اظهار عقیده میکنند که ژوندون با نشر فوتورو مان خوانندگان بیشتر خواهد داشت.

دوست محترم، میدانم که پیش بینی شما قرین به حقیقت است و یسا حدس، نشود شما در غیاب ما ریفرا ندیم کرده باشید؟ عرض اینست که تعداد کسانیکه نمی‌خواهند فوتو رومان در ژوندون به نشر برسد بیشتر است. بخصوص که این فوتو رومان کابی از مجلات خارجی باشد.

در هر حال تصمیم ما اینست که یک

صفحه یا بیشتر عکسهای از داخل داشته باشیم که باز گوینده یک موضوع داغ روز در داخل کشور باشد با ارائه عکس‌های که حالت‌ها را ترسیم کند و شرحی این عکس‌ها هم طور ذوقی و دلچسپ نوشته شود. تا نظر بعدی شما و دوستان چه باشد!

بناغلی محمد کریم آرزو :

باز هم درین هفته نامه دارند و نظریاتی.

خوب، قبل از اینکه بجواب نامه آقای آرزو بپردازیم، مطلبی است که باید قبلاً بگویم زیرا میترسم در پایان جوابها از ذهنم فرار کند.

آقای آرزو! مثل اینکه شما تصمیم دارید تمام «ژوندون» را زیر رو کنید آخر دیگران ممکن است غیر از شما فکر کنند.

بناغلی آرزو با این عقیده است که بایست در صفحه جوانان بجای ستون «اندیشه جوانان» مطالب «مفید» دیگر نشر شود. و همانطوریکه شما خواننده عزیز میدانید، این ستون طرفداران زیادی دارد.

نظر دیگر آنها اینست که صفحه زن در مجله اضافی است. چرا که نشر مطالب در مورد زن از وظیفه مجله می‌رمن است.

دوست ارجمند آقای آرزو، شما درین سال بین المللی زن که دو صفحه را در مورد زنان در مجله هفتگی ژوندون دیده ندارید. در سالهای دیگر نظر شما در مورد چه خواهد بود. خلاصه از همه کپ‌ها که بگذریم اگر زنها ازین موضوع آگاهی یابند شمارا زیر بار یک عالم شکوه و ملامت خواهند گرفت.

یک آقای دیگری که نخواسته اند خود شان را معرفی کنند با قلم فرسایی بسیار نظریاتی بی سروپای در مورد نشرات مجله دارند که باور کنید من قادر نشدم نظریات این دوستان را خوب بفهمم.

عرض اینست که شما (...) لطفاً نظریاتی عملی که حد اقل درک شود برای ما بفرستید.

پیغله نسرین :

بهتر است پیشروی نکنم و فقط با تذکر نا متان از نوشتن - آدرس مکمل و معرفی بیشتر شما چشم ببوشم. اگر چه شما خواسته آید... ولی ترسیدم دوستان تان به‌جوب تکفیر و ملامت تان نبینند زیرا باقطعه شعر ارسالی تان خوب دسته‌گلی باب داده آید.

آخر شعر تمرین بسیار می‌خواهد و ما رت بی شمار به خصوص که باید «وزن» شعر بیشتر مدنظر گرفته شود در شعر کلاسیک «قافیه» هم. ولی از

شما شایسته‌ترین ترا زوی شعر تان صاف نیست و کفه‌ها خیلی ازهم فاصله دارند.

خوبست نمونه یک قسمت از شعر تان نشر شود. «ترا من دردل دوست خود دادم» ولی در پیشست راز نگویم.

راستی یک موضوع عمده که لازم است خدمت خوانندگان ارجمند ژوندون بعرض برسائیم اینست که تمام مضامینیکه برای مجله میرسد یکبار از نظر کارکنان ژوندون میگذرد تا از نقاط نظر مختلف مطابق به روحیه مجله باشد. مضامینیکه در سطح ژوندون و خوانندگان آن نباشد اصلاً به نشر نمی‌رسد.

یک تعداد علاقمندان ژوندون مضامین برای ما ارسال می‌کنند و توقع شان اینست که حتماً باید در مجله بچاپ برسد. و یا اینکه حتماً آنها را قانع بسازیم که مثلاً چرا مضمونش

بچاپ نرسیده است. بدین ترتیب بعضاً اتفاق افتاده که ساعت‌ها با این کنگوری اشخاص به جر و بحث بپردازیم تا قناعت خاطر شان حاصل گردد و یا مضمون شان چاپ شود. خواهش ما ازین دوستان اینست که برای مجله شان مضامین ارسال دارند که قابل چاپ و بسطخ ژوندون باشد.



عکس جالب هفته فرستنده: پاتریس از خیر خانه



مرد توله نواز که از (برونز) در بین قرنهای شانزدهم و هجدهم ساخته شده و طول آن به ۲۴- اینچ میرسد. این مجسمه در موزه هنرهای ریمیتیف نیو یورک قرار دارد



فرانسه صورت گرفت و در دیوار تراشیده شده و قدامت آن به ده الی پانزده هزار سال قبل از میلاد مسیح میرسد و پیکریکه به «اونوس» (ویلن دورف) مشهور است و در حوالی ده الی پانزده هزار سال پیش از مسیح در اتریش کشف گردید ثابت میسازد که ترسیم حیوانات یگانه موضوع هنر دوره سنگ قدیم نبوده بلکه هنر مندین دوره انسانرا نیز موضوع آنها قرار داده است آنچه قابل ملاحظه است تبارز زن نسبت بمراد از نگاه موضوع در هنر این دوره میباشد. اکثر علما فکر می کنند که زن برای انسانهای اولیه سمبول شادابی و رفاه بوده است مغازه دیگری چندین سال بعد از کشف مغاره های اولی در (پالمرد آدو را) در سسلی صورت گرفت ادامه عین انکشاف را در جنوبی ترین منطقه ارو با نشان میدهد چنین به نظر میرسد که شاید عین انکشافات تاریخی شناسی و مطالعات عمیق را برای دانشمندان وزندگی عمیق را درباره

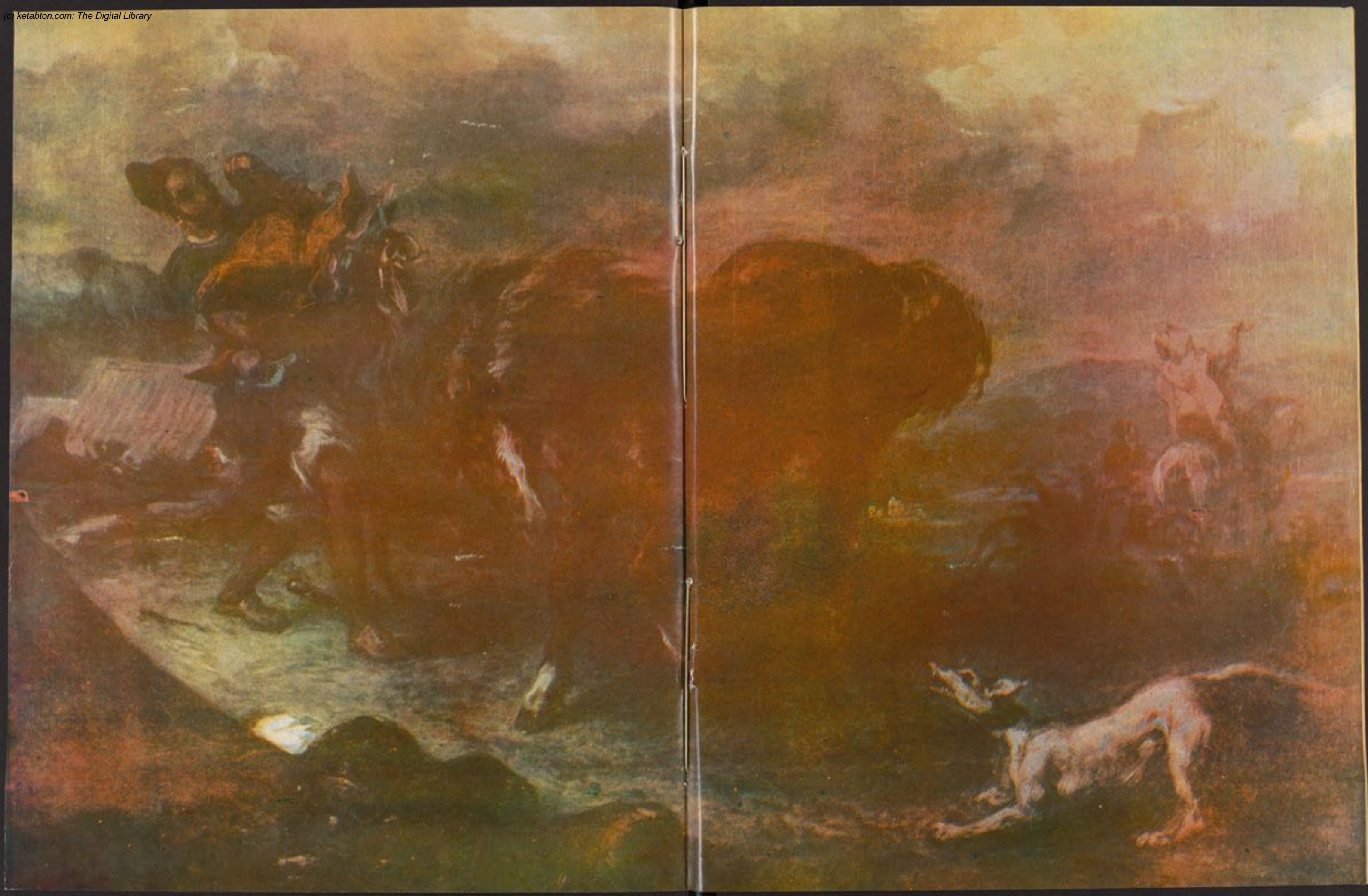
انسان ماقبل تاریخ مهیا گردانید. کاوشهای بعدی امتداد همین انکشاف را در ارو پای جنوبی و بعضی قسمت های ارو پای شمالی نشان داد. از نگاه تقسیم بندی دوره های تاریخی، دوره پلو لیتیک بیشتر از دوره یخبندان قرار می گیرد. یعنی هنگامیکه اکثر چراگاه های ارو پای شمالی پوشیده از برف و یخ گشته و میدان تاخت و تاز گله های گاو و گوزن های وحشی بود و شکار یگانه وسیله تولید انسان اولیه و این امر در هنر انسان اولیه به شکل سمبولیک تبارز کرده است. یعنی انسان های دوره سنگ قدیم حیوانات را سمبولیک تبارز کرده است. یعنی انسان های دوره سنگ قدیم حیوانات را سمبول شادابی می پنداشته اند و این طرز دید اساسات پرستش حیوانات را بنیانگذاری کرد. گرچه هیچگونه وسیله سپورتی در دست نیست که عنعنه پرستش حیوانات را در مصر و بین النهرین قدیم با آنچه در اروپا بیست هزار سال پیش از میلاد مسیح میگذشته است ارتباط داد، اما میتوان حدس زد که شاید عنعنه پرستش حیوانات در مصر و بین النهرین باستان، زاده عین انکشاف تاریخی در منطقه باشد.

کشف پیگیر ز نیکه در یکی از دیوار های مغاره (لاماد لین)



گاو زخمی :- به عقیده باستان شناسان این تصویر در حدود پانزده هزار سال پیش از میلاد مسیح نقاشی شده که در یکی از مغاره های آلمانیا در اسپانیه قرار دارد. احساس درد و کشیدگی عضلات حیوان نمایانگر قدرت نقاش در بوجود آوردن یک حالت است مخصوصاً از نگاه ترکیب خمیدگی وجود حیوان و سر به پائین خم شده به قدرت آن می افزاید. آخرین تلاش حیوان زخم خورده توسط خطوط درشت اوت لاین حالت تحرك را به نقاشی میدهد. که نمایانگر توجه عمیق و دقت نقاش ماقبل تاریخ به طبیعت و پدیده های ماحولش است.

« باقیدارد »



حاجه حَسَّه پوله کرو

داوازه گانو کمپ یې دنا پالم پسه سو زنده بمو نو باندي وسوزاوه د خان یونس له دري سوه کورونو څخه یې یوازی دري وداني پامې شوی نور ټول داور دلمبو په کومه کې نشست شول. د کمپو نو هستو گن پنځه ورځې وړې تېرې پاتې و او کله چه هغوی ولاړل چه ډوډی او اوبه راوړی د فوخیانو له خوا په ماشینګو باندي وځنډل شول.

مایوه پنځه ولیده چه دخپل ماشوم لپاره ډوډی پیدا کولو په لټه کې وه او په همدې وخت کې یوه اسرا ییلی فوخی په ډیره سره سینه دماشینګو په وسیله ډزی پې وکړی او ویی وژله کله چه ما وغومتل چه دخپل کور پاتې برخی ته ورسیرم ومی لیدل چه زما دگاونډی کور داور په لمبو کښی سوزی. زما گاونډی اود هغه زوی البدوی دواړه په اور کې وریټ او مړه شول.

اسرا ییلیانو کمپ محاصره کړ او دلود سپیکر په وسیله یې امر صادر کړ چه ټول نارینه دی خان په ستودیوم کې اسرایلی فوخیانو ته پیش کړی. هغوی موږ په شلواو پنځه ویشت کسيزو ډلو وویشلواو دی ته یې اړایستلو چه په هماغې چټکتیا سره چه ټانکونه خوځیدل موردي هم پښی ایبله مندې ووهو. یو خون چه له نورو څخه وروسته پاتې و ووژل شو. هغه «جمعه ابو چنین» نو میده په کال ۱۹۴۷ کې زېږیدلسی او اول محصل و. په همدې اجباری مندو کې اسرایلی فوخیانو دجمعه عبدالحمید په نامه یو شپاړس کلن ځلمی سره زماله ترېوره، عطیه سالم جمعه ابو- ناموس ووژل. دغه دواړه خوا نان

محصلین وو. بیایي دغه خلك هلته بوتلل چه اسرایلی لاری ولاړی وی. هغوی زموږ تلاشی واخیستله او چه څه راسره ووهغه یې راڅخه وشو کول، اویایي په موټرو کې سپاره کړو په هره لاری کې یې پنځه اویاتنه سر په سر دڅارویو په شان واچولو. موږ مجبور وو چه خپل لاسونه پورته ونیسو او خپل سر و نه کښته واچوو یوه سپایي، یو خون چه اوبه یسی غوښتلی وواژه، ډډیرو طبیعی اړتیاوو پوره کیدل ناممکن و. کله چه دالعیش دتیلو ټانک ته ور سیدو نو ما یې احتیاطی وکړه اوله کړه کې څخه می بهر ته وکتل. یوه سپا هی یوه لغته را کړه او چیغه یې کړه: «دا ستا وطن ندی دا وطن زما وطن دی. ته حق نلری چه ورته وگوری».

کله چه د شپې دنه و بجو پسه شاوخوا کې النوسله ته ور سیدو نودموتر دروازی یې وتړلی او ولاړل ژوندون

اوسکینه عبدالحمید لدغې ډلی څڅی وی (لیږل شوی هیات په خپل پای لک کې څرگند وی چه موږ په ډیره سختی سره وکولی شول دغه شهادت زاب کاندو په ډیرو عربو پنځه باندي دغفت دلوت کولو او پسه ناموسه کیدو چاره تحمیل شوی وه دحرمت تر پښو لاندی کول اود پته او شرافت لوټل هغه چاری دی چا دلته دژنیو دیمان په خلاف سر نا رسیدلی دی دژنیو مقاوله لیک پدې هکله وایی چه: پنځی په تیره بیس باید له هر ډول هتک حر مت اود تیری اوبی ناموسی څخه خوندي وی یسا سره بیا باید په زور سره له زنا فحشا او هتک حر مت څخه خوندي وی اود هغوی ساتنه او حمایت دی (مشی).

محمد ابو ناموس چه د «خان یونس» د سیمی اوسیدونکی دی وایی چه: دجون په پنځمه نیټه دخان یونس په سیمه باندي تیری اویر غل وشو ټانکونه شاو خواته ور ټول شوی وو جنه یې پری ریپدلی بنار ته ننو تل خلکو دهغوی په هر کلی پیل وکړه اسرایلی فوخیانو ښه صبر وکړ چه تلک دهر کلی لپاره دټانکو شاوخوا ته راټول شی اویا وروسته لاس ماشینګو سره په خلکو باندي ډزی پیل شوی اود گولیو باران په خلکو باندي واوړید.

له پنځو زرو تنو څخه زیات خلك لدی جملی څخه څلورو سو څخه نیوی تر شپږو سو تنو خلك ووژل شول اودایوه لویه دوکه وه چه خلك ی تیر ایستل اوبه گولیو سر ی ووژل دوی دملګرو ملتو دکار او مرستی کمیو نه وسوزول اود «ژ»

تو قیسف کړی او هغو یسی دی ته اړ ایستلی چه خپلی جا می وباسی فوخیانو هغوی اړ ایستلی چه دنیکر او خراطو سره دخان یونس په وایونو کې وگرځی او په همدې وخت کې یې له ماشینګو سره پر هغوی باندي ډزی وکړی او پدی توګه یسی چه چمتو نشوه خپل کالی وباسی په توپک باندي یې پښه ورتپی کړه دهغی پنځی یوه خپلوان غو ښتل چه هغی ته نجات ورکړی خو په هماغې شیبی هغه سپری ووژل شو.

دقنطری اوسیدونکی میرمن دولت سید سلام چه دیرش کلنه ده وایی: موږ په یوی یسا هګاه کې پنځو س تنه وو فوخیانو موږ وو هلو او ټوکلو اوزه پخپله هم ووهله شوم فوخیانو دکار ددی لپاره کاوه. چه تفریح او ساعت تیری وکړی دهغوی سترگی تړلی اوبه وایونو کې یې خو شسی کولی چه وگرځی اوبه چور لکو چور- لکو سره دواپ له یوی خوا بلی خوا ته ولګیری او هغوی یې و خاندی د- داسی منظری د بشپړ ولو لپاره به داسرا نیلی فوخ زره یوش موټرونه په پنځو پسی تلل او هغوی یسی خارلی.

اسرا نیلی فوخیانو زه په یوه ټول کې گیر کړم یوه یې په توپک باندي ما ته گوا بس کاوه او بل یې په وحشیانه توګه زه تر ټوله را- وویستلم هغوی زه مجبوره کړم چه کورته راشم هغوی بیا په ما باندي تیری وکړ سپایان دوه تنه وو دواړو په وار سره په ما باندي تیری وکړ او زما دغفت یې لوت کړ هغوی له ټولو پنځو سره په زور سره دکار سرته ورساوه فاطمه عبدالعظیم فتا، په محمد

وهلته یې دغیر فوخی کسا ن- سدونه ولیدل چه په واپ کې ولیدلی. د- دري ورځی مخکی چه جسده- خاوری ته وسپاړل شی نو بوی- نضا په سر اخیستی وه اوبویور- زینه لټیدل. تر هغو چه دخنیا- جازه ورکړی شوه نومو یې پ- بیه کوته، کی داسی جسده- یدلی چه په شپږ کلنو ماشو ما- دري یې اړه درلوده. هغوی هر- کړی وه چه دواپ له یوی څنډی بل- فندی ته ورپوری وځی او هغه- بومات ته ولاړ شی او هلته پناه یوسر- په دواپ بلی څنډی نهو. خوددعر- فوخیانو له خوا ډزی یې واوړید لی او هغوی دتوتو په شان وځنډل شول. دهغه دتره زوی (سلیمان محمد سلیمان دبیت نوبه اوسیدونکی) چه نوم یې محمد علی بکرو اوبه دوه ستر گوړوند اوو شپینته کاله عمر یې درلود کله چه اسرا نیلی فو- زاغی هغی له کوره وتلو ته اړایست او چه کله یې فوخیانو نه وویل چه ږوند دی اونشی کولی چه له کوره ووځی نو یې هغه وواژه.

اسرا ییلیانو دهغه کور په دینامیتو باندي والو څاوه هغوی دکور ټول غړی ایستلو ته اړ ایستل موری و غوښتل چه بیرته کور ته ولاړ شی او خپل ۴۵ ورځنی ماشوم راواخلی خو هغه ته یې اجازه ورنکړه او پنځه څلویښت ورځنی ماشومه چه صبریه نومیده دمب دچاوردلو په پیښه کې مړه شوه.

په هغی سیمی کې چه هغه (جبر نیل عبدالرحیم قدیم د «خان یونس» د سیمی اوسیدونکی) اوسیده اسرا- ییلی فوخیانو دیرش تنه پنځسی



ترسبا سپاره پوری موږ په موټرو
 کی سپاروو تر هغو چه سبا دسپار
 په اتو بجو یی موږ قنطری ته بوتللو.
 کله چه له موټرو څخه راکوز شولو
 سپایان راڅخه راتاو شول او موږ یی
 اړایستلو چه خپل لاسونه پور ته
 ونیسو او پینسی ایبله دتاوده، قیرپه
 واپ بانندی وڅو څیرو. تاوده او تپ
 جن قیر زموږ دپښو تلی راسو زولی
 او کله چه د سره صلیب ودانی ته
 ورسیدلو نو هغوی په موږ بانندی امر
 وکړ چه خپل لاسونه دی کښته کړو
 او هسی ولاړ شو. موږ هر یوه ته یی
 دیوی ډوډی څلورمه برخه څپک څپک
 ډوډی راکړه او موږ یی له کا نال
 څخه پوری ایستلو.

دالخر به دکلی اوسید ونکسی
 سلیمان موسی ابراهیم ورو سته تر
 پنځلسو ورځو تیښتی څخه یی دکلی
 اوسید ونکی په نامیندی سره دیارلس
 ورځی نوره هم لاره ووهله. هغوی
 ددی تیښتی په اوږدو کښی خپل
 پنځه سوه تنه ملگری له لاسه ورکړل
 یوزیات شمیر یی دنایالم په بمونو
 سوزیدلی وو خولدی کبله چه هډو
 روغتون نه وو نود نایالم په بمو نو
 سوزیدلی ځایونه یی ډیر پر هار جن
 شول او پدی توگه هغوی مړه شول.
 اونوری دستریا او ولزی یا تندی له
 لاسه مړه شول.

دبیر العبد اوسیدو نکسی سلیمان
 عبدا لحافظ وایی چه، «اسرا ییلیان
 راغلل چه کلی محاصره کړی. دکلی
 اوسیدو نکسی وډار شول او غرونو ته
 وتښتیدل، الوتکو او هلیکو پترونو
 هغوی وڅارل، کورونه او کلی وران
 شول، او یو زیات شمیر اوسیدونکی
 یی ووژل شول. یو شمیر خلکو چه
 داسوچ له خانه سره کړی و چه په
 جومات، دخدای په کورکی به له هغوی
 سره څوک زور زیاتی نکوی، جومات
 ته پناه یووړه خو اسرا ییلی الوتکو
 په جومات بانندی برید وکړ او هغوی
 دنایالم په بمونو بانندی وسوزا وه.
 ددی یرغل په اوږدو کی دوه سوه
 ډیرش تنه ووژل شول. دکلی او
 سیدونکی پداسی حال کی چه اسرا
 ییلی الوتکو او هلیکو پترو هغوی
 تیښتی په اوږدو کی دری سوه تنه
 څارل ددی یرغل په ترڅ کی دوه سوه
 ډیرش تنه بیاغرونو ته وتښتیدل ددی
 ووژل شول. بیا همدغه ډله داسرا
 ییلی سپرو اوفوڅی قوتو نو له خوا
 تعقیب کړی شول او چه هغوی یی
 ونیول بیایی یا ټول کړل لومړی یی
 هغوی مجبور کړل چه دخپلو کورونو
 پتی هغوی له ورکړی، او بیا اسرا
 لمی سبا یانو هغه کورونه چه نه وو

ددی لپاره چه داسی حقوق څخه چه ددوی
 له همدغه دریڅ سره سمون ولری بر
 خوردار وی. دغه مقاوله لیک دبند
 یانو لپاره په بندیخانه کی وپیداوړو

هغه لیک چه په اشغالی سیمو کی
 دخلکو ویجاړ حالت پکی کسربل
 شوی و، اود اورشلیم په الحاق بانندی
 اعتراض پکښی شوی دښاغلی سالم
 له خوا داوه شپیته تنو نورو مخورو
 په ملگریا لاسلیک شوی و.
 دښاغلی سالم وایی:

«زه پخپله دری میاشتی په توقیف
 کی وم. هغوی په ما بانندی شک درلود
 چه له هغو کسانو څخه به یو تن یم
 چه دلیک په استولو کی می تحریکات
 کړی وی. او یا دهغی کومیتی غړی
 دی اوسم چه دغه لاسلیک کوو نکسی
 می لمسولی وی.»

«نور بیا»

درمل دژوند دارتیاوو پوره کول، د
 خوراک او څښاک وسایل اود روغتیا
 نظافت دشیانو داخیستو سپارښتنه
 کوی.

اوس راڅی چیو گورو دغه مقاوله
 لیک څومره داسرا ییلی فو ځیانو او
 مقاماتو له خوا دعربی سیمو دبندیانو
 په برخه کښی مراعات شوی دی. او
 وبه گورو چه دغه پیشبینانی څومره
 دښاغلی سالم له سر گذشت سره
 سمون خوری.

نوموړی، دهغه لیک دلاسلیک په
 وجه چه دملگرو ملتسو سر منشی
 دښاغلی اوتانت ته لیرل شوی و، ونیول
 شو.



خانه کرایه داریم؟

فقط کسانی که مثل من خانه ندارند و در خانه کرایه بسر می‌برند میدانند که درد بی خانگی چگونه دزدی است. صاحب خانه، و عده داده بود که بامها را کا هگل میکند ولی بو عده خویش و فا نکرد و مقارن با ریدن باران چک از هر گوشه سقف مثل اینکه آب از ناودان بریزد، شروع به فرود آمدن نمود و ما هر چه ظرف داشتیم روی فرسها و اثاثیه خانه گذاشتیم اما مادردی رادوانکرد. در جستجوی خانه کرایه تازه ای برآمدم، در کوچه ها و پسکوچه ها حیران و سرگردان بدنبال خانه کرایه میگشتم و از هر کس که بنظر با حوصله و خوش خلق می آمد می پرسیدم:

— بیادر جان کدام خانه کرایه درک نداری؟

در یکی از کوچه ها چشمم به نوشته روی دروازه يك خانه افتاد.

«خانه کرایه»

خوشحال شدم و در را بصدا در آوردم، لحظه بعد جوانی در را برویم باز کرد و گفت:

— خیر بیت اس آغا...؟

گفتم:

— خانه کرایه میخواهم، نوشته روی دروازه ره دیدم...

حرفم را قطع کرده گفت:

— بفرمائید خانه را ببینید.

داخل حویلی شدم، او ضمن نشان دادن اتاقها شروع کرد به دادن تشریحات:

— حویلی مشترک اس... یعنی خود ما هم ده اینجه زندگی می کنیم، صرف چند اتاقه بشما کرایه می دهیم که انشاء الله حتماً خوش تان می آید... این يك اتاق... دو اتاق وای هم اتاق سوم.

از آشپز خانه پرسیدم جوابداد:

— آشپز خانه هم مشترك اس. گفتم:

— بیت الخلاء

گفت:

— داریم... و بخیر شما که آمدین یکی هم برای شما میسازیم. گفتم:

— تشکر... آب چطور؟

— يك چاه ده و وسط حویلی اس... شما هم میتوانین ازش استفاده کنین... پرسیدم:

— تحویلخانه نداره...؟

گفت:

— از همین اتاق ها یسکی شه تحویلخانه بسازین.

گفتم:

— شما درین حویلی چند نفر هستین؟

خندید و جواب داد:

— يك فامیل هستیم و بخیر شما که آمدین دو فامیل میشیم، فعلا ده ای خانه مه همراهی خواهرها و برادرها و پدر و مادرم زندگی میکنیم، يك اتاقه به خواهر کلانم و شوهرش دادیم که همراه او لاد های خود زندگی کنن... مادرم بسیار نواسه دوست اس نمی مانه که خواهرم از ماجدا شه... زن کلانای مر حومم همراه جوج و بوج ده اتاق های او طرف هستن، دو اتاقه برشان دادیم، خواهر های شوهر همشیریم هم فعلا همراه ما هستن، ولی خاطر تان جمع باشد شوهر که گرفتن معلو مدار ازینجه میرن مادر کلان و عمه ام صرف بر چند ماه مهمانی آمدن خاله ام و او لاد هایش بخیر بزودی بعد از یکه شوهرش از خارج آمد ازینجه میرن.

گفتم:

— والله جوج و بوج بنده هم نام

خدا يك در جن اس و بسر علاوه خشویم هم همراهی زندگی میکنه، فکر نمیکنین که حویلی بیرو بسار شوه؟

جوابداد:

— نه آغا... دل تنگ نباشه جای تنگ نیس.

— خوب مادر اولادهاره هم یکدفعه میارم تاخانه ره ببینه.

به این بهانه از آن خانه خارج شدم، میدانستم که گذاره ما در آن خانه پر ازدحام که گروه ننه ها، خشوها، گروه دختران شوهر نکرده، زنان بیوه و انواع واقسام گروه هابسر میبرند چه حالی خواهد بود، و باز زخم به هیچ صورت نمی توانست در چنین فضا یسی سیاست بیطرفی خود را حفظ کرده با آنها طرف نشود، لذا ازخیر آن خانه گذشتم. همانطور که میرفتم در کوچه دیگری که سرک آن قیر شده بود، چشمم به لوحه روی يك دروازه افتاد که روی آن نوشته شده بود:

«تولت»

فورا زنگ آنرا فشردم، مردی با دریشی خواب در را برویم گشود، گفتم:

— ببخشین، خانه کرایه کار دارم.

گفت: «ندارم»

گفتم:

— پس چرا روی دروازه نوشته اید «تولت»؟

گفت:

— خانه خود به داخلی کرایه نمیتم.

گفتم:

— ای داد و بیداد، مگر هموطن

ما چه گنا می کرده اند؟

گفت:

— فقط برای خارجی کرایه میتم... فهمیدی؟

— گفتم:

— منظورت از خارجی چیست...؟

— گفتم:

— اینکه واضح است. یعنی آنهایی که از خارجه آمده باشن.

گفتم:

— اگر بنده پاسپورت بگیرم و بروم خارج و بعد بیایم میشود؟

اینبار آقا نتوانست بر حرفی مرا تحمل کند، گفت:

— برو میرزا صاحب دماغت خراب شده... شش ما هم معاشت کرایه یکماه ره پوره نمیکنه و بعد در رابشدت بست و مرا پشت در تنها گذاشت.

کوچه های دیگر را زیر پا گذاشتیم از نانو ها و بعضی دکانداران سراغ خانه کرایه را می گرفتیم، بالاخره در وازه چوبی و رنگ نشده منزلی تو جهم را بخود جلب کرد که بالای آن با تباشیر نوشته بودند:

«خانه کرایه»

دستم را پیش برده چند ضربه بدر زدم، طفلی در را باز کرد، گفتم:

— جان کاکا... ای خانه کرایه اس...؟

طفلك زیر کانه مرا نگریست و بعد گفت:

— ها... تو باش مه میایم و با عجله بدرون خانه رفت، لحظه بعد جوان قوی هیکلی در را باز کرده بدون اینکه خوب مرا نگاه کند چنان مشت محکم بدهتم زد که از شدت آن بعقب افتادم و چشما نم برای لحظاتی چند تاریک گردید.

وقتی که اندکی بهوش آمدم دیدم
 عده زیادی زن و بچه و خرد و کلان
 بالای سرم ایستاده و جوانی که مرا
 زده بود به ایشان میگفت :
 - ای همو آدم اس ... همو آدمی
 که شمهاره آزار میداد و هر روز
 به بهانه خانه کرای می آمد .
 در همین لحظه دختر جوانی نزدیک
 جمعیت شد و جوانی که مرا زده
 بود با کاکه کی خاص گفت :
 - اینه شمهلا جان ... همو آدمی
 که آزارت میداد ... ایطور زدمش
 که ...
 دختر و وقتی که مرا دید گفت :
 - ای خو او آدم نیس ... چرا
 بیچاره ره به ای حال انداختین...؟
 از حرفهای دختر دل و جراتی
 یافتم ، از جا برخاسته گفتم :
 - خجالت بکشید ... بدون
 پرسن و جوان من بیچاره را
 زدید ...
 هنوز حرفم تمام نشده بود که یک

یو لیس آمد و از بازویم گرفته
 گفت :
 - همی آدم مزاحم سیاه سر های
 شما شده ... دیدم جوان چشمکی
 بطرف خواهرش زده گفت :
 - بلی همی آدم اس ...
 بادهن خون آلود داد و فریادم
 بلند شد .
 - او همشیره ... بگو نی ... بگو
 که مه بیگناه هستم ... چه وقت
 مزاحم خودت شدیم ...؟
 دختر برای اینکه برادرش نزد
 یو لیس ملامت نشود حرفی نزد
 و از من دفاع نکرد و یو لیس مرا
 کشان کشان بطرف ماموریت برد ،
 بعد از دادن تحقیقات بالاخره آن
 جوان گفت :
 - مامور صاحب خیر اس ... همی
 آدم هر بدی که کده ما او ره می-
 بخشیم ... همی جزا برش کافی
 اس ...
 در دل گفتم : بد خودت کردی

تف برآدم درو غگو ...
 مامور یو لیس گفت :
 - نه آغسا ... اگه به ایطور
 اشخاص جزا داده نشه آدم نمیشن .
 بالاخره به اثر عذر و زاری خودم
 و اصرار آن جوان یو لیس حاضر
 شد مرا زها کند و لی برای اینکه
 در آینده چنین «بدی» نکنم سرم را
 تراشیدند و يك التزام خط هم از من
 گرفتند بدین مضمون که « اینجانب
 فلانی و لد فلانی باشنده فلا نجبا
 تعهد میکنم که بعد ازین مزاحم
 دختر کسی نشوم و اگرشدم هر
 جزایی که لازم بدانند بمن بدهند »
 بعد از آنروز دیگر دنبال خانه
 کرای نمیگشتم بخاطر موهای خود
 هم بهانه ای ساختم و لی نمیدانم
 کدام شیر خام خورده بی انصاف
 موضوع را به زخم گفته بود و او هم
 از روی گنجگاوای به آن ماموریت
 یولیس رفته از التزام خط مذکور
 و باقی جریان آگاه شده بود که
 بلای دیگری بسرم آمد .
 عصر که از دفتر بخانه رفتم ،
 زن و خشویم خوب آمادگی گرفته
 بودند ، لت جانانهای از دست آنها

نوش جان کردم .
 خشویم میگفت :
 - الله خاک شوه طالعم .. آی خدا
 مرگم بته ... دختر نازنین و گل موره
 خوده به چه رنگلوی چشم چرا نی
 دادیم ... دختر ناز دانه مه صد تا
 خریدار و طلبکار داشت ... مره که
 بگو ید که دختر خوده به ای لچ مرغ
 بتم ... الله صدقه دخترم شوی ...
 دختر کم چه کم دازه ...؟
 وزنم فر یاد میزد :
 - خاک بسر آدم خو شباور ...
 فکر میکردم شوهرم بمه و فا دار
 اس ، اما نمیدانستم که هر روز به
 بها نه پالیدن خانه کرای می برایه
 و کجا ها میره ...
 نه قسم خوردن فایده داشت و نه
 عذر و زاری ، آنها حرفم را باور
 نکردند ... اما گناه آنها نیست ،
 گناه خودم هم نیست ، حتی آن
 دختر و برادرش هم گناهی ندارند .
 همه تقصیر ها بگردن بی خانگی
 است ... بلی ... آنرا که سریناهی
 نیست بنا می نیست .

بایان



باحتمالات سر یعی و وارد نمودن ضربات تخنیککی یکی بالای دیگر امتیازاتی را به نفع شان کسب می کردند. عزیز ی باو جودیکه یکسر وز قبل هم مسابقه بی را با عزیز اختری انجام داده بود و تا اندازه خسته به نظر میخورد درین مسابقه خیلی موفق بود او بیسم حمله می کرد و حریف را از چپ و راست مورد مشت های خود قرار داده بود البته حریف او هم همزمان با دفاع از خود بعضا ضرباتی بر عزیز ی و ا ردمی ساخت . روند های اول دوم و سوم بین آنها پایان یافت .

تماشاچیان که به هزاران نفر می رسید برای پیروزی عزیز ی ، ابراز احساسات و شادمانی می کردند در پایان مسابقه طبق تعامل در حالیکه هر دو دست به دست داده حکم داخل رینگ شدند که در این حال لحظه حساسی را انتظار می کشیدند بعد از آن ریا بی نمرات جدول حکمان دور رینگ مسابقه به نفع حریف عزیز ی اعلام شد که بینندگان باین حالت سخت در اندوه و تفکر فرو رفتند ، عزیز ی هم به فیصله حکمان دور رینگ قناعت نکرده اعتراض خود را به رئیس کمیته او لمپیک یاد آوری نمود ، درین فرصت هیات ژوری موضوع را مورد بررسی و دقت کامل خویش قرار دادند و اختلافی را در جدول نمرات حکمان دور رینگ یافتند . که در این صورت مسابقه بروز بعدتر تعطیل شد .



مسابقات بوکسنگروز سیزدهم عقرب معطل قرار داده شد

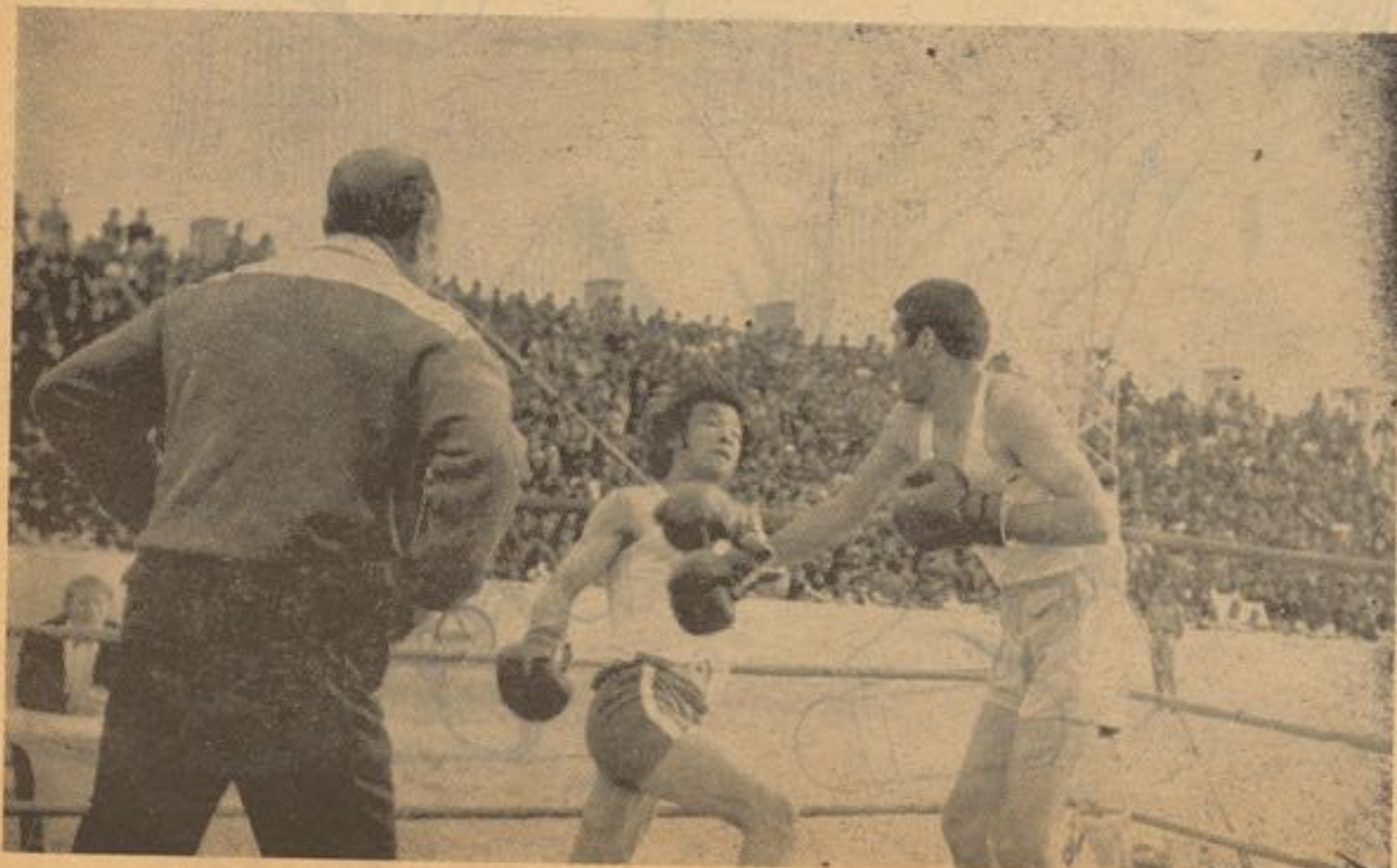
دانه پیدا کرد بالاخره رئیس کمیته او لمپیک به سایر مسؤولین این مسابقات هدایت داد مسابقات بدون آنکه نتیجه گیری صورت گیرد پایان پذیرفت هر کدام به امید بازگشت چنین مسابقات باشکوه غازی - استدیوم را بسته بسته ترک گفتند .
خبرنگار مجله علاوه میکند بيمورد نخواهد بود جریان مسابقه دیگری را که یکروز قبل از آن بین عزیز ی عزیز ی و شهاب الدین صورت گرفته بود برای تان بازگو کنیم .
مسابقه این دو بوکسر خیلی جالب و دیدنی بود این دو بوکسر

بکسری که با هم مقابل شدند آنان روندهای اول، دوم و سوم را لحظه پایانی بخشیدند که بعد از ارزیابی نمرات مسابقه به نفع یکی از آنان اعلام شد .
بوکسری که درین مسابقه مغلوب اعلام شده بود به فیصله حکمان دور رینگ که آنها هم اشخاص باتجربه و سابقه دار این رشته ورزش بودند قناعت نکرده اعتراض خود را علیه آنان وارد ساخت باو جو دیکه وی درین مسابقه خود را غالب میافتد و تماشاچیان هم طوری که جریان مسابقه را دیدن کردند برای پیروزی وی احساسات نشان میدادند. اعتراض

مسابقات بوکسنگ بین ورزشکاران کلب های آزاد و مؤسسات ورزشی که به روز سیزدهم عقرب از طرف کمیته او لمپیک در غازی استدیوم برگزار شده بود ، روز سه شنبه هفته بی گذشته که مسابقات باید در حله نهایی خود را طی مینمود نسبت جار و جنجال بعضی از مسابقه دهندگان معطل قرار داده شد .

مسابقات درده وزن مختلف به سیستم «دبل ناک اوت» بین شرکت کنندگان آن مطابق به قوانین و مقررات ورزش بوکس در سه روند آغاز یافته بود و بررسی آنرا هیات ژوری که از طرف او لمپیک بدین منظور مؤظف شده بود به عهده داشتند . مسابقات طبق پروگرام مرتبه مرتبه روز به روز پیش برده شده . وارد مرحله نهایی خود رسیده بوده که بدین طریق پایان نیافت .

خبرنگار ورزشی مجله از جریان چندروز مسابقات دیدن نموده ، دور نهایی مسابقات که در ضمن توزیع مدالها و کپهای قهرمانی بود چنین گزارش میدهد : مسابقات بوکسنگ که به مرحله نهایی خود رسیده بود البته در ختم آن جوایز سپور تی به مستحقان توزیع میگردد طبق پروگرام مرتبه در مسابقات روز سه شنبه هفته بی ورزشکاران که در طول مسابقات هیچ باخت نداشتند ، درین دور یکی مقابل دیگر قرار گرفتند و به ترتیب از کلاس اول دوم الی دهم مسابقات شانرا طی کردند صرف در کلاس دهم ، دو



دوتن از مسابقه دهندگان در حین دادن مسابقه ، شاید یکی از این دو حریف را شکست دهد .

دلمر دانرژي څخه ز پاتنه استفاده

درحمت خير زوی ژباړه

دلمر دځمکي دپاره دانرژي دا سي منبع ده چه هيڅ وخت نه خلا صيری اودتل دپاره په زیاته پیماننه دبشریت په خدمت کښی چمتو دی که چیري دلمر دانرژي څخه دیولر تخنیکي لارو چارو پواسطه دمورن سا ينس او ټکنالوژي په مرسته استفاده وشي، کيدای شي چه انسانان خپل کورونه دلمر دتودوخي اوانرژي په مرسته تاوده کړي اويادبحرونو اوسيندونو اوبه پاکي اود چښلو وړ وگرځوي. څه موده مخکښی دلمر دانرژي څخه دزیاتي استفادی په مقصد په نيويارک کښی، دنړی نامتو اومشهورو ساينس پوهانو غونډه کړی وه نو- مورو پوهانو هاند وکړ چه يو دبل لطفاً پاني وړوله

دنظرياتو او عقيدو دڅرگنديدو او ترميم په صورت کښی وکولی شي چه داواقعيت ښکاره کړي چه څنگه اود کومو وسايلو په مرسته کولی شي چه دلمر دانرژي څخه په زیاته پیماننه استفاده وشي او بشریت ته ددی لاری څخه زیات خدمتونه وشي.

نوموړی پوهان ،مهندسين او ديزاین جوړو نکی پدی عقیده دی، چه دراتلو نکو پنځو کلونو په جريان کي دسترو شتمنوهيوادونو دزیاتي مادی مرستی په وسیله کيدای شي چه دلمر دانرژي څخه په پوره پیماننه استفاده وشي.

ډاکتر جان بايبل چه په ملگرو ملتو کښی دانرژي دڅانگی يوغړی دی دا

همدا اوس دنری هیوادو نه دانهژی څخه داستفادی په منظور تشس یوه لاره په مخکښی لری چه سون دموادو څخه گټه اخستل دی نوموړی مواد له یوی خوا لږ عمرلری اوبل دا چه ورځ په ورځ پی په جهان کښی بیه لوړیږی . دبل پلوه بیاید لیدل کیږی چه د نری ټول هیوادونه د ضرورت له مخی دسون ددغو موادو څخه زیاته استفاده کوی همدا اوس دملگرو ملتو موسسی دټولو هغو انرژيو په باب چه دنړیوا لو په قدرت کښی دی زیاته څیړنه کړی ده او حتی پدی لاره کښی هر هیواد ته مشوره ورکوی چه باید تر کومی اندازی پوری دسون دموادو څخه گټه واخلي .

ډاکتر الفردجی چه د انرژي یو مشهور عالم دی، دارنگه خپله عقیده څرگنده کړی ده: دلمر دانهژی څخه استفاده او پدی مسلو کښی هر اړخیزه مرسته، هغه یوازنی موضوع ده چه دبشریت دخدمت دپاره رامنځ ته شوی ده او پدی برخه کښی تر اوسه پوری زیاتی څیړنی او مطالعی پای ته رسیدلی دی. همدا رنگه دالمان اتحادی حکومت دلمر دانهژی څخه دزیاتی استفادی په مقصد زیاته علاقه څرگنده کړی ده او نو مو پری هیواد تیاری بنودلی دی چه د لمر د انرژي څخه دزیاتی استفادی په منظور دوی ستیری پروژی دملگرو ملتو تر لارښوونی لاندی دبشر خدمت ته وگماری او پدی برخه کښی خپله ډالری ونډه ورکوی .

ډاکتر ایگل چه همدا اوس د (ان، اس، اف) دساینس دموسیسی دمرستیال په حیث مقرر شوی دی، دارنگه ویلی دی:

دلمر دانهژی څخه دزیاتی استفادی په مقصد دیوی موسسی منځ ته راوړل او پدی برخه کښی زیاتی څیړنی او مطالعی سر ته رسول، هغه یوازنی مسله ده چه اساس یی په ۱۹۷۱ کښی اینودل شوی دی. په لومړی کال کښی ددغی موسسی ټوله بودجه یوملیون ډالره وه، پداسی حال کښی چه همدا اوس یی ټوله بودجه خوارلس ملیونو ډالرو ته رسیدلی ده.

«ډاکتر کارل دبیلو ایوره» چه د لمر دانهژی په باب زیات معلومات

لری، خپله عقیده داسی څرگنده کړی ده، ددی دپاره چه دلمر دانهژی څخه دبشریت په گټه غوره او پر ځای استفاده وشی، لازمه ده چه ددغی مسلی دتحقیق په مقصد هدف د څارنی په نامه یوه کمیته جوړه او په کار پیل وکړی. او ضمنا نو مو پری کمیته ته وظیفه ورکړه شی، چه دلمر دانهژی څخه دزیاتی استفادی په منظور، مالی موضوعات وڅیړی او دلگښت اندازه یی وټاکي.

«ډاکتر رفتای اریکی» په شمالی امریکا کښی دلمر دانهژی دڅیړنی دگروپ مشاور دارنگه ویلی: دلمر دانهژی څخه په صنعتی چارو کښی زیاته استفاده کیدای شی. همدا

اوس په نړی کښی ډیری داسی سیمی موجودی دی چه دحرارتي قوی دزیات تولید په مقصد گټوره استفاده وړ.

څخه کیدای شی او همدا رنگه مو پ کولی شو چه په دغه راز حرارتي دستگاوه کښی دلمر دانهژی څخه زیاته استفاده وکړو زما په عقیده، ددغه راز حرارتي دستگاوه جوړول، دزیاتی مودی دپاره اقتصاد دی گڼل کیږی او همدا رنگه مو پ کولی شو چه ددغه راز حرارتي سیستمونو څخه دبیلو بیلو مقصدونو دپاره کار واخلو اود بشریت دخدمت دپاره یی په کار واچوو .

«ډاکتر توماس ستونیر» چه دنیو - پارک دښار داطلاعاتو دملی اداری، یوه پوه دی، دارنگه ویلی دی، ترهغه ځایه چه څرگنده شوی ده، دیوه کال

په جریان کښی دلمر دانهژی څخه دزیاتی استفادی په مقصد، تشس دوه زره پنځه سوه ملیونه ډالره لگښت ایجابوی. که چیری مو پ واقعا غواړو چه دلمر دانهژی څخه دیوی ستیری

منبع په حیث استفاده وکړو، لازمه ده چه دنړی ټول هیوادونه پدی ستره پروژه کښی گډون وکړی اود ټولو امکاناتو څخه گټه واخلو. په حقیقت کښی دانو یوه داسی مسله ده چه مو پ کولی شو چه د لمر دانهژی څخه دټول بشریت په گټه او ارامی استفاده کړو او بشریت ته دسون دموادو درا څخه دساینس او ټکنالوژی په مرسته دژوندانه دډاډور زمینه مساعده

کړو او بشریت ته دسون دموادو درا تلونکی کشالی څخه نجات ورکړو.

۸۰۰ روز بدور جهان

شاید کمتر کسی در دنیای انسانها موجود باشد که بتواند مصر و فیتها و یا پیش آمد های زندگی خویش را یکماه پیش و یا یکسال پیش، تعیین نماید و آن را در داخل پروگرام منظمی، چوکات کند، تا آن حد که هنگام فرا رسیدن فرصت مورد نظر، عین همان پیشبینی، صدق و تطبیق یابد، اما «مایک» و «بیتی» کسانی اند که میتوانند سر از حالا نقطه بود - و باش و طرز کار خویش را در سال ۱۹۷۷ بسنجند و تعیین نمایند. اینها بزودی بیک سفر طولانی و سیاحت وسیع بدور جهان، دست خواهند زد و در طی آن از مناطق مهم اروپا، آسیا، افریقا، جهان عرب و امریکای لاتین، دیدن خواهند کرد و معلومات پر ارزشی از این کشورها خواهند اندوخت.

«مایک» میگوید آنها منزل خود را با همه آنچه از فرش و اثاثیه در آن موجود بود، فرو ختنند و مبلغ زیادی برای آمادگی این سفر تاریخی خویش جمع آوری نمودند. «مایک» از مهندسی چیره دست در کارگاه نفت تکسا س بوده و در آموزشگاه «رایس» نیز عده زیادی تحت نظرو تربیه میشوند و کار های فنی خویش را در تجربه گاهها، مورد عمل و تجربه قرار میدهند.

آنها برای مصارف سفر، مبلغ (۵۰) هزار دلار تهیه کرده اند و آرزو دارند این مبلغ، درین سفر (۲۴۰) هزار کیلو متری، احتیاجات شان را کفایت کند، مایک پیش از آنکه باین سفر، با همسرش، بداخل موتر خود قرار بگیرد، گفت: «هدف من و همسرم، ازین سفر کم نظیر و طولانی اندوختن معلومات، بیرامون جهان، تمدن ها، تاریخ ملل، فنون و آثار و در نتیجه، اطلاع بیشتر در باره ملت ها و خصوصیت های ایشان است و این یگانه آرزویی میباشد که از سالها باینسو نزد من و همسرم (بیتی) موجود است.»

این دو سیاح دوست و صمیمی، در اپریل سال جاری از بغداد، و در ماه می همین سال، از عمان و بیروت دیدن کردند و مطابق به پروگرام طرح شده، از تنگنای جبل الطارق تا المغرب و از آنجا تا تونس و لیبیا و الجزایر و سپس تا مصر، این سفر خویش را پیش می برند.

ایشان درین سفر خویش که بیش از هر چیز دیگر، جنبه تحقیقاتی دارد، وظایف خویش را تقسیم کرده اند و هر یک قسمتی را در کار تحقیق و کاوش، علمی بدوش گرفته اند، چنانچه موضوع تحقیق خاصیت های صحاری گرم و سوزنده، در موقع تابستان، و خاصیت کوه های سرد در موسم زمستان، و خاصیت مناطق استوایی در ایام باد های موسمی، بعهده مایک گذاشته شد، اما بیتی ۲۸ ساله، قسمت جمع آوری معلومات از تمدن های کهن و نوین سرزمین های داخل حدود پروگرام سفر را، در دست گرفت و بدین ترتیب، یک عرصه جدیدی در تاریخ سیاحت معاصر، بدست این زن و شوهر، آغاز گردید.

اما فوق العادگی این سفر، در همراهی خانمش و در داشتن پروگرام منظم تحقیقات علمی و فراهم آوری اطلاعات مهم از تاریخ و تمدن ها و آثار و فنون ملت های قاره های مختلف، و آشنایی با ثقافت و کلتور مردم مختلف جهان است.



اشتباه بزرگ

کمتر انسانی در دنیا یافت میشود که عاری از اشتباه باشد. زیرا کسیکه عمل میکند اشتباه هم میکند. انسان همیشه تحت تأثیر عوامل روحی مثل عاطفه، هیجان، فبر و غضب انزوا و سرور قرار دارد و افکارش آکنده از همین احساسات است. پس هر که دست به عملی میزند بطور حتم مرتکب گناه و یا اشتباهی میشود که گاهی کوچک و بعضاهم بزرگ است. ولی بطور عموم کمتر متوجه عیب و نقص وجود خود میشود ولی اشتباه دیگران در نظرش عظیم جلوه میکند. اینجاست که انگشت انتقاد رابه سوی دیگران دراز میکند و به انتقاد از خود و از زیای نواقص خود کمتر میپردازد. او نمیفهمد که به اصطلاح (کور خودبینی مردم است) درین میانه هستند کسانی که به گناه خود معترف اند، ولی بعضی ها که احساسات بسیار رفیق دارند و زود عصبانی و غضبناک میشوند و یا ترسو اند و طبایع متلون دارند. اصلا پس از انجام يك حمل زشت به اشتباه خود اعتراف نمیکنند که در واقع اینگونه مردم گذشته از احساساتی بودن، مغرور هم هستند. یعنی غرور سرکش آنها بایشان اجازه نمیدهد از خود انتقاد کنند و اگر هم دیگران آنها را متوجه اشتباه شان بگرداند میرنجند و به اصطلاح اداء درمی آرند و دفاع شان می سوزد.

بدین ترتیب بنانه گفته معروف : اشتباه نخستین قابل اصلاح است ولی تکرار آن زخم چرکین و التیام ناپذیر میشود. این کنکوری آدمها با تکرار اشتباه راه اعتراف می پیمایند و مرتکب خطا های بزرگ میشوند.

نظریه هدایات کتب آسمانی غرور گناه کبیره و شخص مغرور مردود است. در مقابل غرور و کبر، گناهان دیگر مثل حرص، غضب، حسد و غیره در جمله گناهان صغیره بشمار میرود. تکبر شیطان را برای ابد مردود ساخت ازین لحاظ غرور را مادر گناهان نامیده اند.

اگر کسی بخواهد که غرور خود را از زیای کند باید مقیاس عصبانیت اش را هنگامیکه بر او انتقاد میشود بسنجد بهمین ترتیب وقتی دیگران در مقابلش بی اعتنا باشد و یا به خود نمایی اش اعتنا نشود و ببیند که بایش آمد عادی دیگران القاع خاطرش میشود یا نه ؟ معیار اندازه گیری غرور در شخص همانا از زیای بیش آمد دیگران و مطالعه بیش آمد خودش شخص بدیگران است. بدینگونه اندازه غرور خود را از بیش آمد دیگران میتوان معلوم نمود.

غرور و کبر گناهیست که انسان را بزندگی انفرادی و انزوا میکشاند. شخص مغرور و متکبر خوش دارد دارای صفات باشد که دیگران ندارند. شخص مغرور میخواهد دانشمند تر، عالم تر از دیگران باشد.

وقتی خود را با دیگران مقایسه کند خود را بالاتر احساس نموده و باینصورت ارضاء خاطرش شود.

منشا غرور و کبر در مافوق دانستن خود نسبت بدیگران مضمراست. البته کسیکه برای خود پولی بیشتر، یا خانه بزرگتر از دیگران بخواهد و فکر کند که بهتر از دیگران بخورد و بپوشد و همه چیز را داشته باشد در آنصورت از طرف من خود (ایگو) تحریک شده است که ریشه این احساس و همچو خواهشات در غرور و کبر بجای اونفته است، يك شخص متمول که آسایش تضمین شده دارد و ضروری میدانده که زیاد تر داشته باشد تا از دیگران متمول تر باشد

در آنصورت از طرف ضمیر و غرور خود تحریک شده است.

غرور در بعضی اشخاص باعث تحریک شده و برای بدست آوردن قدرت، یاد داری بیشتر از هیچنوع اعمال دروغ نمیکند چون خودخواهی و غرور همچو اشخاص پایانی ندارد و از طرف دیگر بدست آوردن قدرت را وسیله برای ارضای غرایف خود میدانند و انگیزه باطنی شان خود خواهی است.

لذا کمک بدیگران در جمله فروع است بوده ایشان قادر بخدمت جامعه وهم نوع بوده نمی توانند، لذا اینوع انسانها در جامعه هیچگونه ثمریت ندارند.

دختران جوان خودخواه برای بدست آوردن شوهر متمول تر و قشنگتر میکوشند و میخواهند که بهترین مردان را بدام خود بیاورند، اما چون انگیزه بدست آوردن شوهر خوب از احساس سلیم و طبیعی شان سر چشمه نگرفته باعث بر پایدی خود و فامیل خود میگردند.

از بدو موجودیت انسان تالخال خود خواهی و غرور عامل عمده تباهی جوامع و فامیل ها بوده است، بعضی از صفات منفی انسانها را بهم نزدیکتر میسازد. اما غرور انسانها را از هم دور میسازد الم بارمی آورد و تخم افسردگی کینه و عداوت بذر میکند. غرور دشمنی است غرور عداوت است مقابل خود و دیگران.

کبر و غرور شایسته ذاتیست که خالق دنیا فنا ربا است. عالم از آن اوست و صفاتش از

صفات موجوداتش بلندتر است در مقابل ذات او انسان هیچ است. شخص معتقد آنست که خودش را پایان تر از دیگران بداند. شخص مغرور خود را در افاق بلندتر از دیگران قرار میدهد و گناهان خود را نادیده میگیرد و احساس بزرگی و کمال مینماید. در آنصورت نقص در عقیده اش راه یافته و حتی از خدا دوری شود. اشخاص مغرور همیشه فکر میکنند که معتقد اند و خداوند آنها را دوست دارد و نسبت به بندگان دیگر خود به آنها زیادتر متوجه است. لذا اینچنین اشخاص خود را مطیع تر احساس میکند غافل میشوند و در مقابل هموعان خود از غرور کار میگیرند.

هر وقتیکه تقوی، اعتقاد، و عبادت در انسان بوجود آمد باید مطمئن شود که کبر و غرور روح او را تحت تاثیر نگرفته و از گمراهی رهایی اش میبخشد. معلمین اکثرا در تر بیه اطفال از احیای مناعت نفس در آنها کار میگیرند تا اطفال به کار های خوب رفتاری گردند از کار های بد امتناع کنند. در آنصورت باید کوشش شود تا از ایجاد غرور در طفل جلوگیری بعمل آید.

بایست در ستایش و توصیف از اطفال از اهتمام کار گرفته شود تا طفل مغرور و متکبر بار نیاید، اشخاص مغرور از شنیدن صفات خود از زبان دیگران خوش میشوند پس معلوم میشود که در روح این نوع اشخاص يك خالیکاه موجود است زیرا اگر از شنیدن صفت خود ذریعه دیگران مسرور و خوشوقت میشوند لهذا دیگران را از خود بالاتر فکر میکند زیرا از صفت نمودن دیگران خوش میشوند.

داشتن مناعت نفس در انسانها ضروری و نیک است مثلا اگر صفات دیگران را به نظر احترام مینگرد و به تقوی و پاکی دیگران معتقد است و میخواهد مثل اشخاص نیک باشد عاری از احساس و غرور است و اگر يك شخص فکر میکند که دارای همه صفات نیک است و همه صفات نیک در وجودش موجود است مغرور است و باید در رفع آن بکوشد. علماء میگویند: مغرور کسی است که خود را دارای همه صفات نیک میداند و شخص با مناعت آنست که بانام قدرت بکوشد که دارای صفات نیک شود.

اشخاص متواضع و با مناعت هیچوقت مجبور به خورد ساختن شخص خود نیستند و حاضر هم نمی شوند، زیرا اشخاص با مناعت و متواضع بالای دیگران زیاد تر فکر میکند و قدرت بیشتر شناخت مردم را دارند و خود و دیگران را زیاد تر مطالعه و مقایسه نموده اند، چون در پیش عد های شان توازن موجود است از آنها اشتباهات کمتر رخ میدهد که باعث رنجش خاطر دیگران شود در آنصورت مجبور نیستند که خود را خورد بسازند.

همین که يك شخص فهمیده که مغرور است راه اصلاح باز است اما اگر کسی فکر میکند که غرور و کبر در وجود او نیست شروع به مغرور شدن نموده و راه بهبودی را بروش بسته میسازد.



شعر

سرشار روشنی

مستی اندیشه

در مستی اندیشه ها
 در رازگفتن های دل
 با اختران خنجر
 شب بگذرد از نیمه ها
 * * *

این نوریان خوشنما
 سیمین بران آسمان
 همراز شب های من اند
 هم راز دار عشق ها
 * * *

زان خنده های پرریا
 زان چشم های بی هوس
 تسکین شود درد دلم
 زان چشمک بی مدعا
 * * *

این دلربایان نکو
 در شام بی پایان غم
 آرام بخش جان من
 توفیق بخش آرزو

باغ

مرهم منته به سینه پردردو داغ من
 زایل مساز رونق گل های باغ من
 ای داغ ! از تو پیر و شب و روز یافتم
 یعنی بروز باغ منی شب چراغ من
 قدم درین چمن زخمو خار بیش نیست
 جز برق زبستی که فتد در سراغ من
 شادم به زیر سایه دیوار رسته ام
 خورشید ره نیافت به کنج سراغ من
 یارب چه کیف داشت سرابی خورده ام

سرگشت خاک ونشته نرفت از دماغ من
 منت گزار ساقی میخانه نیستم
 لبریز گشته از خم دیگر اباع من
 در بزم ها و دیر و خرابات بردمش
 یکجا تکشت شاد دل بیدماغ من
 سری اگر به گلشن طبعم کنی نوید
 هرگز گناه هرزه نابی به باغ من

نوید

دختر دشت

نیشه های برغبار پنجره خالی است
 از فروغ ماه زرد و نمرنگ امشب
 باد شب آهنگ وحشی میرسد از راه
 میکند باشعلی فانوس جنگ امشب

عکس اختر در میان برکه میرقصد
 مرغ حق بر شاخسار بید میخواند
 میدود تیر تنهایی در دل ظلمت
 خط زینش بروی چرخ مینماید.

از کنار جاده اسپه می کشد سینه
 سینه اودر سکوت بیشه می پیچد
 بر فراز شاخه های سنجید گلریز
 زین صدا گنجشکهای خفته می لرزد

من بروی بسترم افتاد ام تنها
 چشم من سوی یکی تصویر می بیند
 در میان قاب آن تصویر بردیوار
 دختری دردشت «ارجی» لاله می چند
 محمود فارانی

را بنه

را بنه له میانه جفا وباسه
 سترگی که توری دلبر زما
 توردی بیکی دی پرتندی بانندی
 په زخمی گیری دی عاشقان گیری
 لب دی لعلونه دردی دندان دی
 ابرو کمان دی هذالقیاسه
 گل دگلشن نی ، درعدن نی
 زخمی دی کره مخ راجار باسه
 پری بیگری نازک صدایی
 نور خوبان دیردی په چپ راسه
 عبدالسلام یم داستا غلام یم
 ذیر امید واردی زه په انعام یم
 (ملا عبدالسلام)

افسانه

هله مخ رانه بنکاره کره دیوانه شوم
 به همه واره عالم گیتی افسانه شوم
 آشنایی دله بنادی نه وغم وه
 جه راهسی له بنادی بیگانه شوم
 ستا دزلفو دلم می ولیده په لاری
 له مسجده نه مقیم په بنخانه شوم

ستاد زلفو دزنجیر هوس می وگر
 نهجه خه له بی عقلی دیوانه شوم
 خه جه تل دیونیو په شماره وم
 بیاله گووه په ساعت گیتی فرزانه شوم
 خه خوشحال هم بی نظیر یم په عالم گیتی
 چه من په بی نظیری جانانه شوم
 خوشحال ختک

توبه شکن

نگار کن که نریزد ا دهی چو ناده به دستم
 فدای چشم تو ساقی، به هوش باش که مستم
 ز سستگ حادثه تا ساغر دم درست نماید
 به وجد خیر و تصدق هزار توبه شکستم
 چنین که سجده کنم بر حفاظ پیش جمالت
 به عالمی شده روشن که آفتاب پرستم
 نه شیخ میدهم توبه و نه پیرمغان می
 ز بسکه توبه نمودم ز بسکه توبه شکستم
 نداشت خاطر ام اندیشه بر زروز قیامت
 زمانه داد به دست شب فراق تودستم
 یغمای خندقی

چراغ

اوسنی ادب :

چه ظلمت است اینکته :

گشت - غفلت به چشم باران - ز نور پیدا همه :

به پیش خودیم - امان سراب هایی - زدور - پیدا

فسون و الفسانه توومن نشانند بر چشم و گوش دامن غبار مجنون :

به دست روشن

چراغ موسی : به طور پیدا درآمد و رفت معو گشتیم وی بجالی نبرد :

گوشش

رعی که کردیم - چون نفس ملی : نشد به چندین عبور

پیدا

به پا :

ز رفتار و ارسیدن

به لب :

ز گفتار فهم چیدن

به پیش خود نیز کس نگردد بس جز به قدر ضرورت

پیدا

به فهم کیفیت حقیقت

کراست بینش ؟

کجاست فطرت ؟

به غیر شکل قیاس ساینجا -

نمیکنند چشم گور ...

پیدا

چه ظلمت است اینکته :

گشت - غفلت به چشم باران

ز نور پیدا

همه : به پیش خودیم - امان

سراب هایی - زدور -

پیدا

(ابوالمعانی بیدل)

اوسنی ادب

اوسنی می لاری خونابادی نه دی داخو به دی جی آدم زادی نه دی هیری سنندری رایادیری ولی تیری قوسی خوراته یادی نه دی سترگی گه لاری جی جام شته خما مرمی ارمان سترگی می مرای نه دی داخوصلی به محبت کی زما

خوانی دی خوانی خوازادی نه دی داخو هونبیاوی وی ساده سوی ولی بنکاری جی سترگی دی صادی نه دی تیری خوورخی دخوانی سوی حمزه تیری به خودوی جی بریادی نه دی استاد حمزه شیواری

لرغونی ادب :

خریدار خط

چی به ناز دمیخی راغی خریدار خط لاس تهرلی حسن بیایی جلب دار خط جوروجفا ، کبرله حسنه بر طرف که جی بری راغی قهرولی شسوار خط دنباست ملکی به بوخله کتبت که جی بری راغی ملاتهرلی صوبدار خط خونری زمری دحسن لکه بوت شه جی بی ولید سیاگوش به دندوکار خط مقامی جنبی بی ولویستی به مخ کی به خرام خرام جی راغی واریه وار خط جی مدام بی ماتول دزره کو تونه غل دحسن بندوبان که خوکیدار خط جی دسبر زدری ترکووو لوپ گیری به هغو زرو ، بیدل ، که دنیا دار خط ، بیدل

پیغور

چه سوخته ژوندی دهر چه سخت اوروی تر اهرسی ژوند مرینه دی چه به گور وی بی دلبره که خوک ناست دی به گلزار کبسی دا گلزار ورته دمار دلرم گور وی که بی یاره بنادی غواری به جهان خوک بنادی نه سی چه تل غم پر باندی زوروی بی آشناکه نظر کا دبل و مخ نه بهتر دادی چه به دوارو سترگو کوروی رویشایی چه بی دیار له مخه غواری دا جهان دی به ده شبه دعاتم توردی چه گفتار گاندی به عشق کبسی بی کرداره محمد دایه مینه کبسی پیغور وی محمد

خواب در باران

بگذار باران ترا ببوسد بگذار باران باقطره های تیره بی خود برسرت فروریزد بگذار باران لالائی بخواند

باران در پیاده روها :

آبگیر های آرام به وجود می آورد

باران درجوی ها :

آبگیرهای روان به وجود می آورد باران شب هنگام برنام ماترانه کوتاه خواب می خواند

ومن ،

باران را دوست دارم .

لنگستون هوز

لندی

بربام ولاړه یم ختگیږم له خوبه نه یم دیارغم غلظومه تر تادی غم لاوفا دار دی ته کله کله غم دی تل راسروینه ماجی داستا به خولی گل کی دموره یونی نظری به سی مینه خدایه کوچی به کوچ روان کی جی بنیایسته بدرنگی کبری وپی خینه دتا د دوو سترگو دپاره وطن می پرینسود همسایه دنوروسومه جی سالوواله دی زره غواری دکوو سر به اجاره واخله مینه «دلایمان خوبونه»

خشک

آسمان تنها و شب تنها دست تنها بود من تنها راه تنها سنگ تنها خاک تنها باد سرکش بود تنها روشنی ماه هم تنها

کام هایم: در مسیرش

ماسه هارا می پراند از خواب

از طنین کام های خسته من :

خاطرات شرش باران

درون ذهن خشک دست پیداشد

من به راهم ... همچنان آرام می رفتم

به راهم همچنان آرام می رفتم

قلیم از وحشت چنان پر نفس میگردد

که گویی گریه مرگم بود

رفت

لهو

زد عشق بهیت نیولی خیل دلبریم دنیا لهنی اوبدی ناخیر یم دانستا به یودیدن که رانه ورتک شی زه رافسی بهورگیدن دجال اوسریم له زخمی زرمی سیلاب داوینکو درومی له زخمی دیار دینو به خنجر یم ستایه مینه کبسی رسوا شوم تودی حده به جهان کبسی هری خوانه لکه له ریم مامنی تومونه ستایه عشق کبسی زه ملنگ به وینو رنگ دستارنگ یم «سپارگله» له خوبانو امید مکره غولول گابوه دبنکیو به هنریم

سپارگل

اولسی ادب :

دپاولو شرننگ

خوبه ارما نونه دزره تنگ ساتم نوره به دی لارلکه ملنگ ساتم تاجی به سر وینو سترگی سری گیری زه به لیمی سری به وینو رنگ ساتم سترگو دی دسترگو لارخا رلی ده غورکی دانستا دپاولو شرننگ ساتم درد دژوند و سترگو ته دوا سوله خکه تودی خاوری دبتنگ ساتم زه حیران به اوس زرگی تسل کریم داکیلی به یارته به پالنگ ساتم محمدعالم حیران دلغمان اولسی شاعر

فریاد ماری



پیوسته بگذشته

میس گرام برای يك لحظه متردد ماند اما باز هم همان لحن شوخ خود را یافته گفت : اگر این سوال را جواب بدهم، آيا راز دیگران را فاش کرده نخواهم بود؟ ولی لیتس حقیقتا این حرف رازده است . تصور میکنیم از زندگی خانوادگی خودش چندان راضی نیست . راستش اگر من هم می بودم زندگی زیر یک سقف با مادرا ندر برابرم غیر قابل تحمل بود، حتی یک دقیقه اش .

گریزلدا بطور جدی به جواب او پرداخت : ولی شما دختری متکی بغود و صاحب کرکتر هستید .

این جملات خیلی خوش میس گرام آمده گفت: این درست هیچکس مرا بکاری که دلم نخواهد مجبور کرده نمیتواند . حتی زنی که چند روز قبل دست مرادید اینمطلب را بتاکید یاد کرد. به دوکتور ستون هم در همان اوایل کار تذکرادم که هر موقع دلم خواست کسارش را ترک میکنم. این دانشمندان انسانرا خیال ماشین می کنند. مثلا همکار ان خود را یا متوجه نمیشوند که در کنار آنها کس دیگری هم هست و کار میکند یا اصلا وجود او را فراموش میکنند .

- بادوکتور ستون میشود پراحتی کار کرد زیرا اگر آرکیو لوزی مورد علاقه شما باشد، در آن صورت باید از کارتان خیلی راضی باشید .

- راستش هنوز اینمطلب را بدرستی نمیدانم. برای من حرفیهای که صد سال از آن گذشته ، چندان جالب نیست ولی دوکتور ستون بقدری به مسلک خودش علاقمند است که اگر من نباشم غذا خوردن را هم فراموش میکند .

گریزلدا پرسید: آيا او صبح امروز به قبرستان رفت ؟

- خیر، دوکتور ستون امروز صبح قدری ناراحت بود. از بجهت از بستر بیرون نیامد. لاجرم گلادیس کوچک شما هم کار امروز خود را تعطیل کرد .

من گفتم: خیلی متاسفم .

- نه، بیماری او زیاد مهم نیست و یقین دارم باین زود بیا دومین نفر در دهکده نخواهد مرد. اما در حقیقت شما بگوئید آقای کلمنت ، زیرا طوری که شنیدم تمام امروز صبح را با پلیس همراه بوده اید . آنها چه فکر میکنند ؟

به اهستگی جواب دادم : در گرفتن تصمیم هنوز متردداند. میس گرام فریاد زد :

- حتما فکر میکنند آقای ری دینگ قاتل نیست، اینطور؟ رسام جوان جذابی است و خیلی به آرتیستهای فلمی شباهت دارد . وقتی به انسان صبح بخیر میگوید ، چنان لبخند زیبایی چهره اش را روشن میکند که طرف بیخود میشود . وقتی شنیدم پلیس او را توقیف کرده، بگوشهای خودم باور نکردم . پلیسهای دهکده اکثر همینطور ناشی بوده اند.

- ولی اینبار نباید تقصیر را متوجه آنها بدانید. آقای ری دینگ خودش تسلیم شده و اعتراف کرده است .

- چه ؟ بیچاره رسام : ولی اگر من مرتکب جنایت می شدم هرگز بزودی رفته تسلیم نمیشدم . من تا کنون فکر میکردم این لئورانس ری دینگ واقعا آدم هوشیاری است . برو و تسلیم شو! عجب حماقتی! خوب پروتیرو را برای چه کشته است ؟ آيا این را الفشاء کرده است ؟ آيا نزاعی بین آنها رخ داده ؟

من جواب دادم: هنوز بطور قطع معلوم نیست که اوقات پروتیرو باشد .

- اما وقتی رسام اعتراف کرده طبیعی است که او خود حقیقت را بهتر از هر کس دیگر میدانند. تصدیق کردم: آری اینطور است . ولی داستانی که نقل کرده از نظر پلیس قابل قبول نیست .

- اگر قاتل نیست پس چرا رفته تسلیم شده ؟

من حاضر نبودم به میس گرام در بنمورد توضیح بیشتری بدهم تا فانتازیا او فراهم گردد بهین دلیل چیزهای نامفهومی زیر لب زمزمه کردم .

گلادیس گرام ناراحت شده گفت: دیگر باید بروم . و از جا بلند شده افزود: حتما دوکتور ستون از اینکه رسام خود را قاتل معرفی کرده شگفت زده خواهد شد .

گریزلدا پرسید: آيا این جریان مورد علاقه او هست ؟

میس گرام سر جنبانده جواب داد: او آدم عجیبی است . فهمیدن اینکه چه فکر میکند غیر ممکن است . در گذشته ها غرق شده است. یعنی از اینکه روی جسد يك جنا است تازه تحقیق کند، ترجیح میدهد يك گارد گهشه برنجی قدیمی را مدتها مطالعه نماید .

گریزلدا موقعی که در راپشت سر میس گرام بسته برگشت، گفت :

- در اصل انسان بدی نیست . بسیار صریح و طبیعی حرف میزند. راستش گلادیس گرام از آن دختران خوش مشرب و خوشخویی است که شخص از صحبتش احساس خستگی نمیکند. خوبه، حالا تو بمن بگو وقایع از چه قرار است . از کنجکاوی چانه پلپ آمده ...

مطابق خواهشش عمل کردم . پس از شنیدن ماجرا، گریزلدا با حیرت و علاقه فریاد زد :

- پس لئورانس اصلا عاشق آن پروتیرو بوده نه لیتس . انسانها گاهی چه کور میشوند. میس مارپل هم دیروز شاید به این موضوع اشاره میکرد، نیست ؟

چشم از او برگردانیده گفتم : (آری) در همان لحظه ماری خدمه ما داخل گردید و من خطاب به او گفتم: ماری، آياتو حقیقتا مطمئنی که شام دیروز صدای فیر اسلحه را نشنیدی؟

- موقعی که آقای پروتیرو کشته شد؟ خیر، طبعاً نشنیدم . اگر می شنیدم طبعاً بلا فاصله در صدد می برآمدم ببینم چه واقع شده است.

- درست است ولی ... (درین موقع سخنان میس مارپل بیادم آمد که صدای فیر را از داخل جنگل شنیده است.) خوب آيا از جای دیگری صدای اسلحه نشنیدی مثلا از جنگل ؟

- آه .. آن یکی ؟ آری اکنون بغضامی می آورم - به نظرم شنیدم. تنها يك صدای فیر... اما چیزی عجیبی بود .

- ساعت چند ؟

- این را درست بغضامی نمی آورم اما میتوانم تخمین کنم که از ساعت جای معمولی عصر بعدتر بود .

- آيا خیلی پیش از ورود آقای ری دینگ بخانه بود ؟

- خیر.. فقط ده پانزده دقیقه پیشتر . تصور میکنم زودتر ازین نبود .

سر خود را به عنوان رضایت تکاندادم و پس از آنکه ماری از اتاق بیرون رفت، بسوی گریزلدا برگشتم گفتم : (حس میزدم) .

گریزلدا گفت :

- ماری از مردن پروتیرو غصه نمی خورد بلکه خوش است زیرا پروتیرو محبوب او را بزندان افکنده بود .

- گفتمی محبوب او را ؟

- آری، ماری از دوسال به اینطرف با مردی بنام آرچر نرد عشق می باخت و پروتیرو به عنوان اینکه آرچر روزی بدون اجازه به شکار پرداخته او را روانه زندان کرده بود .

- من ازین موضوع خبری نداشتم .

زنم با مهربانی گفت : لن عزیز، واقعا توضیح چیز خبرنداری. من زیر لب جواب دادم اینکه همه میگویند صدای تیر را از جنگل شنیده اند خیلی عجیب است .

گریزلدا سر خود را تکان داده گفت :

- صبح هم عجیب نیست . گاه گاهی مردم برای شکار به جنگل میروند. به همین جهت همینکه انسان صدای فیر را میشنود بلافاصله جنگل را به خاطر می آورد و تصور میکند این صدا را از آنطرف شنیده است .

درباز شد ماری وارد گردیده اطلاع داد که کپتان مالچت به همراه مفتش آمده و در اتاق کار تان منتظر شما هستند . وقتی نزد آنان رفتم در همان نگاه اول دریافتم که آنان (کپتان و مفتش در موضوع قتل توافق ندارند به جیره مالچت خون دویده خشمگین به نظر می آمدند حاکم لیکه مفتش خو نسرود جدی بود .

مالچت گفت: متاسفانه آقای مفتش سلاک در حادثه قتل ری دینگ جوان را بی تقصیر میدانند سلاک با لحنی مشتبه سوال کرد: اگر قاتل نیست چرا ادعا میکند که پروتیرو را به قتل رسانده است.

مالچت گفت : اما فراموش نکن که خانم پروتیرو و نیز عین همین ادعا را کرده است .

سلاک با لحنی مشتبه سوال کرد: اگر قاتل او يك زن است و زنها گاهی از خود احساسات سنگینی بروز میدهند. من قطعاً نمیتوانم قبول کنم که آن پروتیرو قاتل باشد، وقتی از توقیف رسام خبر شد این حکایه را جعل کرد و من ازین بازیها زیاد دیده ام. ولی بحث رید بنگ جدا ست. او مرد زرتک و عاقلی است و خود اعتراف به قتل میکند لاجرم او قاتل پروتیرو شمرده شده می تواند .

تیاچه هم متعلق به خود اوست و کسی این را انکار کرده نمیتواند. اکنون این را هم میدانیم که جنایت به خاطر خانم پروتیرو اتفاق افتاده است در نخست این نکته اندکی تاریک بود ولی حالا کاملاً روشن است .

خوب، آيا میتوان قبول کرد که ری دینگ مقول را خیلی بیشتر مثلا در ساعت پنج ژوندون

وزیم کشته باشد ؟

- این غیر ممکن است .

سایا فهمیدی امروز از صبح تا بعد از ظهر
ریدینگ مصروف چه کار های دیگری بوده
است ؟

سده دقیقه گذشته از شش در دهکده و در
نزدیکی مهیا نسرای ((خوک آبی)) دیده
شده است . از راه عقبی بسوی بالا حرکت

میکرده و پیرزن موضوع بحث شما هم او را
دیده است . راستش هیچ چیز از نگاه تیز
و کنجکاو این پیرزن پنهان مانده نمیتواند .

بعد از آن رسام ریدینگ در آتیه با خانم آن
پرو تیرو ملاقات کرده است و ساعت شش
و نیم با هم بیرون رفته اند . دوکتور ستون

با آنها همراه شده و خودش اینو ضوع را
تایید کرده است . همه با هم مقابل پسته خانه
ایستاده چند لحظه صحبت کرده اند . آنوقت

آن پروتیر و برای گرفتن یک کتاب بالمبانی
بطرف منزل میس هارتل رفته و این هم
درست است . بامیس هارتل صحبت کردم

تصدیق کرد که خانم «آن پروتیر» تا ساعت
هفت نذاو بوده و بعد گفته : ناوقت شد
باید بغانه بروم .

وضع و حالتش چگونه بوده ؟
خیلی آرام و راحت . حتی میس هارتل
گفت که خیلی سر حال هم بوده است . وضع

نگران یا مشوش در او ندیده .
ساده بدهید .
ریدینگ و دو کتور ستون هم از کنار

پوسته خانه بسوی مهیا نسرای خوک آبی
رفته اند و در آنجا مشروب نوشیده اند .
رسام بیست دقیقه مانده به ساعت هفت از

دو کتور جدا شده است و کمی شتا بسزده
از راه دهکده به اینطرف آمده است خیلی ها
او را دیده اند .
خوب ، و اینده فعه از راه عقبی وارد شده

است ؟
خیر ، از راه مدخل اصلی خانه وارد گردیده
سراغ آقای کلنم را گرفته و فهمیده که آقای

پرو تیرو هم آنجاست . سپس داخل همین
اتاق گردیده و مردک راکشته است . فقط
همین . دیگر لزومی ندارد قضیه را پیش ازین

دنبالتس برویم و شرح و بسط بدهیم .
مالچت که از اصرار دست بردار نبود ،
گفت : ولی اظها رات دوکتور باید وک را

فرا موشن نکن . وی گفته بود که غیر ممکن
است پروتیر بعد از ساعت شش و نیم
به قتل رسیده باشد .

- ((دو کتورها)) افاده ای از نوعی تحقیر
در سیمای سلاک ظاهر شده جواب داد : اگر
بخوا عید روی حرف دو کتور ها حساب کنید

پس بهن بگوئید تاکنون کدام بیماری رادرس
تشخیص داده اند .
- این یک مساله تشخیص نیست و دوکتور

«بایدوک» راجع به ساعت قتل بطور قطع
حکم کرده بود . سلاک نمیتوانی این مساله را
نادیده بگیری .

نا گمان چیزی بغاطر من گذشته داخل
صحبت آنان تسلیم و گفتم : مرا هم فراموش
نکنید . منم به جسد دست زدم دیدم سرد

است . این را میتوانم سوگند هم بخورم .
مالچت جرئت بیشتری یافته گفت :
میشوی سلاک ؟

سلاک گفت : خوب دیگر انهم روی دیگر
قضیه است و گر نه خیلی زود میشد این

مساله را حل کنیم بخصوص که آقای ریدینگ
رسام خیلی برای رفتن سر چوبه دار عجله
دارد .

مالچت گفت : منم ازین مو ضوع متعجب
شده بودم .
مفتش خرید : ولی مساله ذوق ها مطرح

بحث شده نمیتواند . شاید ریدینگ انورمال
یا چیز دیگری باشد اما ما ناگزیریم گسار
خود را از نو آغاز کنیم . سپس متوجه من

شده گفت : چراوی مو ضوع ساعت دقیق
سعی کردید مرادچار آشفنگی حواس بکنید ؟

من معنی این کار را تا هنوز نفهمیده ام و در
هر صورت نوعی ممانعت از اجرای عدالت
تعبیر شده میتواند .

جواب دادم : من سه مرتبه سعی کردم این
موضوع را بشما توضیح کنم در هر دفعه با
خشونت مرا مجبور به خموشی ساختید و برای

گوش دادن به اظهارات من حاضر نشدید .
این آمد کم بود آقای محترم . اگر واقعا
میخواستید میتوانستید هر طوری هست قضیه

را بمن حالی کنید .
«باقی دارد»





مادرزدها

گفته اند که دزدنashi به گاهدان میرود . بلی قضیه ازین قرار است که اخیرا دزد ها پنج مار سمی را از موتور يك مارگیر-ریوگوسلوی ربودند . بی آنکه خود شان بدانند . مار ها که دريك جبهه شکل عادی داشت و احتمالا دزدها به این خیال بودند که جبهه حاوی جنس قیمتی است . پولیس توسط رادیو به دزد ها اخطار کرد که مراقب باشند چون نیش این مارها به شدت کشنده است .

خود مارگیر که معروف به پیتراس سیکولیس است به دزدها توصیه کرد که ما شین نیپ ریکارد و وسایل دیگری را که از موتور او دزدیده اند برای خودشان بردارند . اما مراقب مارها باشند . مارگیر به دزدها گفت که مار ها برایم بسیار باارزش است و قیمتی نمیتوان روی آنها گذاشت اضافه کرد که من با هر پنج مار برنامه اجرا میکنم و آنها برای تامین معاش من اهمیت اساسی دارند . و برای من پرخطراند چون من نسبت به آنها مسئولیت دارم .



مادرید

مادرید پایتخت اسپانیا، که در مرکز آنکسور از سطح دریا بلند تر است قرار دارد. روی همین اصل در زمستان سرد و در تابستان گرم میباشد. جاده های دو طرفه عریض مادرید رادر ختانی سرسبز پوشانده است .

مادرید مرکز صنوعات چرمی، تبا گو و جواهر سازی است .

در مرکز شهر يك میدان بزرگ قرار دارد که به آن دروازه خورشید میگویند . یکی از بزرگترین بنا های مادرید قصر سلطنتی است اما از سال ۱۹۳۱ تاکنون در آن قصر هیچ پادشاه زندگی نکرده و ساختمان این قصر تاریخی مدت سی سال به طول انجامید و در سال ۱۷۶۴ تمام شد. از بناهای معروف دیگر این شهر قصر کراواست که بزرگترین، جالبترین و برگزیده ترین مجموع های نقاشی جهان در آن گردآوری شده است در مادرید کتابخانه ها و موزه های عظیمی وجود دارد .

در مادرید رقص های معروف و دلچسپ خنود

رنج شوهر داشتن

بسیاری از زنان همیشه در غیاب شوهر شان ترس واضطراب دارند . ترس از اینکه فکر میکنند نکند درین موقع شوهر شان پیش معشوقه شان باشد. ولی زنان بیوه و شوهر مرده میتوانند از یک چیز سپاسگذار باشند و آن اینکه همه شان میدانند که شوهر های شان کجا است .



زندگی ماهی های سفید

حیوانات روی زمین متعدد به اشکال مختلف با شرایط زندگی متفاوت در قسمت های گوناگون زمین زندگی میکنند و به همین نسبت تعداد شان متنوع و زیاد اند . طرز زیستن ، عادات و طرز تکثیر آن ها زیاد مختلف است .

ماهی آزاد نوع ماهی کمیاب است که طرز زندگی از عجیب ترین و درعین حال باشکوه ترین و پرتلاش ترین زندگی ها است . این ماهی که جسم کمی بزرگتر از ماهی سفید دارد،



زندگی راز مرتبه آرام و بدون پیچ و خم به همواری رود خانه آغاز میگردد و بعد از يك سال تمام رودخانه را طی میکند و به دریا میرود . و چند سال در آنجا میماند و وقتیکه میخواهد تخم ریزی کند. سفر بر ماجرا طولانی و خطرناکش آغاز میشود . ماهی آزاد از دریا به رودخانه بر میگردد با زحمت و مشقت و صف ناپذیر حرکت میکند. از زیر تخته سنگها صخره ها و هزاران خطر میگذرد. بار دیگر به

سرچشمه رودخانه در محل که آنجا به وجود آمده توقف کرده و در همان محل تخم ریزی میکند .

اغلب ماهی ها چنان از سفر پر رنج خسته، کوفته و مجروح میشوند که بعد از تخم ریزی میمیرند . آيا به نظر شما زندگی عجیبی نیست. این سفر پر خطر در باز گشت بعد از سالها به زادگاه شان جالب و افسانوی نیست .



میگویند يك زن تارموی را از فاصله ده قدمی روی لباس شوهرش میبیند ولی نمیتواند در بزرگ گراز را از فاصله دو قدمی ببیند .

طبق اعمار در کشور امریکا سی هزار زن شوهردار به کار مشغول اند و این میرساند که برنامه های روز تلویزیون غیر قابل تحمل است .

سرعت مارگیر در فی ساعت ۱۸۰ کیلو متر است یعنی مافوق سرعت اکثر موتورهای جهان.

مارک تواین گوید: بگذارید از فریب دهندگان خود تشکر کنیم، زیرا که این کار برای آنها موفقیتی نخواهد داشت .

ازدوستان

کارایان معروفترین

رهبر ارکستر جهان

و به نواختن قسمت هایی از بعضی اپرا ها می پرداختند. در آن میان اگر برای پدرم کاری پیش می آمد، جایش را به من یا برادرم میداد من نواختن پیانو را از پنج سالگی آغاز کرده بودم و در دوازده سالگی همه کسرتو های را که برای پیانو ساخته شده بود از پرمیدانستم، اما انگشت میانه ام تحرک و توان زیادی نداشت و به همین دلیل میدانستم که با وجود علاقه فراوان پیالیست چیزی دستی نخواهم شد. مدتی در این باره فکر کردم و عاقبت به این نتیجه رسیدم که رهبر ارکستر شوم.

از آن پس کارایان بفکر آینده سازی افتاد و درین راه لحظه ای از تلاش دست نکشیدم و همیشه به همکاری می گفتم: پیروز شدن آسان است. پیش از هر کار باید بداند چه میتواند بدست آورد و وقتی دانستید، آنرا بخواهید. من نبوغ و استعداد اعجاز آمیزی نداشته ام و اگر موفقیتی بدست آورده ام بدلیل کار و تلاش فراوانم بوده است. هرگز کمبود وسایل و کمی تجربه همکاری، هرگز ناامید نشدم و دست از کار نکشیدم. تصمیم داشتم رهبری ارکستر فیلارمونیک برلین را به عهده بگیرم و برای رسیدن به هدف به برلین رفتم. سال هادریں راه رهبر ارکستر گار کرده بودم و تجربه های فراوانی داشتم بهین دلیل یقین داشتم که به نتیجه میرسم اما باید راه ناصوابی را پشت سر میگذاشتم.

ابتدا مجبور شدم با خواننده های بی پایه ای کار کنم که از موسیقی هیچ نمیدانستند تاگزیر بودم هر یک را بیش از صد بار به تمرین وادارم تا قطعه ای را درست اجرا کنند. در این زمان درآمد کمی هم داشتم که بزحمت مخارجم را تامین میکرد. پس از مدتی شنیدم که یکی از تئاتر های شپور به رهبر ارکستر نیاز دارد. من توصیه و سفارشی نداشتم و فکر نمی کردم مرا بپذیرند. با این حال تصمیم گرفته همه گوشم را بکار ببرم و نیروی رهبریم را باده دقیقه تمرین به اثبات برسانم.

اوسالی: تریا عادل الیاس

(هربرت فون کارایان) سزار جهان موسیقی در سال ۱۹۰۸ در سالزبورگ یکی از شهرهای اتریش بدنیا آمد. پدرش پزشک سر شناسی بود و بهنگام فراغت کلارینت میزد. مادرش موسیقی زادوست میداشت و شیفته اپرا بود. کارایان میگوید: بیشتر شبها با دوستان در یکجا جمع میشدیم پدر و مادرم پشت دو پیانو که زو بروی هم قرار داشت می نشستند

جای پا

يك لحظه غافل از تونگشتم ولابین !!
حالی به پرزه نی نوشتم ادب نگر
آوازه ات به چرخ رساندم بسرو بیوس
مردم بعشق و بر سر راحت نیادم
بر من ز سنگ گو چگیا نت ستاره ریخت
پنهان ز خویشتن! بدل من سری بزن
گفتم چو قامت تو شود عزت بلند
شد کرده نی که چشم بچشم نیفکنی
جانا ترا که گفت که (توفیق) وا ببین!

فرستنده: میرزا محمد (مظلومی)

نکته ها

- ملتی که برق عایش با نیروی استقلال و آزادی به اهتزاز درآید هرگز ازین نخواهد رفت.
- کسانی که مخالف آزادی دیگران اند خود لیاقت آزادی را ندارند. (لینکلن)
- کسی که حفظ جانرا مقدم بر آزادی بداند لیاقت آزادی را ندارد. (فرانکلن)
- انسان میتواند هم آزاد باشد و هم مطیع قانون زیرا قانون اعلام اراده فرد است. (ژان - ژاک روسو)
- آزادی متعلق بیک نفر نیست مال همه است.
- آزادی حقیقی آن نیست که هر چه میل داریم انجام بدهیم بلکه آنست آنچه را که حق داریم بکنیم.
- برای بهره مند شدن از مزایای آزادی باید در برابر دشمنانش پایداری کرد. (گیزو)
- تمام کشمکش ها و تحمل الام و مشقات انسانی درین دنیا برای آزادی است. (کار لایل)
- آزادی از قوانین طبیعت ناشی میشود زیرا بطور آزاد دنیا آمده و باید آزاد زندگی کند. ارسالی: محمود (شاتوبریان)

دمین آواز

خوک چه گوری ستا صورت ته مستانه شی به لید گو ستا سری تیره زمانه شی
ستا به سترگو گبشی شراب دمجت دی خوک به بد نظریه گوری دیوانه شی
ستاله خولی نه چه راوخی هر دمیتی خور آواز بیا بری جووه دبلبلو ترانه شی
زه مجنون غوندی مین یم ستا به زلفو که له ژوند نه می هم جووه افسانه شی
مایلی خیل خگر دی ستا په زلفو زما بدن دی ستا به زلفو خولانه شی
که ته جا له مانه بووی وبل گورد ته زما له هفی لظلی نور مرگ ته بهانه شی
که خوک تا غوندی په عشق گبشی و لاکالندی دادی ستا غوندی رنگینه سرزانه شی
زه (بکتاش) تل ستا لیدوله هوسوسیرم
زما کوهل دی ستا صورت ته پروانه شی

محمد حنیف و بکتاش

چار بیستی ها

- خدایا عا شق زارم خدایا
گره افتاده در کارم خدایا
به تار الفت دام محبت
گرفتارم گرفتارم خدایا
- الهی در بگیره این زمانه
کس بایار خود گشته تنانه
الهی بچه شیطان بهیره
که احوال می بره خانه به خانه
- ایبار جان نخوردی هیچ به دردم
تکردی یک نگاه به رنگ زردم
اگر از خاطرت یار جان نباشد
رضایم نیست که در کابل بگردم
- الا دختر در مغز پسته باشی
سرت عاشق شدم گلدسته باشی
میان دخترها دل باتو دادم
مگر هوش کن سرم استاده باشی
- دولب داری به مثل مغز پسته
مرا از خود جدا کردی به دسته
به دل دارم که در پیشت بیایم
نمی تانم پرو بام شکسته
- بیا ای گل دلم دیوانه گشته
ز چشمت چشم من مستانه گشته
بیا یار وفادار شیرین
چرا از من دلت بیگانه گشته

ارسالی عبدالرحیم افغان یار

شخصیت زن در آئینه مطبوعات کشور

نیه و ترتیب از: ر.ر.

انتخاب از روز نامه جمهوری

تغییر زنان در نگرهار

سال ۱۹۷۵ از طرف موسسه ملل متحد به
حیث سال بین المللی زن در سراسر جهان
اعلام گردید. به تعقیب آن در کشور های
عضو ومنجمله در افغانستان تجلیل این سال
از طرف دولت اعلام و بعد در مرکز و ولایات
کشور کمیته های انسجام امور سال بین المللی
زن یکی بعد دیگر تاسیس گردید.
کمیته انسجام امور سال بین المللی زن
دروایت نگرهار تجلیل این سال را با ایراد
کنفرانسا و کنسرت با همکاری امریت اطلاعات
و کلتور ولایت نگرهار افتتاح نمود.
طبق پروگرام مرتبه کمیته انسجام بتاریخ
۲۰ دلو به محبس زنانه رفته، زنان محبوس
انولایت را از نزدیک دیده و در زمینه تئوری و ذهن
شان با آنها مذاکرات لازم انجام داد.
کمیته انسجام امور سال
بین المللی زن طبق پروگرام تئوری خود
کورس سوادآموزی را در دوغتون پو هنتون
نگرهار افتتاح نمود که در آن یکتعداد
پرستاران شامل گردیدند.
همچنان کمیته انسجام امور سال
بین المللی زن در ولایت نگرهار برای تجلیل



یک عده از بی سوادان ولایت نگرهار که توسط اعضای کمیته انسجام سال بین المللی زن
تئور می شوند و سواد می آموزند.

راز موفقیت

پاکیزه باشید تا مردم از شما نگرینند .
مؤدب باشید تا همه شما را احترام کنند .
خندان باشید تا باور نمی از دوش دیگران باشند .
بردارید .
جلی باشید تا کار های بهتری را به شما
معول کنند .
خوش قول باشید تا کسی را نرنجانید .
راستگو باشید تا همه به شما اطمینان داشته
باشند .
بامعیت باشید تا در قلب همه جای بگیریید .
شجاع باشید تا همه شما را بستانند .
وظیفه شناس باشید تا موفق شوید .

پرورش استعداد

های زنان

زنان همچنانکه در سایر مسایل و امور با
مردان دوش بدوش کار میکنند و در زندگی
اجتماعی مکمل یکدیگر اند در فعالیت های
اقتصادی و صنعتی نیز نقش بزرگی را ایفا
مینمایند و خدمات شایانی را انجام میدهند .
چنانچه تاکنون وظیفه خود را محض پرورش
اطفال و تنظیم امور منزل ندانسته اند بلکه
در امور زراعت همکار خوبی برای مردان بوده اند
در صحنه های جنگ پرستار زخمی های جنگ شده اند
و مشوق مردان به سربازی گردیده اند در
پرورش کلتور ملی سهم گرفته اند و بالاخره
در صنایع دستی ابتکارات و دست آورد های
دارند که اسباب انکشاف صنایع و تقویت
اقتصاد ملی را فراهم نموده اند .
امروز مشاهده می کنیم قالدین و گلیم دو قلم
درشت صادرات ماست که پنجه های هنرمند
زنان سازنده است الچه و انواع بافت محصول
بازوان توانای زنان است که پوشاک عسده
زیاد مردم ما را تشکیل میدهد دوخت های
محلی و مخصوصا پوستین دوزی کار اندیشه
وانگشتان هنر آفرین زنان است که بخارج
صادر میشود و علاقمندان زیادی را بسوی این

محصول هنری جلب کرده اند .
خوشبختانه در اثر ترویج سواد و دانش در
بین یکعده از این طبقه ساحة انجام خدمات
بیشتر وسیع گردیده و حتی در حقوق دیگری
نیز زمینه کار و فعالیت برای زنان فراهم
گردیده است که بسوی توسعه و گسترش
پیش میرود .
اما تجلیل از سال بین المللی زن محرک
نهضتی است که از یکطرف در برابر آن همه
خدمات و سهمگیری های زنان در فعالیت های
اجتماعی ، اقتصادی ، صنعتی ، فرهنگی
فرهنگی را انجام میدهند تا باشد که
حقوق بشری شان تامین گردد و در حقوق
اجتماعی خویش دست کامل یابند که بوسیله
آن زندگی خویش را بتوانند بهتر سازند
از جانب دیگر علم و دانش در بین ایشان هرچه
بیشتر ترویج گردد تا استعداد های زنان را در
ساحات مختلف هنری تربیتی ، صنعتی ،
فرهنگی و غیره پرورش دهد و سهم زنان
در خدمات و فعالیت های اجتماعی ، اقتصادی
بیشتر تبارز نماید .

ای زن

ای زن تو فقط هنر دست آفرینش می کنی
دریا با گهر و معادن با طلا و
تو میوه رستگاری بشر میباشی
بشر دایما زیبایی را از تهل بتو
می بخشند .
شا عران لباس زیبای ترا با نخ
های تخیل طلا می بافند و نقاشان
هر لحظه نقش جاودانی و تازه ترا
داشته می کنند .
دریا با گهر و معادن با طلا و
تو میوه رستگاری بشر میباشی
بشر دایما زیبایی را از تهل بتو
می بخشند .
شا عران لباس زیبای ترا با نخ
های تخیل طلا می بافند و نقاشان
هر لحظه نقش جاودانی و تازه ترا
داشته می کنند .

انتخاب از روز نامه ملی انیس:

محصول سر انگشتان هنر آفرین

یکی از کارگران فعالیکه محصول دستش در ایجاد قالین های ظریف افغانی شهرت جهانی کسب نموده، خانم مراد گلدی از ولایت بلخ می باشد.

وی از سن چهار سالگی نخ تابی را یاد گرفت و در سال هفتم عمرش بیافت قالینچه های کوچک شروع نمود.

از او در مورد طرز کارش پرسیده شد او گفت: از همان آوان کودکی ذوق سرشاری در خود میدیدم که در پرتو آن انگشتانم در کارگاه بافت قالین بحرکت می افتاد و بیست سال تلاش و تمرین مرا کارگر ماهری در تولید قالین بیار آورد.

او گفت: يك قالین شش متره را در ظرف سه ماه تمام می کند و هر متر ازین محصول ظریف شش تا هشت هزار افغانی خریدار دارد.

خانم مرادی گفت: زنان قالین باف در صفحات شمال وگلم بافان در صفحات مرکزی از جمله کارگران فعال زحمت کش کشور در امر تولید محصولات نفیس بشمار میروند.

همین زنان بشم گوسفندان و گوزک حیوانی را مستقیما برداشته آنرا نخ می تابند.

رنگ ربزی باریشه رودنگ یکی از بخته ترین رنگهایی است که تاکنون شهرت بین المللی قالین افغانی را در جهان حفظ نموده است.

دولت برای حمایت صنف قالین باف کارگاه های عصری و وسایل مجهز بافت را نمونه داده اکنون در اکثر نقاط قالین رابا جنسیت و کیفیت بهتر تولید می نمایند.

ازین خانم کارگر در مورد چگونگی رسیدن با مور منزل پرسیده شد در جواب گفت: وقتی کارگاه برای بافت قالین بسته شد آنگاه روزانه ۴ تا ۷ ساعت بکار می پردازد، روز های اول بعد از دوسه ساعت کار احساس خستگی میکند در حالیکه بعدا بعد از عادت کار همیشه کمتر ناراحتی را در خود می یابد.

وی میگوید: بهترین موقع کار صبح تا وقت نهار و بعد از ظهر تا شام است. در شب یادگیر مواقع روز آنقدر هاز یاد نمی توان کار کرد.

دیزاین هر قالین ابتدا توسط معلم قالین باف روی کاغذ نقش و بدسترس کارگر قالین باف گذاشته میشود، او مطابق تار شماری معلم کار بافت را دوام میدهد.



سر انگشتان اعجاز گر همین زنان و دو شیرگان است که با خون دل رقم می کنند و محصولات نفیس رابا خون سر انگشتان رنگین میسازند.

ازیناغلی امین متین

اشک مادر

مادری از دیده خون بار خویش
هر طرف گو یا سرور افکنده بود

دختر ده ساله مادر ز خواب
اشک و آه مادر بیچاره دید

مادر بیچاره اشک دیده ها
گفت اندر نار نا داری مرا

من غریب بیوه زن در زندگی
نیست جز این چاره اکنون مرا

گر ترا چون دیگران بودی پدر
اشکها از دیده کسی میریختم

ناله ها کردند و اشکی ریختند
شب برکت و صبح خندید و ولی

اشک گلگون ریختی در نیم شب
ناله که سرزدی او را ز لب

این شنید و نیمه شب بیدار شد
بادل پسر نم با ستفشار شد

پاک کرد و دخترش در بر گرفت
دست و پا وسینه و سر در گرفت

نان و آشامیدن خود چون کنم؟
دردل شب دیده ام پر خون کنم

هم مرا يك سر پناه و سر پرست
رشته ناله نمیدادم ز دست

دختر و مادر بمضمون نیاز
کس نشد آگه ازین سوز و گداز

ستاسی دوا و نو پوه باب

یو پوه زړه پوری از ماینبت

۴- آیا کله چه دخیلی میر منی سره ناندیری و هی خپه کیږی؟

۵- آیا کولی شی چه دخان دیساره درخ کولو نه تیر شی تر خو دخیلی میر منی دیاره سوغات واخلی؟

۶- په خصوصی ساعتو نو کی آیا دیو واقعی مین به خیر چلند کولی شی؟

۷- آیا دژوندانه په مره بر خه کنی دخیلی میر منی نظر یسه غواړی؟

۸- آیا دهغی مینی له امله چه دخیلی میر منی سره یی لری خپل مو تر دهغی په واك کنی زدی؟

۹- آیا کله چه دخیلی نارا می په باب درته خبری کوی دهغی خبری په ژوره توگه ووری؟

۱۰- آیا په کورنیو چارو کنی دغه سره مر سته کوی؟

۱۱- آیا زیات کار کوی تر خو ښه عایدات ولری اود دهغی دژوندانه ترخ به آرامی وخر خوی؟

۱۲- آیا یو وفادار میره یاست؟

د نارینه وو دیاره خوابونه:

که چیری مو حتی یو خواب هم مثبت نه وی ورکړی هغو خوابونه چه میرمنو ته ورکړی شوی دی مراجعه وکړی په ډیر افسوس سره باید وویو که چیری مو له یو نه تر څلورو پوری مثبت خوابونه ورکړی دی تاسی هره شیبه په کور کنی اوربلوی ښه به داوی چه خپل کور

ډیر داور په ضد بیمه کړی که چیری موله څلورو نه ترانو پوری مثبت خوابونه ورکړی وی توبه ژوند کنی لږ خه هڅه وکړی تر خو بریالی شی.

که چیری موله اتونه تر دولسو پوری مثبت خوابونه ورکړی وی نو تاسی د کورنی ژوند د نیکمر غی اصلی رمز پیدا کړی دی او باید وویل شی چه خدای ښه کړیدی چه ښه یی پیدا کړی ده په تیره بیا ستاسی ښخه.

دمیر منو دیاره خوابونه:

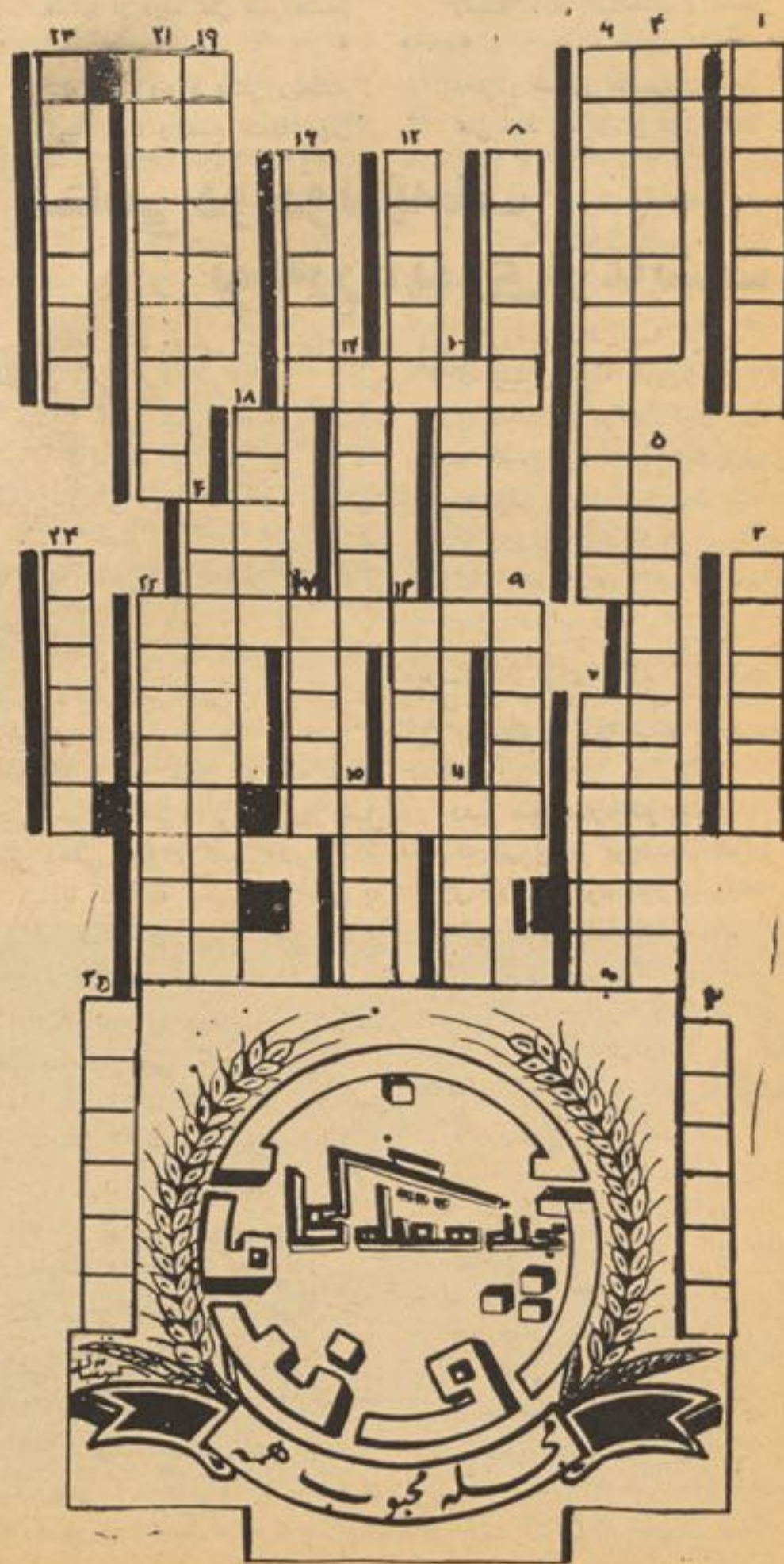
که چیری مو یو مثبت خواب هم نه وی ورکړی نو د کورنی ژوند په انتخاب کنی مو ساخته اشتباه کړی ده که چیری موله یونه تر څلورو پوری مثبت خوابونه ورکړی وی که چیری لږ زیات فکر ونه کړی نو ستاسی ژوند به په بیلتون تمام شی که چیری موله څلورو نه تر اتو پوری مثبت خوابونه ورکړی وی ستا سی ژوند کله ښه او کله ډیر خراب تیر یږی خوبه لږ فکر کولو اود عاقلانه لاری په غوره کولو سره کولی شی چه له بری نه ډک ژوند ولری.

که چیری موله اتونه تر دو لسو پوری مثبت خوابونه ورکړی وی ژوند ی دی وی ستاسی میره او افرین ستاسی به حال چه داسی خوندور کورنی ژوند لری ستا سی کورنی ژوند لومړی در چه جایزه گتلی شی.



جدول بازی

- این جدول تنها دارای شماره‌های عمودی می باشد و حروف افقی ندارد
- ۱- اثری از هنری فیلدنگ
 - ۲- اثر برجسته از موریس است
 - ۳- اثری از ولتر
 - ۴- کتابی از ویکتور هوگو
 - ۵- در اعماق اجتماع افسر او
 - ۶- کتابی از والتر اسکات



- ۷- زینب دره کتاب او است
- ۸- اثری از انتوان چخوف
- ۹- اثری از ماکسیم گورکی
- ۱۰- اثری از ولتر
- ۱۱- کتابی از ژان بیل سارتر
- ۱۲- اثری بر جسته افلاطون
- ۱۳- کتاب یاد داشت‌های روزانه یک دیوانه را نوشته است
- ۱۴- کتابی از ور کورد
- ۱۵- کتابی از ابر تو مورایا
- ۱۶- کتابی از استفان زوایک
- ۱۷- کتابی از پرو سیه مریمه
- ۱۸- اثری از اتل لیلیان و پنج
- ۱۹- کتابی از دافنه دوموریه
- ۲۰- مردی که می خندد را نوشته است
- ۲۱- کتابی از ایوان تورگنیف
- ۲۲- رافیل اثر این نو پسند است
- ۲۳- کتابی از افلاطون
- ۲۴- جای بای خورشیدرانوشته
- ۲۵- کتابی پرل باک



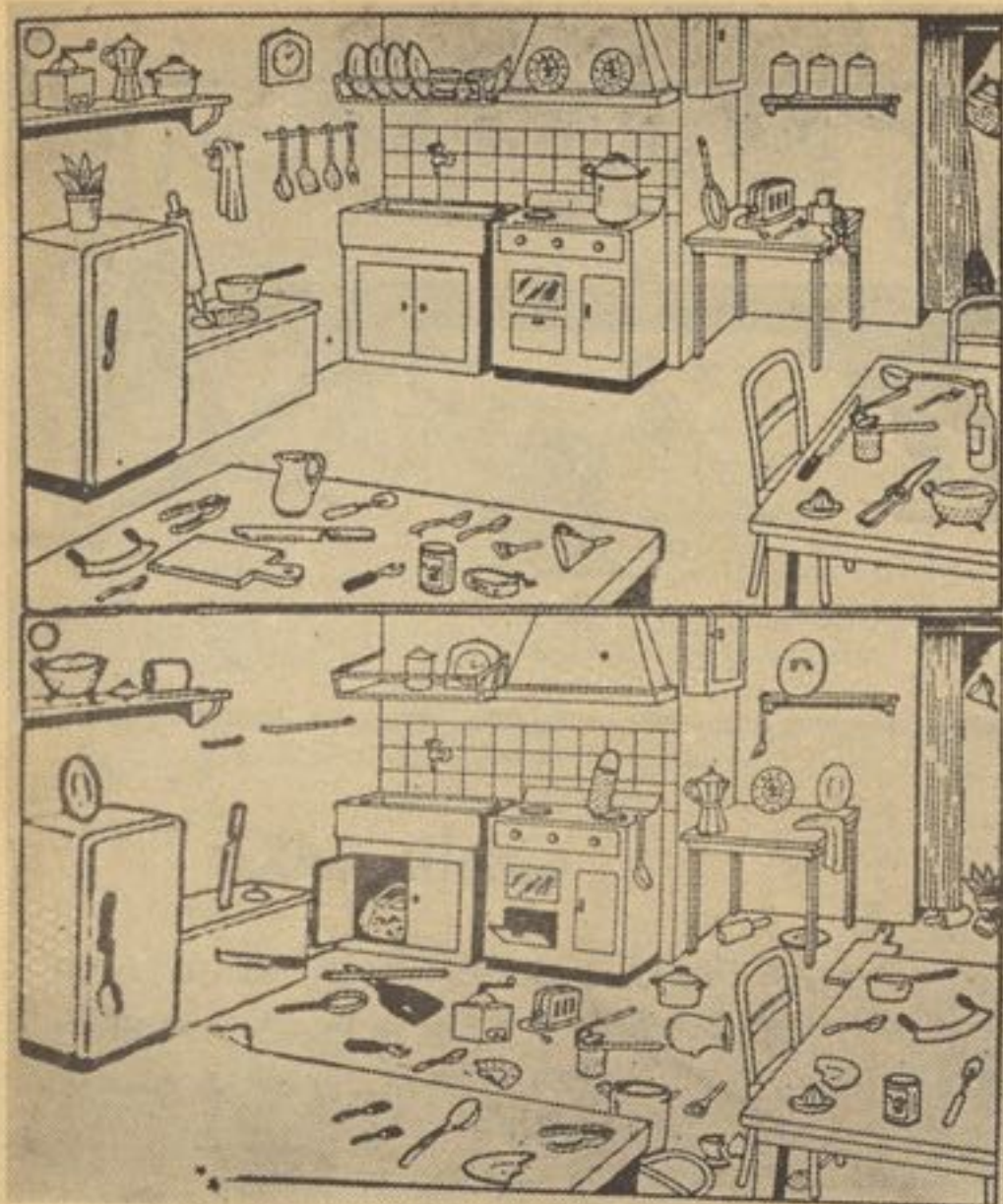
هنر مند پر آوازه ایست از هند که یکی از آلات موسیقی شرقی را با مهارت عجیبی می نوازد چنانچه آوازه شهرت و محبوبیتش به غرب انتشار یافته ، اگر کمی دیگر مورد او چیزی بگوئیم حتماً او را می شناسید ، ضمناً عکس او بهترین کلید شناختن اوست .



اینرا می‌شنا سید

در سال ۱۸۸۱ در مالا از شهر های اسپانیامتولد شد دولی تحصیلاتش را در فرانسه به اتمام رسانید و نزد پدرش که استاد نقاشی بود به آموختن صورت گری پرداخت و در سال ۱۹۰۶ و ۱۹۱۰ با اتفاق ژرژ براک کو بیسم را پایه گذاری کرد براک نخستین کسی بود که سنجاق و میخ را با نقاشی ها بش نو کرد و لی او تخته و چیز های دیگری به آن افزود در سبک خود شهرت و بیروانی فراوانی بدست آورد وی در ۱۹۰۰ نقاشیهای معمولی می کشید ولی درین سال تحت تأثیر مکتب امیر سیونیسیم قرار گرفت و برای مغازه ها و کاباره ها تابلو میساخت و در سال ۱۹۰۵ که بدوره آبی مصروف است سبک جدید مختص به خودش را بوجود آورد که در آنها سایه های متنوع آبی رنگ دیده میشد و بیشتر مادران گرسنه و گدایان کشیده میشد و بهترین اثر این دو رانش تابلوی زندگی است و لی بساز تغییری در کارش داد و دوره گلی رنگ را در نقاشیها پش بوجود آورد ولی در سال ۱۹۰۷ با کشیدن تابلوی از پنج زن عربیان که بوسیله خطوط عجیب آورد که بر از اشکال مکعبی و مخروطی و فور مو لهای هندسی بود که تمایلاتش را در خطوط زیبا مخفی میکرد و توانست سبک کو بیسم را عرضه دارد در سال ۱۹۲۵ باز تغییری در کارش داد و سبک سور آلیسم را بوجود آورد که در آن بکمک سمبولهای مختلف دنیای مخفی افسانه ها و احلام را تشریح میکند و بهترین نوع این تابلو ها دو تابلو است که مردم را در میان یک مشت خطها درهم و بر هم در یک بن بست هنری سرگردان کرده است و نمی توان گفت که هنری ندارد و نمی توان گفت کارش هنر ارزنده ایست بلکه زبان نقاشی او را اگر کسی بفهمد لذت می برد و اگر نفهمد گیج خواهد شد حالا شما بگوئید او کیست ؟

سه چیز کم است



در کلیشه بالا آشپز خانه منظم است ، ولی دخترکی آمده ضمن اینکه سه چیز را از آن برداشته است تمام ظروف را پراکنده ساخته آیا می توانید بفهمید که چه چیزها در تصویر پائین کم شده است ؟



آیا این دو ستاره سینمای هند را میشناسید . اگر میشناسید اسمهای آنها را برای ما بفرستید

اعداد نامعلوم

درین مسأله ریاضی بعضی اعداد اشکال گذاشته شده ، شما دوباره اشکال را به اعداد تبدیل کرده مسأله را حل نمایید .

$$\begin{array}{r} \blacksquare \blacktriangle \blacktriangle \blacksquare - \blacksquare \blacktriangle = \blacksquare \blacktriangle \blacktriangle \blacksquare \\ \blacksquare \blacktriangle \blacktriangle \blacksquare + \blacksquare \blacktriangle = \blacksquare \blacktriangle \blacktriangle \blacksquare \\ \blacksquare \blacktriangle \blacktriangle \blacksquare \times \blacksquare \blacktriangle = \blacksquare \blacktriangle \blacktriangle \blacksquare \\ \blacksquare \blacktriangle + \blacksquare \blacktriangle = \blacksquare \blacktriangle \blacktriangle \blacksquare \end{array}$$

شعر آشفته

این رباعی از کیست ۱ و لا آنرا منظم ساخته و بعداً بگوئید شاعرش کیست .

نشد ؟ از دلی که درد بیتاب تو کو
شوق خواب با که از تو بر دیده نشد
زدند بچشم از آن خا کستر آئینه
جدا شد دیدارت و آبگز نشد

حند اختلاف

بین این دو رسم که ظاهراً شبیه همدیگر است ده اختلاف وجود دارد ، اگر دقت کنید اختلافات مذکور را یافته میتوانید .



مسئله تشریح

سفید بازی را شروع نموده در دو حرکت سیاه را مات میکند ، شما طرز حرکات مهره های سفید را که منجر به مات شدن سیاه میشود در یابید .

رسم شهر
صیلاتش
مانند او
می بود
داخت
تفاق
گذاری
بود که
هایش
های
بک خود
بدست
های
ن سال
مسم قرار
کا باره
۱۹۰۵
ست سبک
بو جود
متنوع
بیشتر
کشیده
و رانش
باز
گلی
و جود
با کشیدن
بوسینه
اشکال
لهای
را در
یوانست
رد در
کارش
و جود
و لهای
نه ها و
بهرتر بن
طو است
ست خطها
ست هنری
ی توان
ن توان
ست بلکه
بفهمد
چ خواهد
لیست ؟

اگر اجازه فرمایی

مردی ظریف زن جمیله بی را دیده گفت :
 سچه شود، ای خانم اگر اجازه فرمایی که ترابه آغوش گیرم تا ببینم که توشیرین تری یا زن من. گفت: برو از شوهرم باز پرس که هر دو را چشیده است تا او خاطر نشاند کند .



عکاس با ادب

یکی از ستارگان سینما عکس خود را که یکی از مجلات چاپ کرده بود به دست گرفت و بسا تغییر نمرد تیلفون نام عکاسی آن مجله را گرفت و گفت :
 این چه عکسی است از من چاپ کرده اید چرا این قدر زشت و بد ترکیب است عکس هایی که آن مرتبه از من گرفتید ، خیلی بهتر بود علت این که این دفعه خراب شده ، چیست؟
 عکاس - که نمی توانست پیری هنرپیشه را به رخش بکشد خندید و گفت.
 آخر خانم علتش آن است که آن دفعه قبلی من ده سال جوان تر بودم.



فالبین : خانم وقتیکه فال شمارادیدم ستاره توباستاره من بسیار شبیه بود

تسلیمیت

و شب کارش گریه کردن بود. مردی دیگر به او گفت :
 احمد جان: شما زنتان مرد، چند روز پیشتر گریه نکردید و لی حالا برای گاو نان مدتی است که گریه می کنید ؟
 احمد گفت :
 آخر، روزی که زخم مرد، از -
 فرداش صد نفر می خواستند به من زن بدهند ، ولی تاحال از مردن گاو من يك هفته شد يك نفر پیدا نشد به من يك گاو بد هد :

زنی که با شوهر خود بسیار علاقه داشت به رحمت خدا رفت. آن مرد روز اول خیلی گریه کرد. روز دوم خیلی کمتر روز سوم اشکش هم پایین نیا مدو هنوز يك ماه از فوت زنتش نگذشته بود که کاملاً او را فراموش کرد .
 سپس از دوسه ماه، گاو وی که روزيك سیر شیر میداد مرد بساز آنمرد گریه کرد ولی این دفعه گریه اش تمام نمی شد، و روز



پدر جان من تمام کتاب های شمارابه (خرچ خانه) بردم عوض آن سامان های بازی خودرا گذا شتم.

فیلسوف و تیر انداز جاهل



بدون شرح

فیلسوفی در صحرا بی سفرمی کرد ، تیر اندازی جاهل و نوآموز را دید که هدفی را نشان کرده بود ، و تیر بر راست و چپ می انداخت .
واصلا تیرش نزدیک هدف هم نمی افتاد .
فیلسوف تر سید که مبادا تیری بر او زند ، رفت و متصل به هدف او نشست و گفت : یعنی ، ندیدم مو ضعی خو بتر از جای این هدف ، چه یقین است که تیر او بر هدف نخواهد خورد !

شخص غمزده

روانشناسی خطاب به مر یضس
روحی کرده و گفت :

- شما بسیار غمزده و نازا حت
وافسرده به نظر میرسید ، با ید
تحمل داشته باشید و بر یش
مشکلات و بدبختی ها به خندید !
- بدبختی من همین است ، چون
زن و خشوی من هیچکدام ر یش
ندارد !

سفر سودا گر

سوداگر از شهر به شهر سفرمی
کرد در میان راه اسب اش مر یض
شد و مجبور شد در کاروانسرای
تاصبح بماند ، به همین منظور در
کاروانسرای را زد سرای دارگفت ،
کی است .

سوداگر گفت : ما ، احمد بن محمود
بن صاحب جان ، بن یو سف ، بن حامد
از نواده فقیر رحمه الله علیه ، هستیم .
و آمدم امشب در اینجا بخوابم !
سرای دار از پشت در واژه گفت :
برادران !



ما فقط يك اطاق كو چك داریم ،
برای این همه شما جای نداریم !

بد تو شد!

مردی بخانه دو ستش ، که او را
مهمان کرده بود رفت و چند لحظه
که نشست صدای ویلن گوش خراش
به گوشش رسید ، در این وقت روبرو
میزبان کرد و گفت :
- مردم مثل اینکه آرزو دارند ،
ویلن بزنند ، ببینید ، این همسایه
احمق شما چقدر بد ویلن میزند ،
میزبان گفت :
- خیلی معذرت می خواهم ، این
مهمان کرده بود رفت و چند لحظه
که نشست صدای ویلن گوش خراش
به گوشش رسید ، در این وقت روبرو
میزبان کرد و گفت :
- مردم مثل اینکه آرزو دارند ،
ویلن بزنند ، ببینید ، این همسایه
احمق شما چقدر بد ویلن میزند ،
میزبان گفت :
- خیلی معذرت می خواهم ، این

فکر میکنم برای پرو فیسور شب
بغیر نگفته باشیم ورنه او چنین
کورمال کورمال نمی رفت .



زود باش که تمام آنها برای مهمانی آمدند

معلم کو

اتفاقا شاگردی در قطار او ل
نشسته بود و مشغول خوردن شیرینی
بود ، روزی مثل همیشه وارد صنف
شد و شروع کرد به درس دادن ،
وقتی در سش تمام شد رو به ،
شاگردانش کرده و گفت شما اگر
سوال دارید بپرسید .
اتفاقا شاگردی در قطار او ل
نشسته بود و مشغول خوردن شیرینی
بود ، روزی مثل همیشه وارد صنف
شد و شروع کرد به درس دادن ،
وقتی در سش تمام شد رو به ،
شاگردانش کرده و گفت شما اگر
سوال دارید بپرسید .
چرا آنقدر آهسته صحبت می
کنی ؟ بلند شو سوا لت را بلند تر
بگو تا همه بشنوند !



اگر من بچه هایم را با خود نمی آوردم باور کنید موبل و اثاثیه خانه همرا
از بین می بردند



دامین افغانپور لیکنه

عجيبه وه. سپين ويستان لـ
 خه اوږده يوزه، ارت تندي چه دزمانی
 له تيريدو سره گونځي پکښې راغلي
 وي، کښته کښته تللي ستر گي،
 خود سترگو په تورو کې يو ډول
 خاصه خلا... کټ مټ زه وم. هک پک
 وم. هلته زمامځي ته په څوکي ناست
 ولاسونه مې په مېز باندې سر په
 سر کښنودل، ښه ورته څير شوم.
 ناڅاپه مې وپوښته،
 -ته څوک يې؟
 -زه!
 -هوکي ته، چه ډير زيات ماته
 ورته يې. پلار او ورور او احيانا نيا
 يې مې هم نه يې... نو ته څوک يې؟
 اريان اريان يې راته کتل. نه
 پوهيده چه خواب راکړې که نه.
 آخري به بې وسې سره را تـ
 وويل:
 -نه پوهيږم. خو زما نوم پښيمان
 دی...
 اولاي خپله خبره نه وه، بشپړه
 کړې چه هاپه تندي سره پوښتنه
 ترينه وکړه:

-تا پخوا چيري کار کاوه؟
 له خندانه راته شين شو. داسې
 يې خندل چه زمایي کرکه وپا روله.
 يولې زېږاو چينجې خوړلې غاښونه
 يې څرگند شول. تالو يې هم
 دزمانې په تيريدو سره زېږ شوي و.
 داسې ښکارېده چه د سوز يدلو
 گناهونو لوکي هغه ورزېږ کړي وي
 بيایي هم وختدل، داسې چه له
 زهيرو او کښته کښته تللو سترگو
 خخه يې هم اوبښکي راغلي... اوبيايي
 وويل:
 -زما دکار پوښتنه دی وکړه...
 خوما داسې کار ندی کړې چه زه دی
 يې وويارم... يعنې داچه ما يو منظم
 کار هيڅکله ندی لرلی... زما «کار»
 تل داو چه خلک تير باسم...
 -ډير عجيبه ده!
 -تعجب څه له؟ دا يواځې زما کار
 نه، ډيرو نورو هم دا کار کاوه...
 کهې وغواړي چه و شميري، په شمير
 يې رسيدلی نشي!
 اوزه لې لایسي هم په فکر کښې
 واچولم. آخر څنگه ممکنه وه چه د
 يوه سړي کار دی يو عمر دخلکو
 تير ايستل وي...
 سړي بيا هم په خبرو پيل وکړ،
 يانبايي چه زما تلوسې هغه وهڅاوه،
 چه خبرې يې وکړې.

-ما يوه ورځ هم سم لو ستونه
 وایه... هرکله به چهزه وپوښتل
 شوم چه مثلا اسکندر څه وخت په
 مصر باندې يرغل وروړ، نو ما به

ډير ژر خواب ورکړې:
 -له ميلاد څخه دوه پيړي وروسته
 او ښوونکي به چه غالباً په زور
 سوچ کې ډوب و، دخپل پنسل قلم
 بيخ ددواړو غاښونو تر منځه پکاوه،
 راته ويل چه آفرين! در څه اته
 نمری! او پدی توگه به زه د تاريخ
 په مضمون کې بريالی راوختلم...
 -آخر څنگه؟ دا څنگه کيدای
 شي!
 سړي يوځل بيا راته وکتل او بيا
 هم له خندا شين شو. ددواړو سترگو
 په کونجو کې يې نقرت پارو نکسي
 گونځي وکړښلي شوي. او چه لږ
 څه له خندا څخه کيناست راته وی
 ويل:

-بيا هم يوه احمقانه پوښتنه،
 آخر څنگه خوما به خواب ور کړهغه
 هم نمری... مظلې دواوچه زه دی نمره
 واخلم او په اخيستو يې بريالی کيدم
 هم. او پدی توگه ما ښوونځي خلاص
 کړ. په ډيره ښه درجه مې خلاص کړ.
 وروسته تر هغه پکار لگيا شوم. يو
 مې لاسه نيسه بل مې لاس نيسه ايله
 چه پکار سپور شوم... اعتراف کوم
 چهزه يونښه مامور نه وم. خو مابه
 چه شاو خواته کتل نو تر ډيرو ښه
 وم... دورځي به مې کار کاوه، د شپې
 به مې ساعت تيراوه.

يو څو ملگري مې درلودل چه
 هغوی دخپلې زمانې سکروټي وی.
 هغه کار به چه نورو ته نه کيدونکي
 پرښيده نودوی به ممکن گرځاوه.
 ټوله شپه زمونږ کار داو چه يود
 بل جيبونه تش کړو.
 همداسې هم مونږ دنورو جيبو نه
 دورځي تش کړي و. مونږ به دورځي
 په نورو باندې داډه اچوله، خود شپې
 به مونږ په يو بل باندې داډه اچوله...
 او دخوانې يوه مرحله مو داسې تيره
 کړه...
 -تاسو يوبل هم لوڅول او شکول؟
 -آبرين! همداسې ده. دازمونږ دژوند
 راز داسې...
 هر څوک چه بدی راز پوه نشو،
 به ژوندکې يې ملا ماته بويه. دا له
 مانه واوزه ځوانه چه ډيره به دی په
 درد وځوري...
 او ما داوبښ په شان سر ور ته
 وښو راوه. هغه بيا هم راته وويل:
 -يوه ورځ وه چه زما ستونې، يوی
 پيغلي ته ونښت. ډيره ښکلې وه.
 دنکه ونه يې وه.

ارت ټبر او ار ټي او ټي، نری او
 تنکی ملا، رپانده ټي، غټي غټي
 سترگی، اوږ دی کوچی، ښکلې
 پونډی او... زه نه ور پسي تلم،

خو زه مې ور پسي په کوکو کو کو
 ژړل او په پښو باندې چی حکم کاوه
 چه ورپسي ورځه... يوه ورځ دوه
 ورځي، درې ورځي، درې هفتي، درې
 مياشتي او درې کاله... هره ورځ
 زما کار همدا وجه زه دی ورپسي
 ولاړ شم. او يوه ورځ داسې هم راغله
 چه پيغلي راته وختدل، يوه ورځ
 داسې هم راغله چه لاس يې راکړ.
 يوه ورځ داسې هم راغله چی خولکي
 يې راکړه پستي او تودی شو نهي يې
 راکړې او توده سينه يې زما په سينې
 باندې کښکوده... او يوه ورځ داسې
 هم راغله چه هغه زما ښځه شوه...
 -ډيره عجيبه ده، پيغله ستاسو
 شوه؟

-بالکل. خو ډيره گرانه را ته
 تمامه شوه. هغه څه چه ماله خلکو
 خخه غلا کړي و، ټول دهغي پلار
 راخخه يووړل... اوزه اړو و تم چه تر
 هغو پوري داډي واچوم چه ديوه بد
 سويي پلار، دلور سولي ور مړي کړم
 او هره ورځ چه تيریده، زه په نويو
 ټکيو باندې اخته کيدم. نوي چلو نه
 مې زده کول. داسې چه ماته دداډي
 اچولو اولوب ماری کار لایسي آسا-
 نیده... پدی توگه ما کولسي شول
 دخپلې ښځې غوښتنې ور پوره کړم.
 مو تر مې واخيست، کور مې پيدا کړ.

دکور لوبښي، سامان هر څه برابر
 شول. اوس زه يو ښاغلی وم... زما
 ملگري، زما دښوونځي ددوري ملگري
 هم ښاغلی وو... هغوی هم ودونه
 کړي وو... مونږ نور يوبل ته له
 درناوي نه ډک خطابونه کول... يوبل
 ته په احترام قايل وو... که به زمونږ
 په منځ کې يود ولتر او بر تراند-
 راسل فلسفي نظريې، ياد هکسل
 فلسفي انديښني تحليلوي، نو مونږ
 به ټول ورته غلي کيناستو او دا سي
 به مو سرونه ورته خوځول، لکه چه
 مونږ ټول پری پوهيږو... زمونږ ټولو
 ښځي او يانور ميلمانه به هک پک پاتي
 کيدل چه دوی څومره پوه دی، او
 غالباً به يې دا افسوس کاوه چه
 کاشکې دوی لوړې مرتبې در لودی،
 څومونږ پخپلو کې پوهيدو چه

ميلمانه خواران تر موزه هم ناپوه
 دی... ميرمنې خو څه کوي چه په
 هغو شيبو کې چه مونږ يوبل ته
 دروغو نه سره ويل هغوی هم دخپلو
 کاليو پيې چه د لوپ ماری په پيسو
 راښول شوي وو، لس واره يو بل
 ته زياتي ويلی...
 او کله کله به مونږ پخپلو کې په
 هنري مسايلو باندې هم بحثونه
 کول، هغه وخت به يوه ويل چه

تاسو پوهيږي چه داستا يوفسکي
 غريب يو عمر دروسي سينما ته خدمت
 وکړ، يو عمر يې فلمونه جوړ کړل،
 خو آخر په حسرت اوبسي وسې او
 ناروغی کې مړ شو... او نورو ښه
 سرونه داسې له حسرت وښو رول،
 لکه چه داستا يوفسکي له حسرت
 نه په ډکه مړينه خواشيني شوی وی
 او يا هغه همدا شيبه ددوی ټو لو
 سترگو ته مړ شوی وی...
 او مونږ مجبور وجه يود بل په
 مخامخ په خپلې څيري باندې نقاب
 راوکاږو... او چه دپت او عزت خبره
 به شوه، نو ټول به د شرافت مجسمې
 برينيدو... هيڅوک داسې زمونږ
 ترمنځه نه و يې چه اعتراف وکړي
 نيمه شپه يې- د کـ و خـی
 خواته به يو بې وزلی دباندې دمو تر
 ازابي تيري کړي، سړي يې چيت
 کړي او تښتيدلی... هيڅوک دا سي
 نه وجه اعتراف وکړي چه خپله پتمنه
 او شريفه، خوبې وزلی پيغله مز دوره
 يې بې پته او بې ناموسه کړيده، هيڅ
 يوداسې نه و چه اقرار وکړي چه د
 خپل ملگري ښځې ته يې په بد نظر
 کتلي او هيڅ يوداسې نه و چه اعتراف
 وکړي چه هغه خبرې چه د هنر او
 په هلو ځلو لاس پوري کړي خو
 اود نورو دتير ايستلو لپاره دی...
 زه سړي ته هک پک پاتي شوم...
 هيڅ نه پوهيدم چه څه ورته ووايم...
 عسی نه چه زما تعجب يواځې زما او
 دهغه دڅيرو اوبښو له ورته والي
 څخه وو، بدمرغي داوه چه د هغه کړه
 وړه کټ مټ زما خپل کړه وړه... زه
 هيڅ نه پوهيدم چه هغه له خانه خبرې
 کوي که له مانه؟ اوما په ډير هيجان
 سره دواډه خنکگونه دمیز دپا سه
 لگولي وو، خپله زنه مې به دواړو
 لاسو ټينگه ده، او غاښونه مې سره
 چيچل. اوسړي بيا وويل:
 -... هو کې، پدی توگه زه پتخوس
 کلتی ته ورسيدم.

اوس نور زما درې زامن او دوه
 لوبښي وی...
 هرچا به چه زما اولادونه ليدل نو
 ډيره مينه به يې پي کوله...
 او ورته به يې ويل چه ستا ښو پلار
 ډير پوه سړي دی... ډير پتمن او
 شريف سړي دی... ډير خواخوږی
 سړي دی... او داسې نور او چه دا
 خبرې به ماته رسيدلی نوزه به په زړه
 کې پسخيدم...
 خو کله کله به مې له خانه سره
 سوچ کاوه، عسی نه چه رښتيا هم
 زه يو پوه، پتمن او خواخوږی سړي

پاتي په ٦٠ مخکې
 صفحه ٥٥

شماره ٣٥



عکاسی از: شرار

عکس جالبی از اشتران

دروغ

بود. ها، یافتم. این تغییر يك آرامش باصفا بود که حالا وجود نداشت. به جای این آرامش یاس دیده میشد.

این دختر دیگر قدرت و آزادی دختری را نداشت که آنقدر مورد ستایش ما بود. با اینهم احساس کردم که به سختی، بیشتر از هر وقت دیگری، به سوی او کشیده میشوم. میخواستم کمکش کنم. در نظر داشتم ببرسم که چقدر در کار بالت پیشرفت کرده است، آیا معاش منظمی دارد یا نه. ولی سوال خطرناک بود. باید میگذاشتم که همه چیز را خودش در وقت مناسب برایم بگوید بهتر بود به سخن زد ن ادامه بدهم.

خوشبختانه او از من پرسید که آیا هنوز مینویسم، آیا در کار بازیگری پیشرفتی کرده‌ام. جواب دادم:

- او، بلی. هر دو کار را پیش برده‌ام. در دنوایشنامه در خارج لندن بازی کردم و توانستم تعداد نسبتاً زیاد داستانهای کوتاه

را به مجله‌ها بفروشم. همین حالا بارادبوی (بی.بی.سی) کار میکنم. پروگرام (مردی با کارهایش) نام دارد. هفته آینده در مجله (رادپوتایمز) بین، این پروگرام را خواهی یافت. خودم متن را مینویسم و خودم میخوانم. این نوشته هادر باره کارهایست که در اینجا داشته‌ام. از بشقاب سوپسی نالندوانی و کارهای دیگر.

و (بی.بی.سی) پول خوبی میدهد. این را که میدانی. یکی از امتیازاتش همین است. در حالیکه این دروغ هارا میگفتم، نمی از دماغم ازینکه لباس مناسبی به تن داشتم، خوشحال بودم در حالیکه نیم دیگر آن از تغییر شخصیت، از زمان آمدن به لندن، در تعجب بودم. چرا همیشه احساس کرده‌ام که لازم است دروغ بگویم؟ چرا به مردم اینجا گفته‌ام که مادر استرالیا رمه‌های گو سفند داریم؟ چرا همین حالا به (جین) گفتم که با (بی.بی.سی) قراردادی بسته‌ام، قراردادی که شاید هرگز بسته نشود؟ (جین) پرسید:

- (مدن)، تودر کدام قسمت لندن زندگی میکنی؟
جواب دادم:
- او، خانه خوبی در کنار دریادارم. نگفتم که يك اتاق منفرد دارم. نگفتم که این اتاق در محله دور افتاده «کلافام» است. (جین) گفت:
- خوب است که یکی از مابه چیزهایی که آرزو داشت، رسیده است. آوازش عمیق بود و به نظرمی آمد که کلمه هایش معانی مختلفی دارد.
گفتم:
- به زودی توهم به همه چیز خواهی رسید. تا (لیستراسکویر) قدم زنان رفتیم. اگر میخواست که نصف در انتظار دوستش ماندن صحیح برآید، تا اینجا با من نمی‌آمد. خوب، حالا لازم بود به او بگویم که چرا بسوی (وست منستر) میروم و بعد هم قرار ملاقات دیگری را بگذارم.
ایستادیم. وی به سویم دید، لبخندی زد و گفت:

- (مدن)، من خیلی خوش دارم يك قهوه بخورم.
در آوازش التماس دیده میشد.
نمیدانستم چه کار کنم. شاید هم خیلی ناشی به نظر آمده باشم. يك بار به خاطر آمد که حقیقت را بگویمش و از دارایی خود که يك سکه شش پنی بود، آگاهش سازم. ولی او از سکوت احمقانه ام تعبیر نا درستی کرد و گفت:
- کاملاً میفهم (مدن). خودت را اذیت نکن. میفهمم برای تو خوب نیست که زنی مثل مرا به رستوران ببری....
ورفت. خیره خیره به دنبالش نگریستم. لحظه بی بعد، در کوچه‌های باریک (سوهوم)، از نظر ناپدید شد. به دنبالش دویدم و صدا زدمش:
- (جین) يك لحظه صبر کن! ولی دیر شده بود.
فکر میکنم تا (وست منستر) پیاده رفتم و از آنجا تا (کلافام) سرویس گرفتم. حتی فردای آنروز هم نتوانستم به یاد آورم که بقیه راه را چگونه میروم. پایان.

تونی کر تیس

این همسر عزیزم که نامش (لیسلی) است در سال ۱۹۴۵ بدنیا آمده و آنچه که من درباره او میتوانم بگویم این است که او یک زن قابل اعتماد بوده خواص و عاداتش فوق العاده مورد پسندم قرار گرفته است عشق و دوستی دوران ظاهر دسرشت او مضمحل بوده در جود و سخاوت و در زیبایی و مهربانی شهرت بسزا دارد.

من او را با یکدیگر از طریق سیاست و تشریفات پیش آمد نمیکنیم زیرا روی یک عشق سوزان و حقیقی ازدواج نموده ایم و یک دیگر را بعد پرستش دوست میداریم.

اکنون در زندگی فامیلی من از آن منازعه ها و مناقشات که بین من و خانمهای سابقم بوجود می پیوست راه ندارد. من نمیخواهم برای لیسلی و بالای لیسلی افاده بفروشم و او هرگز آرزو ندارد شخصیت من نزاد و خورد شود بلکه در رشد شخصیت ام میکوشد در گام تشویق میکند و از فلهایم تعریف و تمجید مینماید. روابط من و لیسلی روز بروز مستحکم تر و عشق و محبت ما از روزی تر میشود و فضای زندگی ما بیش از پیش غرق نشاط و شادمانی میگردد.

ما بایک توافق روحی کامل زندگی میکنیم افکار و نظریات ما مورد تأیید و تصدیق یکدیگر قرار می گیرد.

قیافه زیبا و قد بلند و موهای نواوری لیسلی در کانون خانواده ام میدرخشید و صفا و اخلاق او که توام با هم و دانش است زندگی را برایم خلوت انگیز و دوست داشتنی گردانیده است. همیشه وقتی بخانه میروم او را خوش و خندان و باخویش مهربان و فداکار می یابم. محبت لدنی دارد که انسان نمیتواند وصلش کند. دنیای محبت غیر از جهان سینما است. این دنیا دنیای از خود رفتن و بدیگری برداشتن است. من امروز خود را خیلی خوشبخت میدانم زیرا هم مرد موفق جهان هنرم و هم مرد محبوب همسر لیسلی.

آری!

من برای لیسلی عزیزم حیثیت یک کتاب بازار دارم زیرا:

وقتی در کالیفرنیا میخواستم ازدواج نمائیم دختری در حضور لیسلی با لحن استهزا آمیزی بمن گفت:

(... با اینکه پدر چشمد اولاد استید. میخواهد ازدواج کنید) لیسلی از شنیدن حرفهای آن دوشیزه متاثر نگردید و هیاهوی راه نینداخت بلکه صرف حقایق را از من سوال کرد.

من در حالیکه دیدگام را بر زمین دوخته بودم حقیقت را پنهان نموده گفتم:

او در حالیکه حقیقت را از بزمین تکرار میکنم درک نموده فداکارانه خندید و حرفم را بی هیچ شک و شبیه ای تصدیق کرد و دیگر درین باره سوالی از من نکرد.

زمانیکه مادر میدان هوایی لندن جهت زندگی کردن در آن شهر فرود آمدیم من هیچ پولی نداشتم و او این موضوع را قبلا درک نموده بود و قسمی با من پیش آمد که در روز خودش مصرف نمود که فکر میکردم از مفلسی من اطلاعی ندارد.

لیسلی میگوید:

من دوستدار و فرمانبردار و شریک زندگی توام. هرگز آرزو ندارم فضای زندگی مشترک ما را بپار تو من فراموش و روزگار را بر ایمان تیرم و خلفان آور سازد و کار ما را به جدایی کشاند.

دشمن استعمال دخانیات:

چون پدرم بمرض سرطان شش مبتلا گردید و زندگی را بدرود گفت و این بیماری با لیسری استعمال زیاد دخانیات بالای او غلبه حاصل نموده بود من دشمن استعمال دخانیات با رادم و در آن عده فلما بیشتر کار کردم که اصرار دخانیات باعث مرگ و نابودی میگردد.

زندگی من در انگلستان نسبت با آمریکا بهتر و خوش تر میگردد زیرا محیط اینجا نسبت به آنجا کوچک بوده و برای من مساعد میباشد.

منزل من در لندن در محل زیبایی واقع گردیده و توسط اشیای انتیک و لوازم زیبایی که توسط لیسلی خریداری شده سروصورت خوبی یافته و روز بروز با خریدن چیز های قشنگی که لیسلی به کار میبردش که اصلا انگلیسی نژاد میباشد بهتر و زیباتر می گردد چه مادر لیسلی معلومات کافی راجع با سامان انتیک و اشیای نادر دارد.

اکنون هر دو دخترم الیک و الکزاندر، در یکی از شهر های اروپا زندگی مینمایند و من میتوانم به آسانی از آنان دیدن کنم. بسم (نیکولا) در همین جا، در لندن با بر صره وجود گذاشته است. این فرزند محبوب لیسلی است.

من خود را خدمتکار جهان بشریت میدانم نه هنرمند جهان سینما. من از یک نژاد و یک ملیت نیستم من باشنده این جهان پهناورم.

درین جهان با مردمان آن یکجا زندگی مینمایم. این جهان متعلق به همه ای مردم جهان است و من فردی از افراد این مردم هستم ما باید درین جهان در صلح و صفا و در عشق و محبت زندگی کنیم و در کشف اسرار جهان بکوشیم و باین عقیده بسر بریم که هر قدر زودتر با سرار جهان واقف گردیم بهمان اندازه برای ما بهتر و مفیدتر خواهد بود.

من آرزو دارم که سراسر جهان را بگردم و خواهران و برادرانم را در آغوش بگیرم. اکنون هدف من در زندگی فقط برآورده شدن همین آرزوست آرزویی که بغاظر آن تلاش

روزا کنیدی

در هشتاد و پنجمین سالگی روزا کنیدی از راست بچپ بترتیب اینها گرد آمده بودند اتیل کنیدی، جان سیمت، دختر روزا پهلویش ژاکلین اناسیس و نواسه های روزا روبین لاو فورد و ویلی سیمت، روزا کنیدی ۸۵ ساله و نواسه هایش کارا، استیف سیمت، میخایل تیری، کریس لا و فورد، پاتریک، کریس و بو بی شریفر یکعده نواسه های روزا که پیشاپیش همه نشسته دیده می شوند عبارت اند از کار لونی، ماریا، مار س، شینفر، دو گلز، روری کری و ماکس کنیدی.

و از پیشه های پنهانی مد عوین را نظاره میکرد، بو لیس مذکور اضطراب ناشناخته ای در حاضرین تولید کرد زیرا در گوشش شان طنین می انداخت، آنان می اندیشیدند که بو لیس برای تأمین امنیت آمده است. روزا کنیدی همیشه بو لیس را دید احساس کرد باز هم خطر نیست، ناگهانی

از مادرم گله دارم

بجا کنند و لی هرگز به پسر تان نمی گویند که از خواهرش اطاعت نمایند؟ چرا امور منزل را میان دختر و پسر تان تقسیم نمیکنید و همه اش را به دختر تان واگذار میسازید؟ چرا نمی گذارید پسر تان حد اقل امور مربوط به شخص خودش را خود اجرا کند و یا گاهی هم کار های خواهرش را انجام دهد؟ چرا ...؟؟

مینمایم جوهر واصل زندگی:

میخواهم کار کنم و در کارم نظیر و هم تایی نداشته باشم. مفهوم زندگی نزد من این است: آزاده بودن با سرت کار کردن، در کار پیشرفت نمودن، بهر نقطه جهان و به هر فردی از افراد جهان عشق و محبت داشتن.

آری! من جوهر واصل زندگی انسان را در همین چیزها میدانم در غیر آن زندگی را بدون معنی و مفهوم.

صحنه قتل دو پسر از دست رفته اش در ذهنش جان گرفته حواسش مغموش شد و هیجان و اضطراب عجیبی بروی مسلط شد و بلا تا مل بگریه آغاز کرد روزا کنیدی که بیاد فرزندان فقیدش افتاده بود بعدی تحت شکنجه قرار داشت که نتوانست جلو گریه اش را بگیرد مخصوصا اینکه در سالهای پیشین جان کنیدی و برابر ت کنیدی در سالگره مادرشان چه شور و شغفی نبود که راه نمی انداختند بیشتر در روح او تا لیر می گذاشت.

اندوه و ما بو سیت و خا طره مرگ دو پسر رشیدش چون دو کابوس و همنا کی روزا کنیدی - رامی آرزو با آنها مشکور بود که ادوار در قید حیات است و در کمال صحت مندی بسر می برد.

سنا تورا ادوارد کنیدی در حالیکه شور و شغف بی پایانی فضای - هیا نیز پورت را فرا گرفته بسا لحن شادی آمیزی فریاد بر آورد: (مادر امید وارم سالهای بعد سالروز تولدت را باشکوه تر و پر هیجانتر تجلیل کنم.

پس بیجان نیست اگر این همه خازو جنجال ما برای تحصیل مساوات بی نتیجه مینماید و یا نتیجه قناعت بخش نمیدهد، و قتی ماد رخانه با آن طرز تفکر بسر بریم و فرزندان ما ترا نیز آنچنان پرورش دهیم - چگونه میتوانیم از اجتماع تو قسح مساوات داشته باشیم؟

بلند رفتن از پله های این آرزوی دیرینه همه زنان و رسیدن به قله مساوات، وقتی میسر خواهد شد که ما از خود و از خانواده خود شروع کنیم و باروش و تربیت سالم فرزندان چه دختر و چه پسر مفکوره مساوات را توام با عمل سازیم، تازه آنوقت است که از جد و جهد خویش در ربودن جام پیروزی مؤ فقانه بسر خواهیم شد.

جوانان و روابط خانوادگی

شکل زندگی امروزی بنحوی است که هر جوان در قدم اول آرزو دارد که از تمام مزایای یک زندگی آرام بر خوردار باشد پس برای اینکه این منظور بسر آورده گردد باید به یک سلسله دستورهای که به این منظور تهیه و ترتیب گردیده است عملی نماید.

این دستور عمل ها عبارت است از:

- ۱- داشتن یک پروگرام منظم در همه امور زندگی.
 - ۲- داشتن اراده و عزم متین.
 - ۳- ابتکار و نو آوری در امور منزل.
 - ۴- و بالاخره داشتن یک پلانی همه جانبه که باشرایط محیطی و خانوادگی تطبیق شده بتواند در قدم اول ممکن است که عملی کردن و پیاده نمودن چنین خواسته ها مشکل و حتی غیر ممکن بنظر آید ولی باین عزم راسخ و متین تطبیق آن ممکن و عملی خواهد بود.
- داشتن پلانی در همه امور شرط اساسی زندگی امروزی محسوب میگردد. مخصوصاً که پلانی طرح شده دقیق و باشرایط زمان و محیط وفق داشته باشد. زندگی که بدون سنجش و پلانی بی ریزی گردد در حقیقت زندگی لجام گسیخته خواهد بود که ادامه آن مشکل و حتی غیر ممکن بنظر میرسد.
- اگر خواسته باشیم که زندگی ایده آل داشته باشیم باید قبلاً تمام زوایای یک زندگی را مد نظر بگیریم و بعد با پلانی طرح شده خواسته ها و احتیاجات خویش را آهسته آهسته بدون اینکه در اقتصاد خانواده تأثیر سوء بگذارد به منصفه اجرا گذاشته و آنرا عملی نمایم.
- به این ترتیب بعد از مدتی متوجه میشویم که تا اندازه زیاد موفق گردیده ایم و البته این موفقیت زمانی برآورده و کامل میشود که با حوصله و دقت تمام نکاتی را که قبلاً ذکر کردیم پیاد داشته و آنرا بکار ببریم.



روان شناسی

چه وقت از شرایطی که موجب ناراحتی و ناکامی میشود اجتناب ورزید؟

جواب به این پرسش آن است که وقتی با عقل سلیم ملاحظه شد که قدرت مقابله و مبارزه با شرایط موجود نیست آنوقت باید با شرایط و عوامل اجتناب نمود و نه اینکه از روی جبن و به محض اینکه ناراحتی کوچکی بوجود آمد از آن رو بسر گرداند. اگر شخصی تمام راه ممکنه را آزمایش کند و مطمئن گردد که راهی برای مقابله و از بین بردن آن مانع موجود نیست آنگاه باید از آن اجتناب کرد و در مورد آن نباید زیاد یا فشاری کرد. در این حال باید مراقب بود که این اجتناب سبب صدمه بشخص خود

و یا دیگری نشود. اگر طرف دیگر موقعیت را بر سر رسی کند و متوجه شود که ترس بر اثر تنبلی و یا بی حوصلگی و امثال اینهاست که او را مواجه شدن با موقعیتی که می خواهد دور سازد پس بهتر آنست که کوشش خود را برای مبارزه و مقابله از دست ندهد.

نکته را که باید بخاطر داشت آن است که روش، و یا روش دیگری روش ایده آل و مطلوب نیست بلکه بررسی دقیق و عقل سلیم و تفکر صحیح روش فرار یا مقابله و مبارزه را تعیین میکند.



معرفت و دانایی:

معرفت کنونی ما در باره جهان چنان است که در ما تصورنا درستی از عظمت هستی ایجاد می کند.

شارل پنجم گفته است که هر کس چهار زبان بداند، معادل با چهار نفر است و اسکندر چندین معلم و دانش ارج می نهاد که می گفت آنچه به ارسطو که با او علم آموخته بود مدیون است، بیش از چیزی است که به پدرش فیلیپ مدیون است که به او حیات بخشیده بود.

غایت هر معرفتی باید عمل از روی تقوی باشد.

(سوپ سیدنی)

همه میخواهند عالم باشند ولی عموماً معدودی مایل بهر داخست بهای آنند.

(جو ونال)

بعضی تصور می کنند که حس کنجکاوی هدف علم است، بعضی شهرت را چنین می دانند، بعضی لذت مجادله و مناظره را، بعضی ضرورت نان خوردن را از راه علم، ولی هدف واقعی معرفت که همه باید در پی آن باشیم این است که عقلی را که خدا به ما بخشیده است، وقت خدمت بمرد مورش نماند خیر به ایشان کنیم «شاتو بریان»



اندیشه های جوانان

نور محمد « سپیم » محصل پوهنخی ادبیات

البته همه ما به این امر اعتراف داریم که جهان امروزی جهان دانش و معرفت است. جهان است که هر چه بیشتر باید اندوخته علمی داشت و از آن در کشف اسرار و مجهولات و باز کردن دریچه بیروزی کار گرفت. جهانی است که می باید در اعماق بحر غوطه خورد و مروارید مطلوب را بدست آورد و بالاخره جهانی است که باید سالم اندیشید و در قالب تجربه و عمل سالم، آنرا ریخت.

پس با در نظر داشت چنین مطالب باید بپرسیم که جوانان امروز چه رسالتی را بدوش دارند و چه می توانند از آنها در امر بهبود جامعه توقع داشت؟ در پاسخ باید گفت: جوانان که نسل پیشتاز جامعه اش محسوب می شوند باید بکوشند تا جلوه های عصر و دوره خویش را از دیدگاه وسیع مطالعه کرده و با در نظر داشت حفظ فرهنگ و نوامیس ملی و با در نظر داشت درک ژرف و عمیق از جامعه اش چنان نوآوری های پیشکش کنند که بتوان در آن راه مطلوب را جست، آن راه که انجامش با موفقیت و پیروزی است، آن راه که سعادت، خوشبختی و فلاح جامعه اش در آن نهفته است و بالاخره آن راه که بتوان از طریق آن از کدورت و تاریکی گذشت و به روشنایی و فروغ جاوید رسید.

م، حسین تاجر زاده:

جوانیکه فعالیت ندارد نبا یدشکوه و شکایت کند

چون انسان اصلا مخلوق اجتماعی بوده و مجبور است که در اجتماع زندگانی نماید و حیات خود را مطابق بقوانین و نظام اجتماعی بایک وضع آبرو مندانه ادامه بدهد. پس برای اینکه خود را از چنگ حوادث و مصائب روزگار نجات بخشیده و به اوج سعادت برساند لازم است کار و فعالیت را شعار خود قرار داده و در جزئی ترین و مهمترین مسایل از یک تفکر و سنجش صحیح استفاده نماید.

اشخاص مدقق و دور اندیش دایماً با مشقات و ناملایمات روزگار داخل مجادله و پیکار بوده هنگامی که مشکلی به آنها هجوم می آورد هیچگاه خود را از دست ندادند هر اسان و مشوش نمی شوند بلکه در مقابل دیو اندوه و مصائب روزگار که هر آن انسان را تهدید کرده می خواهد از پا در آورد کمر همت بسته و در مقابل ضربات آن از قوه فکر و نیروی عقل کار گرفته خود را به ساحل نجات میرسانند اما بر عکس اشخاص کم فکر و بسی سنجش به اندک زمان خود را به خطر های گوناگون مواجه می سازند، دیده باشید که گاهی در برخی اشخاص آثار نارضایتی از زندگی دیده میشود و اگر باری با یکی از آنها مقابل شوید شکوه و شکایت زیاد سر میدهد البته واضح است که تمام آرزو ها و تمنیات به آسانی و سهولت بر آورده نمی گردد و لی شکوه و شکایت هم کاری را نمی تواند از پیش ببرد و در این صورت چرا انسان به جای اینکه خودش را بنظر یک موجود فعال بفعالیت وا دارد از فعالیت دست برداشته چهره مغموم بخود اتخاذ نماید و این نارضایتی از وضع موجود و عدم فعالیت غیر از اینکه حسرتی زندگی را بر انسان تنگ تر می سازد چه کاری میتواند بکند.

محمد نادر:

که خیر شو او به غور سره فکر و کرد و ذریاتو چورتونو به ترخ کنبی به داخبره و موندل شی، چه جوان هغه دی چه ربنیتیا هم دخیل ماحول او اجتماع به مقابل خپل درانه مسؤلیتونه چه هم ده ته راجع کپیری درک کری خو بیا هم موزده ته واقعی او ربنیتیاخی خون نشو ویلای، هغه وخت به ده ته دا دافتخار خخه دکه کلمه استعمال کړو چه وکولای شی داجتماعی مسؤلیتو نو ددرک سره سره عملا میدان ته ودانگی.

مسلم مگامایف هنر مند و واقعی

و خواننده محبوب

آهنگ « نافر س بوخن والد سکی » شهرت قابل ستایش یافته است. این خواننده از زبانجانی توانسته تمام قدرت و استعداد و حتی زندگی و روح خود را برای خواننده این آهنگ مصرف نماید. تا چه اندازه این آهنگ غضب، نفرت، زجر، رنج و اخطار از حنجره این خواننده متصاعد میگردد و این خصوصیات است که وجناب شنونده هنگام شنیدن این آهنگ تغییر می نماید و چهره های متغیری بر لفظه عوض میشود. بعضی اوقات اتفاق می افتد که مسلم مگامایف آهنگ های ایتالوی را به سمع علاقمندان خود نیز میرساند، یا اگر برای شنوندگان خارجی به زبان روسی یا از زبانجانی میخواند فرقی نمی کند شنوندگان همه او را درک میکنند و او را می فهمند. زیرا او همیشه عصاره ای از موسیقی را زبان بین المللی که به همه کس مفهوم است تقدیم میکند. ولی باید بخاطر داشت که هیچ استعدادی، هیچ نبوغی بدون زحمت گشی مشر نمی نیست از همین لحاظ است که مسلم مگامایف به شدت وحدت زحمت کشید و استعدادش را به استقامت مطلق بی بکار انداخته و فقیست های سبک و نازکی را چیزی را مسلم نمی پذیرد. همیشه مسلم در صدد آنست تا موفقیت های تایاتی را بدست آورد و آنچه اجتماع از وی میخواهد برایش تقدیم کند او عصر و ایجابات عصر خود را مطالعه مینماید و تشنه آنست تا برای عصر خویش هنر مند واقعی باشد این نشکی این پشت کار و تلاش او سبب میشود تا کسرت ها بشس گرم و پر جوش از آب در آید و شنوندگان خورد و بزرگ را بسوی جلب کند.

مسلم مگامایف... این نام فقط ده سال میشود که روی ریکلام ها نقش بست و در سالون های بزرگ کنسرت با حرارت بی نظیر استقبال گردید.

این پیشرفت سریع را در جهان هنر چگونه تشریح باید کرد این عشق و علاقه به یک خواننده را با کدام زبان توضیح باید نمود این استعدادی را که توانسته تماشاچیان کثیری را که هر کدام ذوق های مختلفی دارند بدم بیندا زد چگو نه معر فی باید شود؟

هر لحظه ای که برای ایفای یک نقش روی ستیز مکرر فون ظاهر میشود آهنگ هایش را با انچنان روحیه ای میخواند که هر فرد تماشاچی را با خود به اوج لذت میکشاند. و همین علت است گو شپا و چشمها همه بسوی مسلم مگامایف معطوف میشوند و آن لذتی را که باید از کنسرت کسب نمودند تا چنان بدست می آورند.

مسلم مگامایف که هنوز بیست سال از عمرش نمی گذشت توانست در اولین انتراک خود در یکی از سالون های معظم باکو موفقیت های شایانی را بدست آورد. کسانی که این کنسرت مسلم مگامایف را شنیدند تصدیق کردند که واقعا در عالم او پرایک استعداد خارق العاده ای دارد گردید. بعد ها مسلم مگامایف را در محافل و مجالس با اهمیت هنری مشاهده کردیم درین محافل هنر مند جوان توانست نقش های پس عمده و غامض را بسوی لک ایفاء کند و پله های شهرت را یکی دنبال دیگری بیساید. همچنان این هنر مند جوان در دیرتوار ملی آذربایجان نیز اشتراک نمود که موفقیت بی نظیر را بدست آورد.



بیم خو خپله خبر نه يم! او ورو ورو
می دغه خبره په یوه ژور اعتقاد باندی
بدلیدله ...

تاسو ورو ورو باور کاوه چه
دا بښیگنې په تاسو کې وی خوږی
خبر نه وی؟! ...

همداسی ده. بیخی همدا سوده
دازما په ژور اعتقاد بدل شوه ... او
تراوسه پوری له بنه مرغه همدغه

اعتقاد لرم ... لومړی له ناڅخه
پوښتنه کوم ته پخپله څه عیب په
ماکې وینی؟! ...

زه نه پوهیدم چه څه ورته ووايم.
زړه می غوښتل چه ددی اعتراضاتو
په اوږدو سره دهغه پرمخ لاړی تو

کړم او خپله کرکه وښیم. خو زړه
می راته وویل چه ته لاهغه سم نه
پیرنی. شل دقیقې نه کیږی چه هغه

دی پیرندلی ته څه حق لری چه له
هغه څخه نفرت او کرکه ولری...
بښایی په رښتیا سره هم هغه یو

بتمن. یوه او خواخوږی سړی وی.
اوداسی می احساسوله چه ما هم په
هغه باندی دژور اعتقاد موندلی

دی... نه پوهیدم.. نژدی وچه لیو نی
شم. یوځل بیامی دسړی خیری ته

وکتل. کټ مټ زه وم. هغه ډیر زیات
ماته ورته و. له هغه څخه کرکه له
ځانه څخه کرکه راته ایسیدله. لایه

همدی سوچ کی وم چه سړی راته
ووایل: ... زما یو ورور چه دوه کاله

مخکی مړ شو. مور ته چه پلار یوڅه
شتمنی را پرېښی وه، لامونه وه
ویشلی خو همدا چه ورور می مړ

شو، مادپلار په شتمنی باندی قبضه
وکړه ... خبره می ور پری کړه او په تلوار

سره می پوښتنه ترینه وکړه:
- آیا ستاسو ورور میراث خواره
نه درلودل؟

وی خندل. بیاهم هماغه کرکجنه
خندا بیا هم هماغه دوه لږه ژیر او
چنجی خوږلی غا بښونه ... بیا هم

هماغه ژیر تالو ... نژدی وچه دغوسې
له زوره یی په خپیره ووهم. لاس می
ورته برابر کړل. خو هغه می لاس

وښو او په آرامی سره یی راته وویل:
- داسی ژر مه احساساتی کیږه
ته لایه ژوند او دژوند پر لارو چارو

نه پوهیږی... ته باید زغم او حوصله
پیدا کړی، دژوند ډگر ډیر پراخ دی
ته به ډیری خوږی ترخی وڅکی...

داسی ژر دی لاس له پښو می خطا
کړه ... او ما دهغه دخبرو تر اغیزی لاندی

دبښمانی اظهار وکړی

سړی بیا راته وویل:
- ولی نه. زما ورور او لا دونه در
لودل. ښځه یی درلوده. خو هغوی

زما دپلار په شتمنی کی څه حق درلود
چه پلار می مړ شونو یواخی میراث
خور یی زه وم... دا انصاف ندی؟

زه نه پوهیدم چه څه خواب ورکړم.
ماهیخ خواب نه درلود.
هغه بیا هم خیری راته وکړی.

بیایی هم له خپلو خوانیو، له خپلو
شتمنیو، له خپلو اولادو، له خپلو
فعالیتونو، له خپلو هیلو او اسرو،

له خپلو راتلو نکو کارونو، له خپلو
ندښنو اوله ټولو او ټولو څخه
خبری راته وکړی ...

ډیره عجیبه وه. دهغه کرکه وږه،
دهغه حرکات او دهغه خبری، بیخی
زما په شان وی، ډیر عجیب شباهت

ته زما پام شوی و. زه پدی نه پوهیدم
چه په دنیا کښی دی دوه تنه یا خو
تنه دومره سره ورته وی... زه په

همدی چرتونو کی وم چه سړی راته
ووایل:
- پوهیږی ځوانه چه زه او س په

څه شی فکر کوم؟
اوبیا یی خپله خواب را کړی.
- په یوه اوږده عمر باندی. که زما

عمر یونیم سل کاله هم شی، زما
لیاره کفایت نه کوی، زه غواړم چه
بیاهم عمر وکړم، بیاهم ژوندی اوسم

بیاهم فعاله اوسم... بیا هم...
او ډیری اوږدی خبری یی را ته
وکړی.

یوه شیبه یی سترگی پټی کړی،
لکه چه خپله سل کلنی وینی، ډیره
عجیبه وه. زه هم چه سترگی پټوم

نوهمدا سی برېښم. مایو ځل بیا
سړی له نظره تیر کړ بیا یی هم
دخبری په گونځو او کرښو کی څیر

شوم. بیامی هم ورته وکتل. کټ
مټ زه وم. اودغه عجیب ورته والی
زه لیونی کړی وم. داسی را ته

ښکاریده چه زه می سر خو څوم هغه
یی هم خو څوی. زه چه خپله گوته
پورته کړم هغه یی هم پورته کوی...

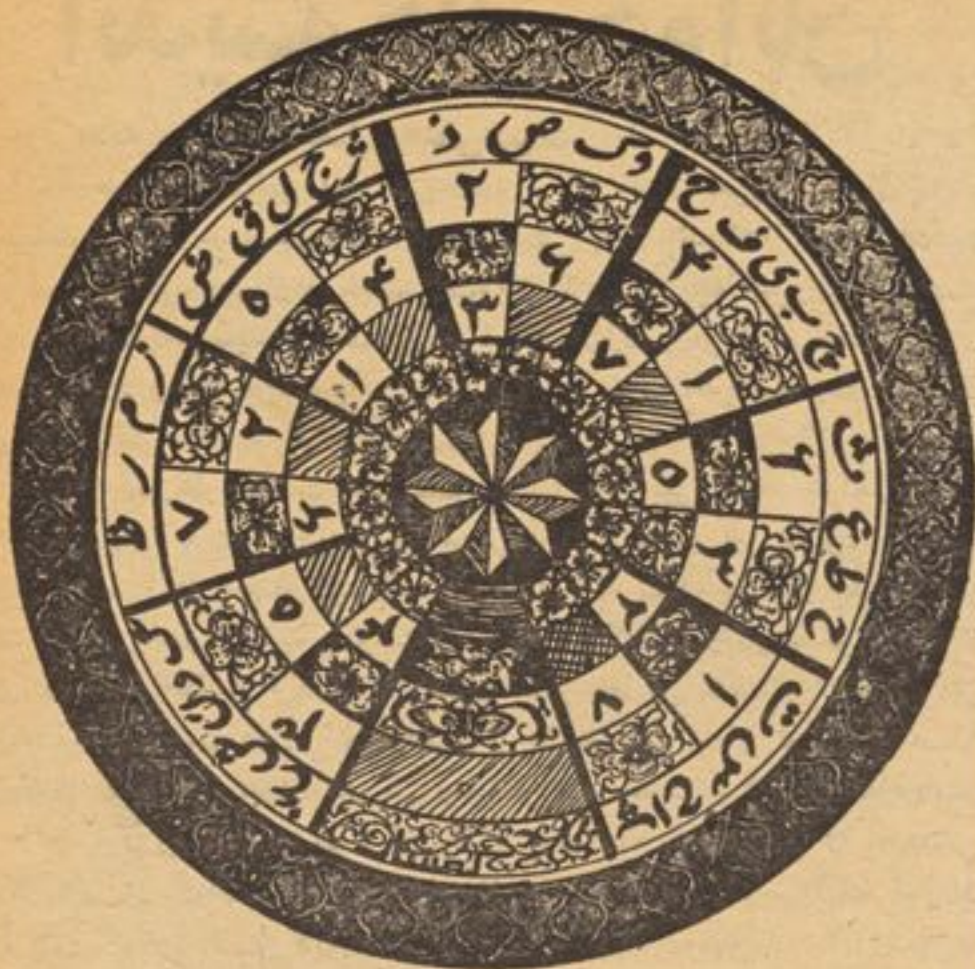
زه چه فکر کوم هغه هم فکر کوی...
ډیره عجیبه وه. سړی ناڅاپه ماته
ووایل:

- خو سره له دی هم زه دخپلی
مړینی سوچ کله کله له ځانه سره
کوم. همدا چه د مرگ فکر می په

سر کی وڅو خیری نود خپل نامه
سم انتخاب ته متوجه کیږم اوله ځانه
سره وایم چه آفرین دی زما په پلار

وی چه داسی ښه اوبیا مسمی نوم یی
را باندی ایښی دی. بښیمان! او
یوځل بیایی کټ کټ وخنډل. یسوه

فال حافظ



دهر روزاز هفته که میخواهد فال بگیرد به تصویر بالا توجه نموده یکحرف از حروف
نام خود را انتخاب کند و آنرا از دایره بزرگ پیدا نماید. (تفرق نمی کند که حرف اول
باشد یا دوم باشد یا نهم) در زیر همان حرف متلثی قرار دارد که دارای خانه های سفید و
سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام
را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روزاز هفته
مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلا روز یکشنبه حرف چهارم نام خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در
زیر فوس مربوطه به این حرف دیده میشود بیت ۷۰ را اختیار نموده اید. باید به بیت
هفتم روز یکشنبه به اشعار صفحه مقابل مراجعه کنید و بخوانید لسان اللغیب بشما

چه می گوید!

داسی خندا چه زما غونی یی راسیخ
کړل. و دارشوم. داسی راته ښکاریده
چه. مرگ له خپلی و چی او هډو-
کیږی بښی سره راته ځانندی... په
تندی باندی می سره خوله نا سته.
وه. له ځانه سره می سوچ کاوه:

زه نه غواړم چه داسی سړی
اوسم... زه نه غواړم په هغی لاری
باندی روان شم چه دغه سړی یی
روان شویدی...

خولایه همدی اندښنی کی وم چه
سړی راته وویل:
- هیخ گنه نلری... زه هم ستایه

شان وم او داسی فکرونه می کول.
داهسی فکرونه دی.
اوزما لدغه موجود څخه چه، ضمنا

خان راته ایسیده، سخته کرکه راتلله
ډیرمی بدترینه راغلل. په نفرت سره
می ورته وکتل. سړی زما لدی کتنی

څخه زما داندښنی دتل په لوستلو
بریالی ښکار یده. راته ویی خندل.
بیاهم یوه کرکجنه خندا. اودا وار

مانور زغم نشو کولی. یوه پڅخه
کابل - ششامهید ۱۳۵۵ کال
دلرم ۹

فناك حافظ



شنبه

- ۱- در حریم عشق نتوان زدم از گفت و شنید زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش
- ۲- بر بساط نکه دانان خود فروشی شرط نیست با سخن دانسته گوی مرد عاقل یا خموش
- ۳- دره عشق که از سیل بلانیست گذار کرده ام خاطر خود را به تمنای تو خوش
- ۴- مجمع خوبی و لطف عذار چو مینش لیکنش مبرو وفا نیست خدایا بدعشش
- ۵- من همان به که ازونیک نکه دارم دلی
- ۶- هم گسلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار هم مشام دلم از زلف سمن سای تو خوش
- ۷- شیوه و ناز تو شیرین خط و خال تو ملیح چشم و ابروی تو زیبا فدو بالای تو خوش

یکشنبه

- ۱- تا نکردی آشنا زین پرده رمزی نشوی گوش نا محرم نباشد جای پیغام سروروش
- ۲- بلبل از لیس گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش
- ۳- شراب تلخ میخواهم که مردانگن بود زورش
- ۴- که تا یکدم بیاسیم زدیا و سرو شودش
- ۵- جو بر شکست صبا زلف عنبر افشاش
- ۶- بهر شکسته که پیوست تازه شد جانش
- ۷- من همان به که ازونیک نکه دارم دل
- ۸- می سپارم بتو از چشم حسود چمنش
- ۹- گرچه از کوی وفا گشت بصد مرحله دور دور باد آفت دور فلک از جان و تنش
- ۱۰- گو دلم حق و وفا با خط و خالست دارد محترم دارد در آن طره عنبر شکش

دوشنبه

- ۱- ای سرو ناز حسن که خوش میروی بنواز عشاق را بنواز تو هر لحظه صد نیاز
- ۲- فرخنده باد طلعت خوبت که در ازل بریده اند بر قد سروت قیای ناز
- ۳- دل گز طواف کعبه کویت و قوف یافت
- ۴- از شوق آن حریم ندارد سر حجاز
- ۵- بیاو کشتی ما در شطه شراب انداز
- ۶- خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز
- ۷- رونندگان طریقت ره بلا سپرند
- ۸- رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز
- ۹- طهارت ارنه بخون جگر کند عاشق
- ۱۰- به قول مفتی عشقش دوست نیست نماز
- ۱۱- ای سرو ناز حسن که خوش میروی بنواز عشاق را بنواز تو هر لحظه صد نیاز

سه شنبه

- ۱- گر بهار عمر باشد باز بر نخت چمن چتر گل دوسرگشی ای مرغ خوشخوان غم مخور
- ۲- دور گردون گردو روزی بر مراد ما نرفت دایما یکسان نباشد حال دوران غم مخور
- ۳- نصیحتی کنت بشنو و بهانه مگیر
- ۴- هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر
- ۵- بر آن سرم که نوشم می و گنه نکشم
- ۶- اگر موافق تدبیر من شود نقد یسر
- ۷- حافظ بشکایت از غم هجران چه میکنی
- ۸- در حجر وصل باشد و در ظلمتست نور
- ۹- از دست غیبت تو شکایت نمی کنم
- ۱۰- تا نیست غیبتی نبود لذت حضور
- ۱۱- زهی خجسته زمانی که یار باز آید
- ۱۲- بکام غمزدگان غمگسار باز آید

چهارشنبه

- ۱- دست از طلب ندارم تا گام من بر آید یا جان رسد به جانان یا جان زتن بر آید
- ۲- بکشای تربتم را بعد از وفات و بتگر کز آتش درونم دود از کفش بر آید
- ۳- بنمای رخ که خلقی واله شود و حیران
- ۴- بکشای لب که فریاد از مردو زن بر آید
- ۵- جان بر لیست و حسرت درد که از لبانش نرفته هیچ گامی جان از بدن بر آید
- ۶- از حسرت دهانش آمد به تنگ جانم
- ۷- خود گام تنگستان کجا زان دهن بر آید
- ۸- گویند ذکر خیرش در خیل عشقبازان
- ۹- هر جا که نام حافظ در انجمن بر آید
- ۱۰- زهی خجسته زمانی که یار باز آید
- ۱۱- بکام غمزدگان غمگسار باز آید

پنجشنبه

- ۱- دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود
- ۲- دل که از ناولک مژگان تو درخون می گشت باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود
- ۳- عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت
- ۴- فتنه انگیز جهان غمزه جادوی تو بود
- ۵- دوش می آمد رخساره بر افروخته بود
- ۶- تا کجا باز دل غمزه سوخته بود
- ۷- رسم عاشق گشی و شیوه شیر آتوبی
- ۸- جامه بود که بر قامت او دوخته بود
- ۹- دل بسی خون بگف آورد ولی دیده بر بخت
- ۱۰- الله الله کی تلف کرد و کی اندوخته بود
- ۱۱- در مقامات طریقت هر کجا گردیم سیر
- ۱۲- عاقبت را بانظر بازی فراق افتاده بود

جمعه

- ۱- رنگ خون دل ما را کسه نهان میداری همچنان در لب لعل تو عیانست که بود
- ۲- بکوی میکده یارب سحر چه مشعله بود که جوش شاهد وسافی و شمع مشعله بود
- ۳- تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود
- ۴- سر ما خالک ره پیر مغان خواهد بود
- ۵- عتاب یار پیری چهره عاشقانه بکش که یک گرشمه تلا فی صد جفا کند
- ۶- بعد ازین دست من و دامن آن سرو بلند که گاه گاه برد دست اهرمن با شد
- ۷- که بیالای چمان از بن و بیخم بر کند
- ۸- طوبی ز قامت تو نیارد که دم زند
- ۹- زین قصه بگذریم که سخن می شود بلند
- ۱۰- من آن تگین سلیمان به هیچ نستانم
- ۱۱- بعد ازین دست من و دامن آن سرو بلند که گاه گاه برد دست اهرمن با شد

همه شعبات زبان اصلی آدین در پرتو این قاعده قرار دارند .

اگر در زرفنای این قواعد عمیق سویم باید بگویم که سهولت قاعده در شاخه های زبان آریایی ممدان سده که دانشمندان رادر راه انسجام دادن آنها گام های پیروزمندانه به جلو بردارند و دستور زبانی را طرح و بی ریزی کرده و شالوده آنرا به اساس میتود های بنیادی تر قرار دهند. همان بود که برای نخستین بار ایجاد دستور علمی زبان در مسیر تاریخ در شعبه ای از زبان آدین صورت پذیرفت و تقریباً (۶) قرن قبل از میلاد اولین دستور در زبان سانسکرت بوسیله (پانتنی) به میان آمد و بعد هادر قرن دوم قبل از میلاد دستورهای دیگری در زبان سانسکرت بوسیله علمای چون (کته یائنه) و (پانتجلی) تدوین گردید (۲) و اگر سیه تحقیق درین زبان سهولت نمیدانست ممکن بود شعبات آن نیز زبان های انکشاف ناپذیر و ضعیف متحجر میبودند و اکنون بر سبیل ایجاد شاخه های این زبان راکه در بلخ بر شد و کمال رسیده اند آریایی میکنیم .

شعبان زبان اولیه آدین .

دربالا تذکار اکید داده شده که شناختن زبان اولیه آدین نسبت فقدان مدارک و اسناد گاریست سخت دشوار و نه می توان از لایه های ماکلدست داشته مورد نظر در کشودن این عقده تاریخی موفق شد و آنچه راهم که تاکنون درین مورد پیشگشاهل تحقیق و تدقیق کرده اند فرضیه ای پیش نیست . و این تیوری های تقدیم شده با صیغه عمل مزین نگردیده از آنرو اعتماد و اتکا باین نظریات ناممکن و دور از احتمال به نظر میرسد . اما جان مطلب درین جاست که شاخه های زبان اصلی آدین راکه هم اکنون هر یک را بطور ایجاز بررسی خواهیم کرد . بنابراین اسناد و شواهدی که در دست است خوبتر معرفت و شناسایی داریم .

الف : زبان ویدی (سانسکرت) : شواهد و براهین شناخت این زبان در پیرامون سرود های خلاصه میشود که در جنوب هندوکش در پرتوی امیال مذهبی سروده شده اند . اساس این سرود ها برای نخستین بار از جانب ریشی هادر بلخ باستان گذاشته شد و بنابر پژوهش که محقق محترم (احمد علی کهزاد) در تلفیق مطالب پراچ و سومندی در قبال روشن شدن این مساله که سرود های ویدی اصلا در قسمت بود بعمل آورد این مساله را تا حدی از منجلاب تردید و اشتباه نجات میدهد . با اساس اظهارات موصوف سرود های ویدی را باید بدو قسمت تقسیم کرد . نخست سرود های مجبول و آن عبارت از سرود های بود که در بلخ کهن در پهنای جهان هستی ایجاد شد . اما رویدادهای

(۲) ص ۱۸ - ج ۲ - ایران نامه پاکار نامه ایرانان کرد آورنده عباسی پور محمدعلی شوشتری .

نویسنده: غ. فاروق (نیل اب رحیمی)

مذیلت

(۲)

آریایی



بیم و حوادث تاریخی موجودیت این سرودها را دستخوش اسمحلال و نیستی کرد و ایسن سرود هارا میتوان بنام (سرودهای بلیکا) نامید.

ب: سرود های معلوم است که عبارت از همان سرود های موجوده در چهار بخش که عبارت انداز: ریگ وید و یجور وید اتروید و سام وید که در جنوب هندوکش شالوده آنها طرح شده بود که امروز محتویات زبان ویدارا تشکیل میدهند (۱) .

بعضی از مورخین سرود های ویدارا بسده جزویا (ماندلا) کتاب تقسیم کرده و هر جزو را منسوب به ریشی های موفیق مقدس میکنند و تنها دینای اخیرا اول رامستثنی قرار میدهند و بزعم ایشان کتاب اخیر نسبت به سایر کتب آن باید خیلی دیرتر تالیف شده باشد چه محتوی آن مبین این واقعیت است که در جامعه منکامل تر نسبت به ماقبل خود گام نهاده است . زیر امتدراجات آن متضمن اعمال و آداب پر بیج و خمی میباشد که از افکار و تخیلات آفاقی اندکی رهاویست (۱) . و اینکه چگونه تدوین و ترتیب سرود هادرده جزو جداگانه تعبیه گردید - سوالیست که پاسخ آترامی تسوان در خلال عواملی ارائه کرد که در جامعه آریایی هاعرش وجود نموده بود که آن عبارت از دسته

ریشی ها بنابر رسالت مذهبی و ضمنا اجتماعی خود با تقاضای قریحه شاعر منشانه ای که داشتند سرود هارا سرودند و هم آنرا حراست کردند . و این صیانت بر مبنای وراثت بیشتر استوار بود زیرا ریشی ها به مرور زمان شکل خانواده را بخود گرفتند و فرزند یک ریشی در نتیجه امر خودش بمشابه ریشی تبارز میکرد و درینو سخن گفتن و مسیر رشد و تطور از جانب پدر و اداری شد تا اهمیت سرودها را درک کرده و راجع به حمایت آنها اقدام جدی از خود نشان دهد و گذشته از آن از حفظ کردن

(۱) ص ۵ - افغانستان در پرتوی تاریخ - نالیف احمد علی کهزاد .

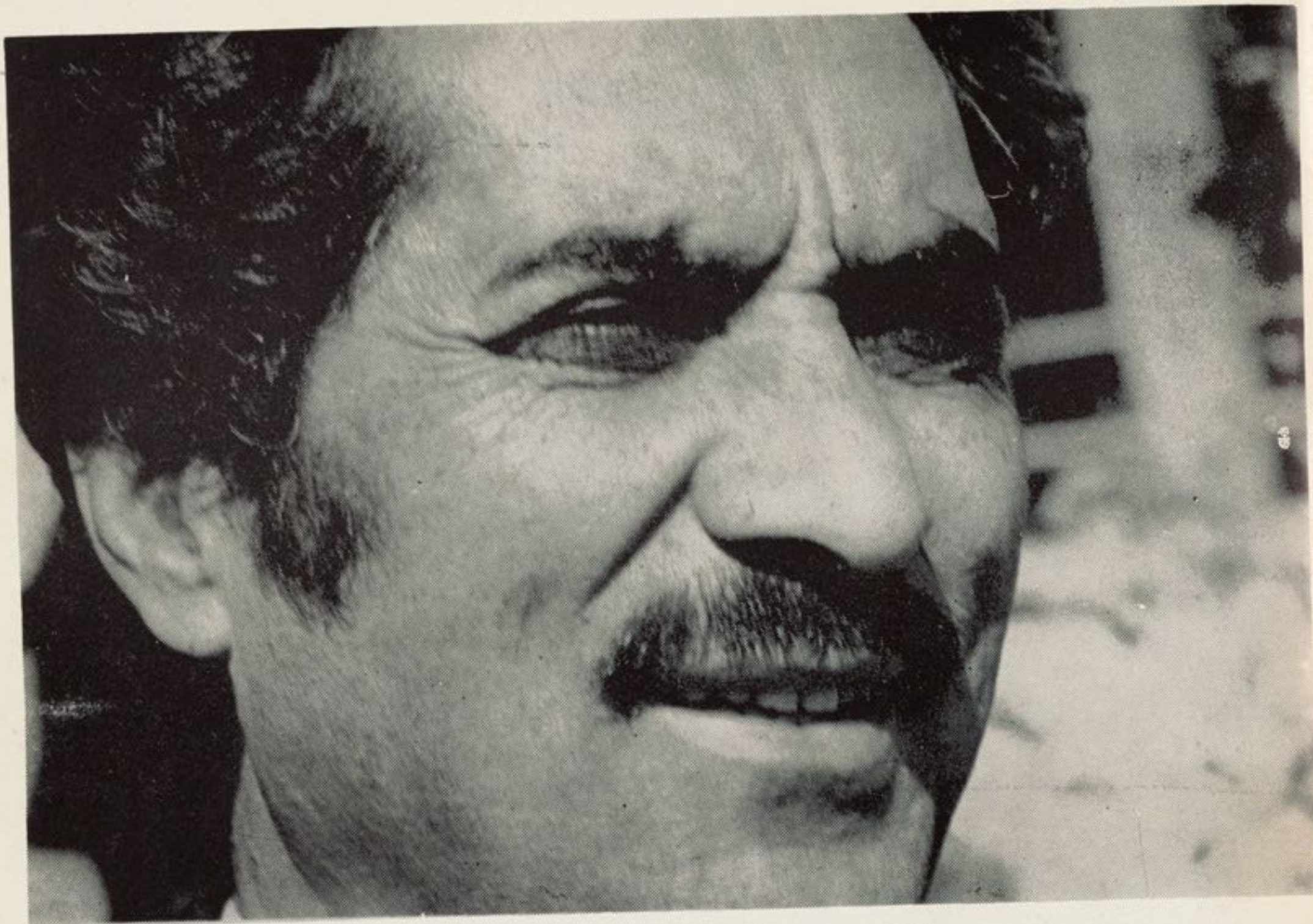
انداز طولی تاریخ - از سینه دم ایجاد تا امروز امتد شده است و از کهنترین بخش آن که ریگ وید خوانده میشود تا آخرین قسمت آن قرن هافاصله است (۱) . بنابر همین علت است که تاریخ تدوین (ویدا) راز ۲۰۰۰ ق. م. الی ۱۴۰۰ ق. م. - در خلال همین مدت طولانی تعیین کرده اند (۲) .

دانشمندان چید زمان مادرمورد سانسکرت چنین اظهار عقیده میکنند که این کلمه مرکب از دو عنصر (سن) بمعنی کامل و (گریت) بمعنی آفریده است . پس این دو کلمه در زبان سانسکرت هرگاه توام شوند معنای آفریده شده کامل را ارائه میکنند .

و این زبان دو قسمت دارد یکی سا سانسکرت خالص که تقریباً شباهت از دیگری به کات های زرتشت دارد که میتواند سا سانسکرت اصلی باشد و قسمت دیگر سانسکرت مخلوط است که سانسکرت تا تازی هم گفته میشود و باعث بزبان لاتینی و یونانی دارد ۳۰۰ . و اولین کسی که باب تحقیق را برای پژوهش گران زبان سانسکرت گشود ابوریحان البیرونی ۳۲۰ - ۴۱۰ ه . دانشمند والا مرتبه و زرفنکر افغانستان عهد غزنوی بود . او نه تنها بجز خود رادر نجوم ریاضی و فلسفه بائیات رسانید بلکه نسبو غ سرشار از استعداد خود را در زبان شناسی و انتساب بالوجی نیز تبارز داد و کتاب ماللهبند او حاوی مطالب سودمندی راجع به طرز حیات هندی و جگوتکی زبان سا سانسکرت می باشد و بنا بر همین تحقیق این دانشمند بزرگ را میتوان اولین واضح علم بشر شناسی در مسیر تاریخ بعد از اسلام گفت . گرچه جغرافیا نگاران عرب در اثر سیاحت های دور و دراز خود آثار گرانقدری را از جهان اسلام بوجود آوردند - لیکن ماهیت گار البیرونی در آنها به مشاهده نمیرسد و آثار

شان فاقد مزایای تحقیقات موصوف است . اکنون بر میگردیم بجانب ویدا . که تا حال بحث ما پیرامون آن می چرخید و در خلال مباحث فوق دانستیم که آثار و سرودهای ویدا به زبان سانسکرت نیستند بلکه اند و زبان از یورپکی از شعبات زبان آریایی است . پس باید دیده شود که کلمه (ویدا) در نزد آدین هاجه موفقی داشت . بنا به عقیده احمدعلی کهزاد باید اظهار کرد که احتمال آن میرود که ودا . نخستین کلمه ای باشد که برای اولین بار از زبان آریایی هابرامده باشد و معنی این کلمه اصلا دانایی است و از فعل وید .

نامام (۱) ص ۶ - مقدمه ابراهیم پورداود بر پر (۲) ص ۵ - تاریخ هندتالیف ت.ف. دولافوز (۳) ص ۶۷ - تاریخ ادبیات ریدان جلال همایونی



استاد سلیم سرمست هنرمند و کمپوزیتور مشهور کشور .

یادی از پروفیسور

غیره اورا اجازه نمیداد تا باین هدف خود بصورت قاطع موفق گردد. اوتابلو عارا بمعرض فروش تهیه نمیکرد، بلکه اومیخواست یک هنرمند باشد، آنهم یک هنرمند متصنف به همه اوصاف آن، بول راپائین تراز هنر قرار میداد و فقط در تلاش آن بوده که چه رسم کند و الهامی را که از طبیعت میگرفت بصورت اعلی بسالی صفحه تات ویا کاغذ انعکاس بدهد. اومی توانست از هنر خود بول هنگفت بدست بیاورد، اما تا اخیر حیات بخاطر ارزش معنوی هنر بفقر و فاقه حیات بسربرد و تالعه مرگ که بتواند در یک خانه بصورت دوام دار بسر برد موفق نگردد. و حتی فامیلش بعد از وفات او نتوانستند بسا ترتیب مطلوبه و ایجاب آن زمان بنا بر ضعف اقتصادی مراسم تدفینش رابجا بیاورند . علت همه این ناتوانیها در خصوص

اقتصادیات او همانا قوت عزت النفس آن راد مرد وطن است، اومیخواست هنر را بمعنای هنر بکار ببرد و همچنان هنرا به اوج خود برساند، طوریکه واقعات راباوج و پایه آن رساند .

نظر عمومی درباره پروفیسور :

تاجانیکه بنده باده هانفراز شامگردان او یا کسانیکه اورا از نزدیک دیده و ملاقات کرده بودند در تماس شدم و آنچه را که درینجا گنجانیدم دوزخ حقیقت نبوده و صورت مبالغوی ندارد. مردم ما واقعا این مرد بزرگ وطن راباید خواهند داشت و نام نامی اورا هرگز فراموش نخواهند کرد، وسیله خوبی باسم نگاهداری این شخص بزرگ همانا جمع آوری آثار اوست در یک گوشه موزیم هرگاه باسم اوتالاری ویا مکتبی مسمی میگردد، نامش جاویدان میشود

و قدردانی اش بجا میگردد. مابعد از استاد کمال الدین بهزاد (۸۴۴-۹۴۲) اشخاص قابل قدر و یادآوری خواهیم داشت، امامی توانیم بگوئیم که دوم بهزاد است و بس .

فهرست ماخذ:

- ۱- هنر در افغانستان - تالیف عنایت الله شبرانی، مطبعه معارف . ۱۳۵۰
- ۲- مجله عرفان، جلد سوم، نوشته از یوسف کهزاد . ۱۳۴۷
- ۳- آریانا دائرة المعارف .
- ۴- ارمغان میمنه .
- ۵- تماس با محمد کریم نژیسی، غلام علی امید، نجیب الله و محمد همایون از السارپ پروفیسور .
- ۶- تماس مستقیم بایک تعداد دیگر اشخاص که اورامی شناختند .
- ۷- تماس مستقیم با رسامانیکه نزد پروفیسور شامگرد بودند .

دولتی مطبعه



اطلاعات و کلتور

رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل نجیب رحیق
معاون: بیغله راحله راسخ
متهبم: علی محمد عثمان زاده
تلیفون دفتر رئیس تحریر ۳۶۹۴۵
تلیفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تلیفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تلیفون ارتباطی معاون ۱۰
تلیفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
سو چورود ۲۶۸۵۱
مدیریت توزیع ۵۹
آدرس: انصاری وای
وجه اشتراك:
در داخل کشور ۵۰۰ افغانی



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**